سفر به عالم برزخ

نويسنده : على رضا اسداللهى فرد

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است

# سخنى با خوانندگان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما بقيه الله الاعظم حجت بن الحسن العسكرى ارواحنا لتراب مقدمه الفداء

يكى از موضوع هايى كه انسان را از طغيان و ظلم و حتى گناهان كوچك باز مى دارد اين است كه انسان يقين داشته باشد كه هر كارى را كه انجام مى دهد ضبط و ثبت شده و براى آن كردار، جزا خواهد ديد. (١)

اگر ما در اين دنيا اعمال ناشايست را ملاحظه مى كنيم ، و اگر ما در جهان پهناور انواع و اقسام انسانها، با خصلتهاى متفاوت را مى بينيم .

همه و همه براى اين است كه سطح باورها به اين موضوع متفاوت است .

براى اينكه انسان به اين موضوع يقين پيدا نمايد يا بايد خود را ديده باشد و يا اينكه به آورنده خبر، اطمينان داشته باشد.

و تا انسان به باور نرسد امكان مواظبت و مراقبت به حداقل نخواهد رسيد..

اگر انسانها در رفتارهاى اجتماعى و برخوردهاى نوعى ، از ديدگاه محاسبه بهرمنده باشند يعنى بدانند هيچ عملى از آنها سر نمى زند مگر اينكه حسابگرى او را به حسابرسى فرا خواهد خواست (٢)، ناهنجارهاى اجتماعى رخ نخواهد داد..ما مدينه فاضله را آرزو مى كنيم اما هيچگاه نخواستيم در ايجاد آن تلاش ‍ كنيم ، مدينه فاضله در صورتى ساخته مى شود كه من از خودم شروع كنم و تو از خود و در نهايت دست به دست هم بدهيم و به رفع موانع و معايب در مزين كردن اين شهر سهيم باشيم و اين نخواهد شد مگر اينكه حد و مرز خود را از آزادى انسانى بدانيم .

اگر به ما مى گويند آزاديد، يعنى در حدى كه از آزادى من ، لطمه و ضرر به ديگران نرسد. چطور مى شود من آزادى را بر خود بخواهم و اسيرى و ذلت را براى ديگرى و از طرف ديگر، آرزوى مدينه فاضله را نمايم !

آرى ! بايد تلاش نمود و مدينه فاضله را ايجاد كرد و براى اين كار چند چيز لازم است :

١ - بدانيم كه ما انسانها براى خوردن و خوابيدن خلق نشده ايم بلكه در وراى اين زندگى وظايفى داريم كه شاءن و منزلت ما را از ساير موجودات ممتاز مى كند و آن تكامل انسانى است .

انسان از آن جهت كه انسان است نمى تواند با دنبال كردن سراب به منبع اصلى و سرچشمه زلال ابدى برسد، اگر ما انسانها بخواهيم به سرچشمه واقعى برسيم بايد راهنما داشته باشيم و بدون راه رفتن مثل حركت كردن در تاريكى مطلق و بدون چراغ خواهد بود.

راهنما، بايد كسى باشد كه مسيرهاى تند و سخت را پيموده و بداند كجا صخره و كجا هموار است و بالاخره از كجا بايد عبور كرد تا در مسير حركت نايستيد و چه بايد كرد كه مانع را برطرف كند و چه نبايد كرد كه ترك آن خود رافع موانع است و به عبارت ديگر بايدها و نبايدها را، و حوادث ناگوار پيش رو را به ما هشدار دهد و ما صحت رفتار او را از دلائلى كه به ما ارائه مى دهد از طريق تدبر و تعقل در سخنان و ادعاهاى او پذيرفته باشيم ، در اين صورت يعنى هنگامى كه عقل و وجدان ما شهادت داد اين راهنماى ، حقيقى است و اينها انسانهاى پاك سرشتى هستند كه تاريخ به صداقت آنها صحه گذاشته و از اين سخنان به مردم خود مى گفته اند و مردم را از اعمال سوء اعمال زشت برحذر مى داشتند، و ثمره كردار نيكو و عواقب خوشايند اعمال خوب را به مردم بشارت مى دادند، آنگاه با ايمانى استوار بدون تزلزل به گفته هاى راهنما گوش ‍ مى داديم و عمل مى كرديم .

٢ - همان طور كه عرض شد اگر ما از دلايل عقلى پى به درستى گفتار شخصى برديم ديگر درنگ جايز نيست و بايد گوى سبقت گرفت و در اين راه قدم برداشت و اولين گام اين است كه از راهنما بپرسيم چه بايد كرد تا رستگار شد و چه نبايد كرد تا گمراه نشد.

براى اينكه اين مطلب خوب تفهيم بشود مثالى مى زنم ؛ شما در صورتى از يك كودك «حتى غير مميز» خبرى از وقوع حادثه اى مى شنويد، اگر چه به آن خبر اطمينان نداشته باشيد اما صرف احتمال اينكه شايد راست گفته باشد شما را در برخورد با مساله به احتياط مجبور خواهد كرد و عقل سليم نيز همين راه يعنى احتياط را پيشنهاد خواهد كرد.

حال در مورد مساله خطيرى ، همچون مساله «برزخ و معاد» آيا انسان مى تواند آنرا ناديده بگيرد و از كنار آن به سهولت بگذرد؟

ما در اين كتاب سعى كرده ايم از اخبار برزخ افرادى راستگو و صديق (كه دوست و دشمن به عظمت شخصيتى آنان اقرار كرده اند و آنان را صادق مى دانند) به ما انسانها بيان فرموده اند، به صورت داستان بازگو كنيم و در پى نويس ، روايات آن را آورده تا به واقعيت داستان پى برده و چون مى دانيم آنچه از دل بر آيد، لاجرم بر دل نشيند و نور هركجا روزانه اى بيابد از آن وارد مى شود و اثر مى گذارد. اميدوارم هم براى خودم و هم برا خوانندگان ، محترم تاثير معنوى گذاشته و در مسير تكامل معنوى مفيد واقع گردد.

در عصر ما همانطور كه رهبر معظم انقلاب فرمودند؛ دشمنان دين ، اعم از دشمنان داخلى و خارجى با تهاجم فرهنگى مى خواهند انسانيت و هويت انسانى را كه در سايه دين مبين اسلامى متجلى گشته نابود سازند و جوانان ما را با سقوط در منجلاب فساد، از كمال انسانى باز دارند و ما در صورتى كه جوانانمان را به سلاح تقوا، مجهز نسازيم به يقين شكست خواهيم خورد. در اين خصوص يعنى در مورد تقويت ايمان و تقواى جوانان عزيزمان مى توانم با اين مختصر، وظيفه خود را تا اندازه اى ايفاء نمايم و چون سخن ، از كلام خدا ائمه معصومين عليه‌السلام است اميدوارم ان شاء الله در قلوب خوانندگان عزيز اثر گذاشته ، تا گامى در مبارزه با تهاجم فرهنگ مبتذل بيگانه برداشته شود.

اين كتاب در دو قسمت ، كه قسمت اول تحت پيش گفتار در رابطه با «برزخ» بوده و از سه بخش تشكيل شده است . و در قسمت دوم كه «سفر به عالم» برزخ مى باشد از دو بخش كه بخش اول ، «ديدار از اهل جهنم» و در بخش دوم ، «ديدار از اهل بهشت» مى باشد، نگاشته شده است .

در «سفر برزخى»، سعى شده از «جهنم و بهشت برزخى و اهل آنها» و از چگونگى احوال آنان با استفاده از قرآن و روايات به صورت داستان ، ساده و شيرين بيان شود.

در خاتمه ضمن التماس دعا از شما خوانندگان گرامى ، خواهشمنديم ما را از پيشنهادات و انتقادات خود بى نصيب نفرماييد تا در قدمهاى بعدى ، بهتر قلم فرساى نموده و بيشتر مثمر ثمر واقع گردد.

قم

عليرضا اسداللهى فرد

# قسمت اول : پيش گفتار در رابطه با برزخ

در اين قسمت از كتاب مساله «برزخ از نظر اسلام» پرداخته و ادله اى كه در خصوص اين امر مهم آمده است از ديدگاه عقل و قرآن و سنت و سخنان گهربار ائمه معصومين عليه‌السلام در سه بخش به استحضار مى رسانيم :

١ - برزخ از ديدگاه عقل

٢ - برزخ از ديدگاه قرآن

٣ - برزخ از ديدگاه معصومين عليهم‌السلام

## بخش اول : برزخ از ديدگاه عقل

انسان وقتى در رابطه با مرگ فكر مى كند دو سوال از مغز او خطور مى كند. اول اينكه ، انسان بعد از مرگ آيا زندگى خواهد داشت يا نه ؟

دوم اينكه ، آيا قبل از اينكه قيامت به پا شود (چون مى دانيم قيامت با وقوع حوادثى به پا خواهد شد و ما به عيان مى بينيم هنوز از آن حوادث چيزى اتفاق نيافتاده) در حالى كه عده اى از دنيا رفته اند و در ميان ما نيستند اين انسانها بعد از مرگ چه نوع زندگى را دارند؟از روزگار قديم انسان در مواجهه با مرگ اين سوال را از خود مى پرسيده كه آيا در وراى اين زندگى كوتاه ، حيات جاويدى وجود دارد يا نه ؟

او براى پاسخ به اين سوال اساسى ، در بعضى مواقع درمانده مى ماند و چون نحوه خلقت خود را فراموش مى كرد، راه فكر را كه بايد بيانديشد و بگويد آن قادر و توانايى كه او را خلق كرده در حالى كه نبوده ، مى تواند او را دوباره زندگى ببخشد و حيات جاويد دهد، مى بست .

در اين ميان عده اى بيراهه رفتند و منكر معاد و زندگى جاويد شدند و گفتند: انسان غير از اين ديگر حيات ندارد و لذا براى رسيدن به دنيا از هيچ گونه جنايتى بر همنوعان خود دريغ نكردند. و عده اى ديگر راه صواب پيش گرفتند و قوه تعقل را بكار بستند و با ديدن آيات ديگر راه مرگ و بعث از قبيل تغيير فصلها و رشد و نمو گياهان و سپس از بين رفت آنها و باز به وجود آمدن آنها و ساير نشانه هاى مرگ و حيات ، به اين نتيجه رسيدند كه انسان با اين عظمت و امتيازى كه از ساير موجودات دارد، ممكن نيست براى مدتى كه بعد از آن فنا و نابودى است خلق شده باشد و اصولا امكان تصادف و اتفاق را به طور كلى ، غير قابل قبول مى دانند چرا كه وجود نظم يا وجود اتفاقى بودن خلقت محال است البته بحث را رابطه با اثبات صانع و معاد در كتب فلسفى به طور مفصل آمده و اين از حوصله بحث ما خارج است اما اشاره اى در اينجا نموديم تا يادآورى آن ما را در فهم صحيح مطالب ، يارى نمايد.

و اما در مورد حيات بعد از مرگ ، شواهدى زنده و قابل قبول بدست آوردند كه همگى ، حاكى از وجود زندگى بعد از مرگ مى باشد مثلا خواب ديدن عده اى از اشخاصى را كه از دنيا رفته اند و صحبت با آنها در رابطه با زندگى آنان در عالم برزخ (٣) و اتفاق افتادن وقايعى كه از سوى آن اشخاص به زنده ها بازگو شده و موارد بسيارى كه همگى اثبات وجود دنيائى است كه آن را «برزخ» مى ناميم . قرآن مجيد در سوره نباء براى اينكه راه عقل منكرين معاد را باز كند، آنها را دعوت به تعقل در رابطه با نظام آفرينش مى كند.

مرحوم علامه طباطبايى مفسر كبير در ذيل آيات شريفه (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿[١](http://tanzil.ir/#78:1)﴾ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ﴿[٢](http://tanzil.ir/#78:2)﴾ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ...) مى گويد در اين آيات از طريق فكر در نظام آفرينش ‍ مشركين را به زندگى پس از مرگ رهنمون مى سازد. (٤)

## بخش دوم : برزخ از ديدگاه قرآن

از نظر قرآن مجيد «عالم برزخ» وجود دارد و انسانها بعد از مرگ تا قيامت در آنجا خواهند بود و هر كس در قبال اعمال دنيوى اش در آنجا از نعمتهاى الهى يا از عذاب الهى برخوردار خواهد بود.

مرحوم علامه طباطبائى ، مفسر بزرگ اسلام ، در ذيل آيه شريفه ٩٩ و ١٠٠ سوره مؤ منون (٥) در تفسير شريف الميزان مى فرمايد:

«مراد از برزخ طبق آنچه كه سياق آيات مى رساند عالم قبر است و عالم قبر همان «عالم مثالى» است كه انسان در آن بعد از مرگش تا روز قيامت زندگى مى كند و بر اين واقعيت آيات ديگرى نيز دلالت مى كند». (٦)

مرحوم «علامه شهيد مطهرى» در كتاب «زندگى جاويد يا حيات اخروى» مى فرمايد:

«آيا انسان پس از مرگ يكباره وارد عالم قيامت مى شود و كارش يكسره مى گردد، و يا انسان در فاصله مرگ و قيامت يك علل حاصل را طى مى كند و هنگامى كه قيامت كبرى به پا شد وارد عالم قيامت مى گردد؟

مطابق آنچه از نصوص قرآن كريم و اخبار و روايات متواتر و غير قابل انكارى كه از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار عليهم‌السلام رسيده است استفاده مى شود هيچ كس بلافاصله پس از مرگ وارد عالم قيامت كبرى نمى شود، زيرا قيامت كبرى مقارن است با يك سلسله انقلابها و دگرگونيهاى كلى در همه موجودات زمينى و آسمانى كه ما سراغ داريم يعنى كوهها و درياها، ماه ، خورشيد، ستارگان و كهكشانها.

هنگام قيامت كبرى هيچ چيزى در وضع موجود باقى نمى ماند.

بعلاوه در قيامت كبرى اولين و آخرين جمع مى شوند، و ما مى بينيم كه هنوز نظام جهان برقرار است و شايد ميليونها و بلكه ميلياردها سال ديگر نيز برقرار باشد و ميلياردها، ميليارد انسان ديگر بعد از اين بيايند.

همچنين از نظر قرآن كريم همانطور كه از آيات استفاده مى شود هيچكس ‍ در فاصله مرگ و قيامت كبرى در خاموشى و بى حسى فرو نمى رود يعنى چنين نيست كه انسان پس از مردن در حالى شبيه بيهوشى فرو رود و هيچ چيزى را احساس نكند، نه لذتى داشته باشد، نه درد و رنجى ، نه سرورى داشته باشد و نه اندوهى ، بلكه انسان بلافاصله پس از مرگ وارد مرحله اى ديگر از حيات مى گردد كه همه چيز را حس مى كند...

اين مرحله ادامه دارد آنگاه كه قيامت كبرى به پا شود.

پس از نظر قرآن كريم عالم پس از مرگ در دو مرحله صورت مى گيرد: عالمى كه مانند عالم دنيا پايان مى پذيرد و عالم برزخ ناميده مى شود، ديگر عالم قيامت كبرى كه به هيچ وجه پايان نمى پذيرد. (٧)»

در كتاب شريف «تفسير قمى» در ذيل آيه شريفه( وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ) (٨) مى فرمايد:

اين مساله (برزخ) امرى است بين دو امر و آن ، ثواب و عقاب بين دنيا و آخرت است ، و همين آيه ، منكرين عذاب قبر و ثواب و عقاب قبل از قيامت را مردود مى شمارد. (٩)

## بخش سوم : برزخ از ديدگاه معصومين عليه‌السلام

در مورد برزخ از نظر ائمه معصومين عليه‌السلام اكتفا مى كنيم به چند روايت : اول روايتى است كه در خطبه ٨٣ نهج البلاغه آمده و آن عبارت است از اينكه حضرت در يادآورى مرگ و مصيبتهايى كه در راه است مى فرمايند: آيا كسى كه باقى است جز فنا را منتظر است ؟ با اينكه هنگام فراق و جدايى و لرزه اضطراب و ناراحتى مصيبت نزديك شده كه حتى فرو بردن آب دهان براى او مشكل شود و از فرزندان و بستگان يارى جويد، آيا مى توانند مرگ را از او دفع كنند و يا ناله هاى آنان و فريادشان براى او سودى دارد، نه او به سرزمين مردگان سپرده مى شود و در تنگناى قبر مى ماند، حشرات پوستش را از هم مى شكافند و سختيهاى گور او را مى پوساند و از پاى در مى آورد، تند بادهاى سخت اثر او را نابود مى كند و گذشت شب و روز نشانه هاى او را از ميان مى برد، اجساد پس از طراوت و تازگى تغيير مى پذيرند و استخوانها بعد از تواناى پوسيده مى گردند، ارواح گروگان اعمال مسئوليت خويشند و در آنجا به اسرار نهانى يقين حاصل مى كنند نه بر اعمال صالحشان چيزى افزوده مى شود (١٠) و نه از اعمال زشتشان مى توانند توبه كنند. (١١)

همان گونه كه در خطبه شريفه ملاحظه مى فرماييد، حضرت اشتغال ارواح را به جزا ديدن به خاطر اعمالى كه در دنيا مرتكب شدند يادآورى مى فرمايند و اينكه بلافاصله بعد از مرگ مصيبتها، براى بدكاران و رفاه و آسايش و متنعم شدن از نعمتهاى الهى براى صالحان در انتظار روح است .

دوم روايت كه تصريح دارد بهشت و جهنم خلق شده پيامبر اكرم ، به بهشت رفته و از جهنم ديدن كرده و اين بهشت و جهنم ، همان بهشت و برزخى است و اگر وجود بهشت و جهنم را قبول كنيم كه حق نيز همين است بايد بپذيريم كه بعد از رحلت از اين جهان در عالم برزخ در يكى از دو مكان يعنى بهشت و يا جهنم بر اساس اعتقاد و عمل مقيم خواهند شد و آن روايت ، روايت هروى از امام رضا عليه‌السلام است كه از امام پرسيد آيا بهشت و جهنم را خدا خلق فرموده ؟

حضرت در پاسخ فرمودند: بله ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتى به معراج رفتند به داخل بهشت رفته و از جهنم ديدن كردند. (١٢)

سوم روايتى كه در تفسير قمّى در ذيل آيه شريفه ( وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ) آورده و آن فرمايش اين است :

 - به خدا قسم من نمى ترسم براى شما مگر از بابت برزخ پس آنگاه كه امور به دست ما سپرده شد، ما اولى هستيم بر شما (يعنى اينكه پيروان را از لرز و ترس قيامت نجات دهيم). (١٣)

در اين روايت حضرت صادق عليه‌السلام ، وجود برزخ و خطراتى كه در آن وجود دارد را تصريح مى فرمايد.

و همچنين رواياتى كه در طول داستان اين كتاب بدان استناد كرديم ، همه حاكى از وجود حيات و زندگى بعد از مرگ است و روايات نورانى ديگرى داريم كه ذكر آنها را به علت انگيزه ديگرى كه از نوشتن اين كتاب داريم نمى آوريم ، لذا خوانندگان گرامى را به كتب روايى و همچنين كتب استدلالى در رابطه با برزخ و معاد ارجاع مى دهيم . (١٤)

# قسمت دوم : سفر به عالم برزخ

«از سالها پيش موضوع مرگ و بعد از مرگ و عوالم بعد از مرگ ، فكر مرا به خود مشغول ساخته بود و در اين رابطه هر وقت براى زيارت اهل قبور مى رفتم نسبت به مرگ و بعد از مرگ بيشتر به فكر مى افتادم . (١٥)»

حقيقت مطالب اين است كه مردن ، حق است و اين كاروان ، لاينقطع به پيش مى رود و مرا و امثال مرا با خود خواهد برد همانطور كه پيشينيان را با خود برده است تا جايى كه وجود مرگ را همه انسانها مثل ضرورت آب و هوا، پذيرفته اند و تنها فرق اين دو اين است كه ما آب و هوا را جهت نياز حيات مادى مى طلبيم ولى مرگ مى طلبد ما را تا عظمت وجودى را از هر حيث به اثبات برساند.

روزى براى زيارت اهل قبور به گورستان محله رفته بودم و در آنجا قبرهايى را كه كنده و آماده نموده بودند از دور و براى ديدن قبرها، كنار آن قبور رفتم و نشستم و بى اختيار خانه آخرتم را مجسم كردم و با خود گفتم :

اگر من الان مى مردم ، جايگاه من اينجا بود، آغوش خاك ، تنهاى تنها اما توى اين قبرها چه خبر است ؟ ايكاش مى دانستم در آنجا براى ساكنانش ‍ چه مى گذرد؟

## دوست همسفر

آن قدر در اين رابطه ذهنم مشغول بود كه خواب مرا گرفت و به خواب سنگينى رفتم در اين اثنا شخصى را ديدم كه از پشت سر مرا صدا مى زد و با اسم به من گفت فلانى ! فلانى ! و متوجه او نبودم تا اينكه دستهايش را روى دوشم گذاشت و گفت :

على آقا! سلام عليكم .

من يكهو از جام پريدم ، برگشتم ، پشت سرم را نگاه كردم و گفتم بله !

بفرماييد! امرى داشتيد؟ مى بخشيد من شما را به جا نمى آورم !

گفت : من رفيقت هستم ، همسفرت در راهى كه پيش گرفتى و من در اين راه راهنماييت خواهد كرد. گفتم : عذر مى خواهم چه راهى ؟

گفت : همان راهى كه همه رفتند و يا خواهند رفت . عرض كردم : راستش بنده حوصله ندارم ، اگر ممكن است واضح تر بفرماييد، تا ما هم چيزى متوجه شويم .گفت : اسم من ، هدايت است ! بنده سال هاست با تو رفاقت دارم ، حالا ديگر مرا نمى شناسى ! مى خواهى خودم را بيشتر معرفى كنم تا مرا خوب بجا بياورى ؟گفتم : اين همان راه صواب است و من از آشنايى شما خوشحال خواهم شد. گفت : من همان قرآن هستم كه تلاوت مى كردى ، مگر در سوره بقره نخواندى كه فرمود آن كتابى است كه متقين را هدايت مى كند. (١٦)

گفتم : مرا ببخشيد از اينكه نشناختم .از آشنايى شما خوشبختم اميدوارم مويد و منصور باشيد. گفت : من براى راهنمايى تو آمدم و مى خواهم در رابطه با سوالاتى كه فكر تو را به خود مشغول كرده پاسخ بگويم و پيشنهاد مى كنم تا با من همراه شوى و به سفرى برويم كه در آن به سوالات پاسخ داده مى شود. من كه سالها در فكر مسائل متعدد و پاسخ آن بودم بسيار خوشحال شدم و بدون درنگ پيشنهادش را پذيرفتم .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر ازين منزل ويران به سوى خانه روم  |  | دگر آنجا كه روم عاقل و فرزانه روم  |
| زين سفر گر به سلامت بوطن باز رسم  |  | نذر كردم كه هم از راه بميخانه روم  |
| تا بگويم كه چه كشفم ازين سير و سلوك  |  | بدر صومعه با بربط و پيمانه روم  |
| آشنايان ره عشق گرم خون بخورند  |  | ناكسم گر بشكايت سوى بيگانه روم  |
| بعد ازين دست من و زلف چو زنجير نگار  |  | چند و چند از پى كام دل ديوانه روم  |
| گر ببينم خم ابروى چو محراب  |  | باز سجده شكر كنم و ز پى شكرانه روم (١٧)  |

و از رفيقم خواستم زمان سفر را برايم مشخص كند.

او در جوابم گفت : اين مسافرت مثل مسافرت هاى عادى نيست و به سرعت تو بستگى دارد.

گفتم : نمى فهمم ، چرا به خودم بستگى دارد؟گفت : براى اينكه ابزار حركت ، نحوه حركت و بالاخره اسباب سفر به همراه تو است و من ، راهنما (١٨) خواهم بود و هر چه زودتر دست به كار شوى و وسائل سفرت را آماده كنى شما را به اين سفر خواهم برد.

گفتم : عذر مى خواهم ، چه و سائلى بايد بردارم ؟

گفت : معمولا براى يك سفر چند روزه يك مسافر چه چيزهايى به همراه دارد؟گفتم : لباس ، پول ، و يه خورده خرت و پرت .

گفت : البته سفرها با هم فرق مى كنند، مثلا كسى كه به كوه سفر مى كند بايد وسائل مربوط به آن سفر را تهيه كند و يا كسى كه به قطب سفر مى كند بايد وسائل مخصوص به قطب را حمل كند.

گفتم : خوب حالا ما ان شاء الله كجا مى خواهيم سفر كنيم .

گفت : تو را به جايى خواهم برد كه انسانها از اول بى صبرانه به دنبال اين سفر بودند ولى توانستند و رفتند و برگشتند و عده اى به اين سفر ناخواسته رفتند و هرگز برنگشتند و اگر خدا بخواهد من و تو به سفرى مى رويم كه راه برگشت وجود دارد و تنها در صورتى كه نتوانى به تعهداتت عمل كنى ناخودآگاه و معجل تو را خواهند برد و برگشتى نخواهد بود و تو در اين سفر به اسرار زندگى بعد از مرگ ، پى خواهى برد و آنجا جواب سوالهاى تو، داده خواهد شد. تو بايد بعد از برگشت از مسافرت هميشه خاطره هاى سفر را ياد كنى و خود را مثل سفر كرده هاى ابدى بدانى تا اينكه هر وقت خداوند متعال لقاء تو را خواست لبيك گفته و خداوند بزرگ را با كوله بارى پر از اعمال نيكو و صالح ملاقات كنى ، كه بهترين زاد و توشه تقوا است . (١٩)

گفتم : اگر فضولى نباشد مى توانم اسم سفر را از شما بپرسم .

گفت : بله ، درست مى فرماييد اين سفر نيز اسم دارد و سفر ما به عالم برزخ خواهد بود و از جاهاى مهم و به ياد ماندنى آن ديدن خواهيم داشت .

گفتم : راستش من نمى دانم در اين سفر چه چيزهايى لازم است اگر لطف كرده يادآورى فرماييد، متشكر مى شوم .

گفت : وداع با اهل و عيال و با همه كس و همه و چيز.

 - عينك بصيرت .

 - انصاف .

 - و نهايتا، تعهد نامه كه اهميتش را به استحضار رساندم .

گفتم : مى توانم سوال ديگرى از شما داشته باشم ؟

گفت : بفرماييد.

گفتم : اين چيزهايى كه فرموديد، اصلا و ابدا خرج ندارد. ولى چرا اينها؟

گفت : اينطور هم كه تصور مى نيد، بى خرج هم نيست و به عكس ، خيلى هزينه دارد اما چون وسايل مورد نياز ما در اين سفر اين چيزهايى كه عرض شد بستگى دارد لذا براى درك بيشتر عرايضم ، پاسخ را محول به خود سفر مى نمايم ، ان شاء الله در اين سفر پى به موضوع ببريد.

گفتم : ان شاء الله . پس مى روم كه وسائل را آماده كنم و به زودى خدمت مى رسم و خداحافظى نمودم . براى اينكه هر چه زودتر آماده شوم ، آنچه كه گفته بود مو به مو انجام دادم .

همسر و فرزندانم را مهياى صبر، در فراقم نمودم و بدون اينكه اسمى از سفر ببرم به آنها مى گفتم : همه بايد به اين سفر برويم و من نيز مسافرم .

همسر كه خيلى متوجه حرف هاى من نبود، مى گفت :

چه سفرى ؟، كجا ان شاء الله ؟

اين چه سفرى است كه به تنهايى مى روى ؟، بدون ما كجا؟(من كه از ماجراى سفرم كاملا با اطلاع بودم) به اشاره گفتم :

( إِنَّا لِلَّـهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.) (٢٠)

هر از چند گاهى از اين مسافرت يادآور مى شدم و با الفاظى از قبيل همه رفتنى اند، ما هم بايد برويم ، من هم به زودى خواهم رفت و...

اما اگر كاملا متوجه مى شدند كه شايد از غصه جلوتر از من براى هميشه رخت مى بستند و خدا را شكر كه كاملا متوجه منظورم نمى شدند گرچه بزودى با تمام وجود پى به حرفهايم مى بردند.

كار ديگرى كه داشتم رسيدگى به حساب و كتابهايم بود و من در اين مورد قرضهايم را دادم . هر كس را كه مى ديدم حلاليت مى خواستم و به آنها مى گفتم اگر غيبت شما را كردم ، اگر از من بدى ديديد، اگر از من رنجيده ايد و بالاخره هر چه بدى ديديد به بزرگوارى گذشت كنيد.

و آنها در پاسخ مى گفتند: حلال خوشيتان باشد! خواهش مى كنيم ! اين چه حرفيه ! شما ما را حلال كنيد!

من كه مى دانستم و در كتب روايى خوانده بودم هر كس بر گردنش حق الناسى داشته باشد، خدا از او گذشت نخواهد كرد، رضايت او را بجا بياورد. و به ياد روايتى افتادم كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روزهاى آخر عمرش هنگامى كه براى مردم از حساب و كتاب و قيامت صحبت مى فرمود و در خاتمه فرمايشاتش از مردم مى خواست هر كس از او ظلمى ديد يا حقى از او بر گردن دارد همين لحظه از حضرتش بخواهند و علت آنرا احوال سخت قيامت مى دانستند. و مى فرمودند: من تاب و توان آنجا را ندارم . آنگاه شخصى خواست تا او را قصاص كند و گفت يا رسول الله روزى چوبى در دستت بود و آن چوب به شكم من خورد، (حضرت فرمود آن چوب را آوردند) و حضرت خطاب به آن ، فرمود: من آماده ام تا قصاص شوم .

شخص عرض كرد: هنگامى كه چوب به شكم من خورد بدنم برهنه بود.

حضرت پيراهن را بالا زد و در اين حال آن شخص لبها را روى شكم حضرت گذاشت و عرض كرد يا رسول الله ، من محتاج شفاعت تو هستم و اين امر را بهانه قرار دادم والا دستم بشكند اگر بخواهم به رسول الله بى ادبى كنم .

او اگر چه از نظر شرعى حق داشت قصاص كند و حق داشت از آن بگذرد. اما اين داستان حقيقى را به ما اثبات مى كند و آن اينكه همه ما انسانها اعم از پيامبران بزرگ و ساير مردم در مقابل اعمالمان مسئوليم و بايد پاسخگوى آن باشيم . (تا آخر روايت). (٢١)

و همچنين مى دانستم در آن جهان پولى ، مالى ، چيزى نيست تا با آن بتوان ديگران را راضى كرد. پس چه بهتر كه اينجا از خودشان حلاليت مى گرفتم و اگر خرجى هم داشت ، مى پرداختم . ولى خدا امواتشان را رحمت كند از روى كرامت و بزرگوارى از بديهاى من در مى گذشتند.

با عده اى كه قهر بودم ، به ديدن آنها رفتم و با دلجويى از آنها محبتشان را بدست آوردم . در اين مدت كه خودم را با تمام وجود مهياى مسافرت مى كردم ، مثل كسى بودم كه به او گفته باشند يك سفر بسيار دلپذير و مفرحى خواهى داشت و اين را باور داشته باشد، به همين خاطر هيچ غم و غصه اى براى من راه نمى يافت .

سعى كردم اگر نمازى قضا شده به جا بياورم ؛ اگر روزه قضايى داشتم مى گرفتم ، بالاخره هر كارى كه بتواند مرا در رسيدن به كمال انسانى يارى كند انجام دهم . زبانم را از آزار و اذيت مردم باز مى داشتم و از حرفهايى كه بيانش ‍ سودى به حال دنيا و آخرتم نداشت نمى زدم ، كم حرف مى زدم و زياد فكر مى كردم .

چهل روز مراقبت و مواظبت واقعا براى من گنهكار كه عمرى طولانى معصيت كرده بودم سخت بود اما شايد شيرينى اين مراقبتها و عبادات به من نيرو مى داد و من خوشحال از مرحمت الهى و آن را توفيق الهى بدانم .

## چهل روز بعد

سخت مشغول رسيدگى به اعمال بوده و براى آمدن رفيقم لحظه شمارى مى كردم ، تا اينكه چهل روز گذشت بعد از چهل روز دوستم به سراغم آمد و به من گفت : بسيار خوب ، حال شما همراه من مى توانى همراه من به سفر بيايى قبل از هر چيزى اجازه نامه را كه گرفتم از من تحويل بگير تا در اين سفر مانع رفتن تو نشوند. و ديگر اينكه عهدنامه ، به عنوان يكى از اسباب سفر را تجديد كن !

گفتم : من دوباره تعهد مى كنم . گفت : يادآورى كنم كه اين تعهد را اگر عمل نكنى به نزول بلا بايد تن در دهيد. گفتم : به حول و قوه الهى سعى مى كنم مو به مو تعهداتم را عمل نمايم .

سرانجام بعد از تعهد، هنگام سفر فرا رسيد و من با صد در صد آمادگى سفر را با دوستم آغاز كردم .

## آغاز مسافرت

من براى اينكه وارد برزخ بشوم لازم بود از تن خاكى بيرون مى آمدم و اما خروج روح از بدن به اين سادگى كه تصور شود نيست ، به قول معروف جان كندن خود يكى از بلاهاى الهى است (٢٢) اما اگر انسان اندكى ، هر چند كم ، خوب باشد، خداوند منان او را آسان ، (٢٣) قبض روح مى كند، اما حقير يادم نمى آيد خوب بوده باشم و از وقتى كه خودم را شناختم در معصيت خدا بر سر بردم و از همه كس ترسيدم به جز خدا، از همه چيز حيا كردم جز از خدا، و از هيچ كس محبت كافى نديدم مگر خداوند كه با اين همه بديهايم ، به من خوبى نمود از اين جهت خيلى شرمسارم ، نه با دست پر و نه با روى سفيد اما از رحمت الهى نااميد نبوده و نيستم و اميد دارم خدا ما را از آن دسته انسانها كه رحمتش را شامل حال آنها مى كند قرار دهد.

در اين موقع شخصى با صورت زيبا و خوش برخورد خطاب به من فرمود: وظيفه من اين است كه تو را قبض روح كنم .

عرض كردم : آقاى من ، مرگ حق است و تو مامور الهى هستى ولى من طاقت سخت جان دادن را ندارم .

گفت : اگر سخت جان تو را بگيريم به نفع تو است چون بدين وسيله از گناههانت بخشيده مى شود و از اين دنيا سبك بال سفر مى كنى و در آن سراى راحت زندگى مى كنيد.

تا خواستم يك كلمه بيشتر با او حرف بگويم احساس كردم تمام كوههاى ، كره زمين را بر دوشم گذاشته اند و از لا به لاى آنها جانم از گلويم به سختى بيرون مى آمد و من يك لحظه جان دادن را از سالها رنج و مشقت دنيوى بدتر ديدم . بعد از خروج روح از تن ، خود، را بالاى سر جسد بى جانم ، يافتم و زن و بچه ، دوستان ، آشنايان ، فاميل همه كنار جسدم با حالت گريه و زارى حلقه زده بودند (٢٤) و من با تعجب به همسرم گفتم : ولى انگار خانم بنده نمى شنيد.

به هر كسى حرفى زدم ، «آنچه جايى نرسد فرياد است»، نشنيدند. با خود گفتم شايد اين بى اعتنايى ، نوعى اعتراض به من است .

در حال تعجب و تحير بودم كه رفيقم پيدا شد و من با ناراحتى گفتم :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بى مهر رخت روز مرا نور نمانده ست  |  | و زعمر مرا جز شب ديجور نمانده ست  |
| هنگام وداع تو ز بس گريه كه كردم  |  | دور از رخ تو چشم مرا نور نمانده ست  |
| مى رفت خيال تو ز چشم من و ميگفت  |  | هيهات از اين گوشه كه معمور نمانده ست  |
| وصل تو اجل را ز سرم دور همى داشت  |  | از دولت هجر تو كنون دور نمانده ست  |
| نزديك شد آندم كه رقيب تو بگويد  |  | دور از رخت اين خسته رنجور نمانده ست  |
| صبر است مرا چاره هجران تو ليكن  |  | چون صبر توان كرد كه مقدور نمانده ست  |
| در هجر تو گر چشم مرا آب روان است  |  | گو خون جگر ريز كه معذور نمانده ست (٢٥)  |

رفيق ! اين رسم رفاقت است ! مرا در آن گرفتارى گذاشتى و رفتى ؟

گفت : دوست عزيزم ، همراه تو بودم ، چون تو سخت مشغول امتحان بودى مرا از ياد برده اى و زن و بچه ات متعرض نيستند بلكه خيال مى كنند شما مرده ايد. (٢٦) با گريه گفتم : رفيق ، من از تنهايى مى ترسم ؛ از تاريكى قبر از عذاب قبر، از فشار قبر مى ترسم . (٢٧)

گفت : حق دارى ترسناك است فاطمه زهرا عليها‌السلام دخت گرامى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از عذاب قبر مى ترسيد چه رسد بقيه انسانها، اما تا آن جسدت را داخل قبر نكنند نمى توانيم وارد برزخ شويم در حقيقت عالم برزخ يك دروازه بيش ندارد و آن هم راه ورودش از قبر است .

گفتم : پس بگذار من هم همراه اين جسدم بروم .

گفت : خوب است به هر كجا جسدت را مى برند برويد، كه سفر تو از همينجا شروع مى شود.

آمبولانس حمل جنازه (كه قبلا ديگران را كه مى مردند با آن حمل مى كردند در حالى كه قبلا احساس بدى نسبت به اين نوع ماشينها داشتم) براى بردن نعشم وارد كوچه شد و اهالى جنازه مرا به دوش گرفته و گفتن لا اله الا الله ، محمد رسول الله ، عليا ولى الله (٢٨) داخل آمبولانس گذاشتند. همسرم و پسرم با يكى از بستگان ، كنار نعشم در ماشين نشستند. راننده با صداى بلند گفت : حركت كنم ! و پسرم با زدن شيشه پشت سر راننده گفت : بگذار در ماشين را ببندم بعد برو. ديدم هنوز پياده هستم و در ماشين بسته نشده ، گفتم بهتر است با آنها سوار ماشين شوم ، با عجله داخل ماشين شدم و به سوى غسال خانه روانه شديم . وارد غسل خانه شديم ابتدا لباسهايم را كندند. برهنه و لخت ، مادر زاد شدم تنها براى اينكه آبرويم نرود روى عورتم را پوشاندند. جناب غسال آماده براى غسل با تهيه كافور و آب ، مقدمات غسل را فراهم نمود و طبق دستور شرع ، شروع كرد به غسل دادن . ابتدا سر و گردن و سپس طرف راست بدن و بعد طرف چپ بدنم را شست و غسل كه تمام شد آنگاه غسال گفت : كفن بياوريد! پسرم گفت : پدرم كفنى را از مكه معظمه آورده كه بايد با آن كفن شود.

همه تحويل وارث ، حق يك كفن (هر چه دارى بايد تحويل ورثه بدهى و يك كفن حق جسد فانى). با ديدن اين صحنه (كه ساعت و انگشتر و لباس و حتى لباسهاى زير از قبيل زير پيراهن را از تنم كند)، به ياد فرمايش شاعر افتادم كه مى فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به گورستان گذر كردم كم و بيش  |  | بديدم حال دولتمند و درويش  |
| نه درويشى به خاكى بى كفن ماند  |  | نه دولتمند برد از يك كفن بيش (٢٩ )  |

اين همه زحمت جمع آورى مال ، خانه ، ماشين و امكانات ديگر و...) سرانجام همه را بايد به ورثه تحويل بدهى . آرى ، اموال و ثروت دنيا به فرمايش خداوند تبارك و تعالى رفتنى است و اين اعمال است كه مى ماند. (٣٠)

راستى اين لباس سفيد (كفن) را بزرگ و كوچك مال منال و بى چيز و گدا و هر كه را در اين دنيا تصور كنى حتى سلاطين و پادشاهان و پيامبران بزرگ الهى ، انسانهاى خوب و بد بايد همه به تن كنند و در روزى كه به آن محشر گفته مى شود حاضر شوند و كسى نمى تواند به لباسهايش افتخار كند و احدى نمى تواند ادعاء كند من پادشاه بودم و من ثروتمند بودم و اينجا هم بايد با من مثل دنيا برخورد كنند. هرگز! هرگز، لباس سفيد و بدون دوخت كه زن و مرد و به طور كلى تمام انسانها تن مى كنند، نشان از برابر بودن انسانها در مقابل خداوند بزرگ است و آن كسانى مى توانند امتياز داشته باشند كه مطيع خداوند بوده باشند و در دنيا جز از خدا نترسيده و جز خدا را نپرسيده باشند. (٣١)

## نماز ميت و طواف

بعد از اتمام تغسيل ، مرا براى خواندن نماز ميت و طواف به حرم حضرت معصومه عليها‌السلام بردند. در اين هنگام عده اى مى گفتند: خدا فلانى را رحمت كند، ما از او بدى نديديم ، او آدم بى آزارى بود، از اين حرف خوشحال شدم و به خود باليدم و گفتم خدايا! ما كه آدم خوبى نبوديم و تو محبت ما را به دل اين مردم انداختى (٣٢) و اين مردم لطف مى كنند.

خدايا اگر مردم مى گفتند: الحمد لله فلانى مرد و از دست او راحت شديم چه مى كردم . (٣٣) بعد از نماز و طواف در حالى كه تشيع كنندگان با ذكر لا اله الا الله و محمد و رسول الله و عليا ولى الله مرا همراهى مى كردند نعشم را به سوى قبرستان محل بردن . زمينى را كندند و عده اى دور آن ايستاده بودند و شخصى هر از چند دقيقه اى فاتحه اى مى فرستاد و مردم با خواندن حمد و سوره مرا شاد مى كردند.

قبل از رسيدن به قبر، نعش مرا سه بار با فاصله زمانى ، زمين گذاشتند (٣٤) و مى گفتند اين كار به خاطر اين است كه ميت يك دفعه و سريع داخل قبر نشود و قبلا با اين كار به منزل جديد عادت كند تا در قبر كمتر وحشت نمايد.

## داخل قبر

نعشم را چند نفر از بستگانم از جمله پسرم برداشتند و داخل قبر گذاشتند و سپس از طرف بالاى سر كفن را باز كردند و مرا به سوى قبله به زمين گذاشتند اينجا ذلت و خوارى ام را در مقابل عظمت الهى يافتم و فهميدم ما از خاكيم و بدن ما به خاك تبديل خواهد شد غرور و تكبر كه معمولا از روى نادانى ما در دنيا سر مى زند و خيال مى كنيم همه كاره هستيم و انسانهاى ديگر را به حساب نمى آورديم ، انگار بقيه آدم نيستند و تنها ما آدميم و بس ! اگر كسى به ما سلام مى كرد، غرور و عجب ما را گم مى كرد و اگر پست و مقامى به ما مى دادند واقعا مى پنداشتيم اين ما هستيم كه به اين كار زيبنده هستيم و بس و خود را از ديگران يك سر و گردن بالاتر مى ديديم ولى همه و همه بازى بود كه سودى به حالمان نداشت . (٣٥)

و همه آن مقامها و پستها سرابى بيش نبود، البته اگر آن پست و مقام به خاطر اين بود كه حقى را به حق دار برسانيم يا از ظلمى جلوگيرى كنيم ، خوب بود. (٣٦) - آرى همه چيز تمام شد و بايد به قائم مقامها تبريك گفت و يادآور شد اين تو و اين رياستت اما بزودى تو هم اين مقام را بايد به ديگران بسپارى و اين سنت الهى است اگر غير از اين بود هيچ كسى مقام خود به ديگرى واگذار نمى كرد. و آنگاه يكى از مامورين گورستان با صداى بلند گفت : آقا را بگوييد بيايد و تلقين بگوييد.

## تلقين به ميت

(٣٧)در حالى كه يك پتو در روى قبرم نگه داشته بودند، شخصى كه بايد به من تلقين مى داد شروع كرد به خواندن اين كلمات كه اگر دو ملك مامور خداوند آمدند پيش تو و از تو در مورد خدايت پرسيدند در جواب آنها بگو (٣٨) الله و...

من احساس مى كردم گرچه كلمات به عربى خوانده مى شد ولى مى فهميدم و با او تكرار مى كردم همه آن سوالهاى كه نكير و منكر بايد از من بپرسند از خدا و پيامبر و امامان و از حساب و كتاب و قيام و قيامت يكى برايم تلقين مى كرد و من هم با او تكرار مى كردم .

در خاتمه دعايى كرد و سنگ لحد را يكى ، يكى روى قبر من گذاشتند و من تاريكى قبر را بيشتر و بيشتر احساس كردم تا جايى كه ديگر تاريكى مطلق و ظلمات ، قبرم را فرا گرفت و من از وحشت تاريكى داد مى زدم : كمك ! مرا رها نكنيد كجا! بدون من كجا مى رويد؟

مگر من به شما چه ظلمى كردم كه مرا تنها مى گذاريد؟

اما افسوس و صد افسوس ، اينها رفقاى با وفا نخواهند بود، من تازه پى بردم كه بايد كار اساسى مى كردم و عمل صالح بيشترى انجام مى دادم . اما شايد من هم كارى را كه بستگان و فاميل كردند، مى كردم چرا كه تا انسان به مصيبتى مبتلا نشود درك مصيبت نمى كند.

## روح در قبر به جسم وارد مى شود

همين كه قبر را پوشاندند و تاريكى قبر را گرفت ، روحم را در جسمم يافتم و خودم را در تاريكى وحشتناك كه هيچ روزانه اى از نور در آن ديده نمى شد و از سوى ديگر هواى آن به خاطر بسته بودن محيط خفه گشته بود، يافتم و من براى نجات از آن حالت سعى و تلاش فراوان كردم تا از آن ظلمت بيرون آيم تا خواستم از دستانم كمك بگيريم ديدم ، بسته است و من براى نجات خودم ، هر كارى كه مى توانستم مى كردم .

بى محابا بلند شدم ، به طورى كه سرم محكم به سنگ لحد كوبيده شد. اينجا بود كه به خود آمده و گفتم آرى ديگر فرصتها از دست رفته و اين منم كه مرده ام ، اى كاش مى شد به دنيا برمى گشتم و گذشته ها را جبران مى كردم . (٣٩)

اما ديگر دير شده بود و امكان برگشت از اينجا براى كسى نيست .

در حالى كه تاريكى محض ، قبر را فرا گرفته بود. دو نفر را به صورت هولناكى ديدم كه قبر با حضور آنها به لرزه در آمد، وحشت سر تا پاى مرا گرفته بود با صداى گرفته و نحيف و با لكنت زبان كامل گفتم :

ش ش ش ما ك ك ك كى هستيد؟

جوابى نشنيدم و باز تكرار كردم ولى احساس مى كردم بى نتيجه است .

آنها امر به سكوت كردند و از من پرسيدند: خداى تو كيست ؟

چه بگويم عمرى سر به سجده گذاشته ، به وحدانيت خداوند متعال اقرار نموده ، افتخارم اين بود كه او معبود من است و من بنده او، (مگر مى شود كه خدايى كه خودش مرا تربيت كرده ، خدايى كه خودش را به من شناسانده اينجا مرا رها كند، هيهات ! هيهات !). (٤٠)

اينجا بود كه كم ، كم داشت ، زبانم باز مى شد و خداوند بزرگ مثل هميشه دست مرا گرفت و با ياد خداى كريم اين بزرگترين روزانه اى كه از سوى نور به قبر تاريك من تلالو مى كرد زبانم را به توحيد باز نمود و با كمك و استعانت پروردگارم به اولين سوال آن دو «ملك» پاسخ دادم :

خداى من خداى يگانه است كه شريك ندارد. (٤١)

آنگاه از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سپس از ائمه اطهار عليه‌السلام پرسيدند، وقتى از امامانم پرسيد، من در جواب گفتم : ما امامان را از جان خود بيشتر دوست مى داشتيم و آنها را مفترض الطاعه مى دانستيم و در راه آنها از همه چيز گذشتيم و حتى جانمان را در راهشان فدا كرديم .

ملك گفت : حرف زيادى نزن ، ديگر بس است ، شما مگر نبوديد كه ائمه عليهم‌السلام را تنها گذاشتيد؟

گفتم : نه ! نه ! هرگز ما ائمه و پيشوايانمان را تنها نگذاشتيم و شاهد دارم .

ملك : كو شاهد تو؟

گفتم : خدا بهترين گواه من است و او مى داند كه ائمه عليهم‌السلام را تنها نگذاشتيم و من براى اينكه مدعاى خود را ثابت كنم همين قدر عرض ‍ كنم ، با اينكه ما نه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ديده بوديم و نه احدى از ائمه عليهم‌السلام را با اين حال ، ما با پيروى از فرزند پاك آن بزرگوار كه او را نائب امام زمانمان مى شناختم ، ايمانمان را نسبت به ائمه اثبات كرديم و تا زنده بوديم دست از اطاعتشان بر نداشتيم .

ملك گفت : آرى راست گفتى .

وقتى كه از مصاحبه آن دو ملك سرافراز و با موقعيت بيرون آمدم ، اين دو ملك به صورت زيبايى در آمدند.

اسم آنها را پرسيدم گفتند: ما بشير و مبشر هستيم خوب نگاه كن و بگو در پايين پايت چه مى بينى ؟

به ديواره پايين پايم نگاه كردم دريايى از آتش و عذاب زبانه مى زد، ترس ‍ دوباره بر تمام وجودم غلبه كرد.

و آن دو بزرگوار فرمودند: نترس آنجا جايگاه تو نيست . در صورتى كه از خدا دور مى شدى و توفيق توبه پيدا نمى كردى شايد جايگاه تو بود.

حال كه توبه ات را خداوند پذيرفته ديگر هراسى نداشته باش . آنگاه گفتند: حالا به ديواره بالاى سرت نگاه كن . و من وقتى به بالاى سرم نگاه كردم ديدم نور است و باغ با صفا، با نعمتهاى فراوان ، آنگاه درب سمت زير پا را به رويم بستند و آن دريچه بالاى سرم را به قبرم باز كردند و اينجا ديگر قبر نبود بهشتى به وسعت زمين و آسمان و اينجا بود كه خنده بر لبانم نقش بست . آن دو ملك عزيز به من گفتند: بخواب مثل خواب عروس . (٤٢)

بعد از مدتى استراحت در حالى كه ديگر قبرم مثل قبل ، زيربنايش ، نيم در يك و هفتاد سانت نبود و آن ظلمات و تاريكى قبلى را از بين رفته بود و من خود را در نور و در باغى از نعمتهاى الهى يافتم در اين حال و هوا جوانى را كه به نظرم آشنا مى آمد ديدم و از او اسمش را پرسيدم :

گفت : من همان هدايت هستم ، همان شخصم كه تو را به اين سفر دعوت كردم حال مى خواهم در اين عالم عواقب اشخاصى را كه به خاطر عملشان در دنيا، اينجا مى بينند و طعم خوشيها و عذابها را كه تا قيامت مى بينند به تو نشان مى دهم ، قبل از هر چيز به تو فرصت مى دهم به خانه ات سرى بزن و از اهل و عيال خبرى بگير و نظاره كن و ببين نسبت به تو چه احساسى دارند. (٤٣)

گفتم : فعلا با اجازه .

## ديدار از خانواده بعد از مرگ

آنگاه برايم مرخصى دادند تا به ديدار از خانواده در دنيا بروم و به خانه ام برگشتم . با اينكه همه آنها را مى ديدم اما آنها مرا نمى ديدند و همسرم را از همه نسبت به من نزديك تر بود مشغول گريه و زارى بود و به بدبختيش و اينكه چه خواهد شد و چطور امرار معاش خواهد كرد و چطور بچه هايش را بزرگ خواهد كرد، فكر مى كرد، طبيعى است كه به فكر من نه افتد و نگويد كه شوهر بى چاره ام در آن دنيا چه مى كشد؟

طبيعى است كه به فكر من نيافتد و بگويد كه او يك عمر جان كند، و براى ما نان و آب آورد، هيچ نپرسيد، آقا اين نان و آبى كه به ما مى آورى چطور به دست مى آورديد؟حلال بود يا حرام ؟ حال ، شوهر بيچاره ! بايد كتك آن زحمات را كه كشيده بخورد. بايد جواب پس بدهد كه از كجا آوردى و در كجا خرج كردى . (٤٤)

فرزندانم به يتيمى شان مى ناليدند و به مال و منالى كه به آنها رسيده بود فكر مى كردند تا چهلم نشده ارث پدر را تقسيم كنند.

و خلاصه از اهل و عيال غير از غصه و ناراحتى خير و احسانى كه قابل توجه باشد نديده ام و يادم آمد من كه خودم دل نسوخته ام از ديگران چه انتظارى بايد داشته باشم . پناه بر خدا اگر يه ذره عمل را هم نداشتيم چه مى شد؟ به احسانهايى توام با ريا و به صلوات و سلامهاى زوركى چيزى كه بتوان نجات پيدا كرد نمى شود دل بست . اينجا بود كه ياد روايتى افتادم كه مى فرمود: اگر احسان ناچيزى را خود در حال حياتتان بدهيد بهتر از اين احسانهايى است كه ورثه بدهند ولو اين احسانشان خيلى با ارزش باشد. (٤٥)

البته نمى گويم اين احسانها تاثير ندارد كسى از دار دنيا رفته به يك لقمه احسان از سوى كسى كه با نيت خالص به يك گربه مى دهد، محتاج تر مى شود. اما خواستم بگويم با حلوا حلوا گفتن دهان شيرين نمى شود بايد كار را بنيادى مى كرديم كه نكرديم .

حال هر چه هم من به اين مرده هاى به ظاهر زنده بگويم : آخر مرگى هست ! حسابى و كتابى ! كيست كه گوش بدهد. دنيا كه بودم بزرگان به ما مى گفتند: امروز كه زنده ايد روز عمل است ، حساب نيست و فردا روز حساب است ، عمل نيست ، (٤٦) ما كه يك خورده گوشمان به اين حرفها بود و چيزى دستگيرمان شد اين حال روز ماست ، واى به حال كسانى كه پنبه در گوش طپيدند و چيزهايى را هم كه مى شنيدند به حساب نشنيدن گذاشتند تا چند صباحى از اين دار فانى لذت ببرند.

آى خوشا به حال آنها كه عاقل بودند و فهميدند براى چه خداوند خلقت نموده و هميشه زمزمه مى كردند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روزها فكر من اين است و همه شب سخنم  |  | كه چرا غافل از احوال دل خويشتنم  |
| ز كجا آمده ام آمدنم بحر چه بود  |  | به كجا مى روم آخر ننمائى وطنم  |
| مرغ باغ ملكوتم نيم از عالم خاك  |  | چند روزى قفسى ساخته اند از بدنم  |

فرصت ديگر تمام شده بود و مى بايست به عالم برزخ برمى گشتم و با رفيقم به سفرم ادامه مى دادم و در يك چشم به هم زدن خود را در خانه ابدى يافتم و ديدم ميوه هاى رنگارنگ و خوش بو مهياست و رفيقم كنار سفره نشسته و منتظرم هست .

سلام عرض كردم و گفتم : دوست عزيز چقدر دلم گرفته بود از اينكه شما را دوباره زيارت كردم خيلى خوشحالم ، از اينكه به خانه ام رفتم و اهل و عيال را با حالت غمگين ديدم خيلى ناراحت شدم .

گفت : اين رسم و رسوم هميشه بوده و هست و تو يادت نمى آيد وقتى پدرت از دنيا رفت چه كرديد. گفتم : بله يادم مى آيد و آن وقت ابتداى جوانيم بود و خيلى ناراحت بودم و راستش در فراقش خيلى گريه كردم ولى آنقدر كه به يتيمى ام گريه مى كردم به بيچارگى پدرم فكر نكردم . اما خدا گواه است من بعدها هر زمان كه بالاى سر قبر پدرم مى رفتم از احوال آخرتش مى پرسيدم ، و از خدا مى خواستم اگر تا به آن زمان پدرم را نبخشيده ، ببخشايد. من با خدايم عهد كرده بودم ، تمام كارهاى نيكى كه از من سر مى زد پدرم شريك باشد و اگر خداى نكرده گناه از من سر مى زد پدرم شريك باشد و اگر خداى نكرده گناه از من سر مى زد او را مواخذه نفرمايد. (٤٧)

اشك در چشمم حلقه زده بود و دوستم احساس كرد اينجا بهترين موقع ديدار با والدين است ، رو كرد به من و گفت :

ناراحت مباش به ديدن پدرت نيز خواهيم رفت و تو از خودش جوياى حالش خواهى شد. با خوشحالى به او گفتم : تو از پدرم خبر دارى ؟

گفت : بله دارم و آنها منتظرت هستند

## . چند سوال از رفيق

خوشحالى سرا پاى مرا گرفته بود و حقيقتا مسرور بودم و از رفيقم چند سوال پرسيدم .

به او گفتم : رفيق آيا انسان كه از دار دنيا رخت مى بندد و مثل من در اين خانه ماوى مى گزيند به اعمالش چيزى اضافه مى شود؟

گفت : بله البته كه اضافه مى شود، مگر از امام صادق عليه‌السلام نشنيده بودى كه مى فرمود: خصلتهايى وجود دارد كه انسان بعد از مرگ نيز از آنها بهره مند مى شود مثل فرزند صالح كه به پدرش استغفار كند و كتابى كه از اثر او باشد، بخوانند و ابزارى از قبيل كلنگ كه چاه بكنند و نهالى كه بكارند و قناتى كه جارى كنند و هر كار نيكوى كه او بانيش باشد كه بعد از او به كار گرفته شود. (٤٨)، و از اين قبيل كارها مثل عمارت مسجد به خاطر خدا، يا وقف مدرسه ، يا بيمارستان و... همانطور كه عرض كردم اگر اين كارها را انسان را نيت خالص انجام دهد صد البته تا آن بناها باقى است و استفاده مى شود ثوابش عايد و واصل خواهد بود.

گفتم : اگر كسى به بنده خدايى چيزى ، مثلا قرآن ياد بدهد و يا هر علم مفيدى ، باز هم حساب خيراتش مفتوح خواهد بود؟

گفت : بله ، اگر كار خيرى باشد به حساب او افزوده مى شود و اگر كار شرى از خود باقى گذاشته باشد به گناهانش افزوده مى شود.

گفتم : راستش اين مطالب را در آن دنيا شنيده و يا خوانده بودم ولى مثل الان برايم جا نيافتاده بود و من به عيان مى بينم .

## ديدار با كسان خود در عالم برزخ

و رفيقم فرمود: دوست عزيز اولين ديدار تو با پدرت خواهد بود و او منتظرت است . من با خوشحالى گفتم : من آماده ام .

سالها بود كه پدرم را نديده بودم و اين ديدار برايم خيلى مهم و خوشحال كننده بود. رفيقم مرا به جايى برد كه آنجا سر سبز و بسيار با صفا و قصرهاى مجلل داشت و زيبايى منظره هاى آن انسان را به وجد مى آورد آن چنان زيبا كه من در عمرم چنين باغى نه ديده بودم و نه وصف اش را شنيده بودم ، در آن باغ پدر بزرگوارم به همراه عده اى از اهل و فاميل به استقبالم آمده بودند. ابتدا پدرم را در آغوش گرفتم و اشك شوق از چشمانم سرازير شد از شدت خوشحالى نمى توانستم حرفى بزنم به زحمت به پدرم گفتم : پدر جان ، خيلى دلم برايت تنگ شده بود، در اين مدت كه نديدم ، سعى كردم كارهايى انجام دهم كه براى تو نفعى داشته باشد، وقتى خوب دست و صورتش را بوسيدم و قلبم آرام گرفت از حال و احوال او بعد از مرگ ، جويا شدم .

پدرم در پاسخ گفت : پسرم ، وقتى اجلم سر رسيد جناب عزرائيل براى قبض روح به سراغم آمد و جان مرا از ناحيه پا گرفت تا رسيد به حلقومم در اين اوضاع مى ديدم همه دور و برم ايستاده اند و اشك مى ريزند ولى تو نبودى عرض كردم : من شهر ديگرى بودم و بعدا خبر دادند و نتوانستم براى وداع و عرض ادب خدمت برسم و براى مجلس ترحيم خود را رساندم .

گفت : همان راهى كه شما پيموده ايد من آمدم تا لب گور همه چيز بر وفق مراد بود و من سختى نديدم اما تلخى دخول در قبر و فشار قبر و سوال نكير و منكر از همه سختر بود. (٤٩)

عرض كردم : مگر فشار قبر داشتيد.

فرمود: بله وقتى مرا در قبر گذاشتند، و سنگهاى لحد را روى قبرم قرار دادند و خاك ريختند، قبر چنان فشارم داد كه تمام استخوانهاى بدنم خرد شد و به نظرم صداى مرا عالميان شنيدند. (٥٠)

من از اين قضيه خيلى ناراحت شدم و پدرم حال مرا ديد و فرمود:

پسرم رحمت خدا شامل حالم شد و چون در دنيا سعى مى كردم حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام ، بدانم و از محرمات الهى اجتناب مى كردم لذا ائمه اطهار عليهم‌السلام به فريادم رسيدند و در هنگام سوال نكير و منكر كه تمام وجودم از وحشت ديدار اين دو بزرگوار كه به صورت مهيبى وارد شده بودند مى لرزيد نجاتم دادند.

گفتم : آقا جانم : بعد چه شد.

فرمود: پسرم ! آقا امام رضا عليه‌السلام به فريادم رسيد و از وقتى كه حضرت مرا سفارش داد به حمد الله ، خيلى خوبم و از آن زمان تا به حال در خوشى به سر مى بردم و چون در دنيا تا جايى كه از دستم مى آمد از گمراهى جوانان جلوگيرى مى كردم و آنها را با نماز و روزه و كارهاى خير آشنا مى نمودم از اين ناحيه افزوده مى شود.

ديگر اينكه تو را كه علم «آل محمد عليه‌السلام » را مى خواندى برايم منظور داشتند. (٥١)

گفتم : «اعلى الله مقامك» و آنگاه رو كردم به پدر؛ عرض كردم ، پدر جان اگر چه ميل باطنيم ماندن در محضر شماست اما چون من بطور موقت به اينجا آمده ام لذا فرصت نيست بيش از اين بمانم «ان شاء الله» به زودى به خدمت خواهم رسيد، حال اگر اجازه بفرمائيد ما رفع زحمت مى كنيم .

پدر گفت : برو پسرم خداوند عاقبت بخيرت كند. من منتظرت خواهم ماند.

و از محضر پدرم بعد از پذيرايى (٥٢) مفصلى كه از شراب و طعام و ميوه جات بهشتى ، از ما به عمل آوردند مرخص شديم .

بعد از خداحافظى به رفيقم گفتم : «ان شاء الله» كجا بايد برويم ؟

گفت : مگر سفر ما براى عبرت نيست ؟

گفتم : چرا هست .

گفت : دستت را بده به من كه به جاهايى ببرم كه اگر انسانها ذره اى از طعم عذاب آن را بچشند هرگز خلاف نكنند. در اين قسمت از سفر من شما را به ديدار زنان مسلمانى كه از امت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند مى برم كه به علتهايى كه بعدا به آن پى مى برى تا قيامت در عذابند. عرض كردم : فرموديد زنان مسلمان از امت خاتم الانبياء «صلوات الله عليه»!رفيق : بله خوب فهميدى زنان مسلمانى كه در عذابند.

# قسمت سوم : ديدار از اهل جهنم در عالم برزخ

احوال بعضى از بانوان مسلمان كه در برزخ عذاب مى شوند

(٥٣)

زمانى كه موهاى سرشان را به نامحرمان نشان مى دهندآنگاه مرا به جايى برد كه آنجا زنانى را ديدم كه از موى سرشان آويزان كرده بودند در حالى كه مغز سرشان مى جوشيد. (٥٤)

از هدايت پرسيدم : دوست عزيز اين زنان مگر چه كردند كه اينطور از موهاى سرشان آويزانند و مغز سرشان مى جوشد؟فرمود: اين عده از زنان كسانى هستند كه از نشان دادن موى سر خود به نامحرمان ابائى نداشتند. اينها با بيرون گذاشتن موى سر خود در حالى كه خداوند تبارك و تعالى به خاطر حفظ ارزش زن و منيت جامعه حجاب را واجب نمود (٥٥) امر الهى را زير پا گذاشتند چرا كه خداوند متعال به زنان مسلمان مشخص ‍ فرمود كه چه كسانى به او نامحرم اند تا خودشان را از آنها بپوشانند و چه كسانى محرم هستند كه پوشاندن لازم نيست . (٥٦)

عرض كردم : بعضى از زنان ندانسته اين كار را مى كنند و ناخودآگاه موهاى سرشان بيرون مى آيد و نامحرمان مى بينند، آيا نيز چنين خواهند شد؟

هدايت : هرگز! اما نبايد بى اهميت باشند. يعنى هميشه هشيار و متوجه باشند، كه مبادا نامحرم او را ببيند.

عرض كردم : عده اى از زنان از نامحرمان فاميل مثل پسر عمو و پسر دائى و... كه نامحرم هستند موهاى خود را نمى پوشانند و پيش آنها سر برهنه حاضر مى شوند آيا اينها نيز مثل اين زنها در عذاب خواهند بود؟

هدايت : همانطور كه قبلا گفتم ، خداوند محرم هاى زن را شمرده و غير از محارم هركس باشد، و حتى فاميل نزديك بايد خود را بپوشاند و فرمان خداوند تبارك و تعالى در «سوره نور» شامل همه نامحرمان مى شود و در همان سوره خداوند فرموده «از همه بپوشانند مگر شوهرانشان و پدران و عموها و دائيها... (٥٧)البته بايد گفت ؛ اشخاصى كه اينجا در عذابند بدون توبه از دنيا رفته اند و به اين روز افتادند.

عرض كردم : با اين فرمايش اگر در دنيا از بانوانى كه چه عمدا و چه سهوا موهاى خود را بيرون گذاشتند، توبه كنند، خداوند از آنها گذشت مى كند؟

هدايت : البته خداوند تواب است يعنى خداوند توبه پذير و توبه كنندگان را دوست مى دارد؟ (٥٨)

## زنانى كه شوهرشان را اذيت مى كنند

هدايت ، بعد از اينكه احوال زنان بى حجاب و بد حجاب را ديديم ، مرا به نقطه ديگرى برد كه آنجا زنانى را نشان داد كه از زبانهايشان آويزان كرده بودند و از آب حميم در گلوى آنان مى ريزند. (٥٩)

هدايت گفتند: مى دانى اين زنها چه كردند؟

گفتم : نه

گفت : اين زنها، زنانى بد خلق و بد زبان بودند و با نيش زبانى كه داشتند، شوهرانشان را اذيت مى كردند و زخم زبانشان از نيش مار بدتر بود. گفتم : بعضى از زنان چنان بدزبانند كه به خدا از شر زبانشان پناه مى بريم . اين دسته از زنان ، روزگار شوهرشان را سياه مى كنند و با اينكه شوهرشان مى توانست آنها را طلاق ، دهد از روى دل سوزى ، طلاق نداده و حال اينكه اينها خيال مى كردند شوهرشان مى ترسد و هر چه شوهرشان صبر مى كرد خجالت نكشيده بدتر اذيتشان مى كردند و در نتيجه ثواب صبر به مرد و عذاب اليم به اينها نازل مى شود.

گفت : بله چنين است . اما اين زنانها در دنيا نيز روى سعادت را نديدند و با اين زبان ، دنياى خود را نيز تلخ كردند.

عرض كردم : آن طور كه يادم هست در روايتى كه از امام صادق عليه‌السلام نقل شده فرمود: ملعون است ، زنى كه شوهرش را آزار دهد و او را غمگين سازد. (٦٠)

## زنانى كه شوهرشان را تمكين نمى كنند

در جايى ديگر از جهنم ، زنانى را ديديم كه از پستانهايشان آويزان كرده بودند، گفتم :

چرا اينها را از پستانشان ، آويزان كردند؟

هدايت : اينها را كه مى بينى زنهايى بودند كه بدون توجه به خواسته هاى نفسانى شوهرانشان به تمايلات آنها بى اعتنا بودند و اين باعث به گناه افتادن شوهران مى شد و لذا هر وقت شوهرشان از آنها تمكين مى خواست به بهانه اى مانع بودند. (٦١)

## زنانى كه بدون اجازه شوهرشان بيرون مى روند

در يكى ديگر از منازل جهنم ، زنانى را ديديم كه از پاهايشان آويزان كرده بودند. (٦٢ )

(من خيلى از اين ملاقاتها ناراحت بودم ، چنان ناراحت بودم كه خود هدايت برايم) گفت :

چرا ناراحتى ؟

گفتم از خدا پنهان نيست از شما چه پنهان ، راستش اين عذابها را وقتى مى بينم قلبم مى گيرد!

از طرفى حق است و از طرفى بالاخره از امت پيامبر هستند.

هدايت گفت : اگر خداوند تبارك و تعالى حجت را براى مردم تمام نمى كرد جاى شكوه بود اما مگر خود اينها بارها نشنيدند كه خداوند فرموده :

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.) (٦٣)گفتم : بفرماييد، چرا اين دسته از زنان را از پاهايشان آويزان كرده اند؟

هدايت : اين زنها بدون اجازه شوهرشان به كوچه ، بازار، خانه اهل و فاميل و غيره رفته اند در حالى كه شوهرانشان راضى نبوده .

و اين قبيل زنان كسانى هستند كه خدا رسول و جبراييل و ميكاييل به آنها لعنت مى فرستند. (٦٤)

## زنانى كه آرايش مى كنند و خود را به نامحرمان نشان مى دهند

هدايت دست مرا گرفت و گفت : بيا كه سفر ما خيلى طول خواهد كشيد در ادامه مى خواهم باز هم از برخى از زنان ، كه در دنيا خود را زينت مى دادند و به صورت آرايش كرده بين مردم مى رفتند نشان دهم و از احوال آنها آگاه شوى بعد هدايت مرا همراه خود به يك محل هولناكى برد كه در آنجا زنانى را ديديم كه گوشت بدنشان را خود مى خوردند و آتش از زير پاهايشان زبانه مى كشيد. (٦٥)گفتم : هدايت ، اينها چه كردند كه گوشت بدن خودشان را مى خورند و در آتش عذاب مى كشند؟

گفت : اينها زنانى هستند كه آرايش مى كردند و بيرون از خانه به غير از شوهرانشان ، آنها را مى ديدند.

اين زنها خود را با آرايش ، زيبا جلوه مى دادند تا نامحرمان ببينند و به گناه بيافتند. اينها كسانى هستند كه بسيارى از خانواده را متلاشى كرده اند. اگر اينها خود را بزك نمى كردند و با حالت شيطانى بيرون نمى آمدند، مردان بسيارى كه دل به زندگى خانوادگى بسته بودند و به زن و فرزندان خود عشق مى ورزيدند از همسران خود دلسرد نمى شدند و به طلاق منجر نمى شد. اينها باعث نابودى بنيان خانواده شدند. عرض كردم : دوست عزيز بيشتر توضيح بده چطور اينها نظام خانواده را متلاشى كردند.

هدايت : زنانى كه براى بيرون رفتن از خانه در جلوى آينه مى ايستند و با وسايل آرايش سر و صورتشان را تزيين مى كنند در حقيقت ، ظاهرى كه واقعى نيست واقعى جلوه گر مى شود و اين پرده اى است باطل كه روى حقيقت مى كشند و بيننده به خيال اينكه اينها زيبايند فريب مى خورد و به گناه مى افتند.

در اثناى صحبت هدايت ، كلامش را قطع كردم و گفتم .

مى بخشيد زنان نبايد آرايش كنند؟

آيا در همه حال زينت دادن زن ممنوع است ؟هدايت : نگفتم آرايش زن بد است . طبق شرع مقدس اسلام كه دورى از نامحرم را براى زن و مرد مصونيت مى داند و زينت زن را براى نامحرمان حرام مى داند عرض كردم و در غير اين صورت زينت زن براى شوهرانشان و يا در محيط خانه خود عبادت محسوب مى شود. (البته تنها در محيط زناشوى ).

گفتم : (با عرض معذرت) آيا مردها كه به اين زنان نگاه مى كنند، گناه نمى كنند؟

هدايت : چرا، مردها نيز نبايد نگاه كنند و در حديثى ، از امام صادق عليه‌السلام داريم ، نگاه كردن تيرى از تيرهاى مسموم شيطان است كه در قلب او مى نشيند. (٦٦) يعنى همانطور كه تير قلب را مى شكافد، نگاه به نامحرم نيز روح را مريض و زخمى مى كند. در اين رابطه بعدا احوال مردانى كه هوس ران بودند، خواهى ديد.باز هم از هدايت ، پرسيدم :

رفيق ! برخى از اين زنها آرايش مى كنند نه به خاطر اينكه نامحرمان به آنها نگاه كنند. بلكه صرفا به خاطر اينكه خجالت مى كشند با چهره خودشان كه خدا عطا نموده بيرون روند و به خود فكر مى كنند، ممكن است مردم به ديده حقارت به آنها نگاه كنند و اينها براى نشان دادن خود براى زنهاى هم طراز، آرايش مى كنند و غرضى هم از اين آرايش كردن ندارند.

هدايت : البته مهم پوشاندن از نامحرمان است ، در هر صورت به هر نحوى اگر نامحرم او را ببيند او معصيت كرده و جايگاهش همين جا است كه مى بينى .

## زنانى كه به احكام شرع ، اهميت نمى دهند

از آن منزل به منزل ديگرى از منازل جهنم رفتيم و زنانى را ديديم در حالى كه پاهايشان را به دستانشان بسته بودند، مارها و عقربها به آنها هجوم آورده و آنها را نيش مى زدند. (٦٧)

اين صحنه ها خيلى دردناك و تكان دهنده بود اما جزاى همان چيزى بود كه خودشان براى خود خلق كرده بودند و شايد هم هيچ فكر نمى كردند ممكن است روزى با اين صحنه ها روبرو شوند ولى واقعيتى است كه بايد قبول و اين عذاب همان سستى ايمان است كه بايد تحمل كنند و راه خلاصى جز عنايت خدا نيست .

هدايت : اين زنها مى دانى چه كردند؟

گفتم : نه .

هدايت : بگذار كاملا رفتار اين زنها را در دنيا شرح دهم تا بدانى مستحق عذابند. اينها زنانى بودند بى قيد يعنى به تكاليف شرعى اهميت نمى دادند.

وضوء مى گرفتند تا نماز بخوانند اما وضويى بى طهارت مى گرفتند، و به نماز اهميت نمى دادند و آن را سبك مى شمردند، گاهى مى خواندند و گاهى نمى خواندند، خلاصه اينكه به چيزى كه اهميت نمى دادند فرامين خداوند تبارك و تعالى بود. لباسشان را تطهير نمى كردند.

غسل واجبى كه به عهده شان بود بجا نمى آوردند (مثل غسل جنابت ، غسل حيض ...).

زنانى كثيف و غير نظيف بودند.

عرض كردم : نظيف براى مومن مهم است و از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه حضرت فرمودند: «نظافت از ايمان است و ايمان با صاحبش در بهشت خواهد بود. (٦٨) و پر واضح است اين رفتار از اين قبيل زنان نشانه بى ايمانى آنهاست انسان بى ايمان جز اين جايگاهش ‍ نيست و علاوه بر اينكه به نماز كه ستون دين است اهميت ندادند با اينكه خداوند در قرآن فرموده : «واى بر نمازگزاران ، آنها كه نمازهايشان را سبك مى شمارند. (٦٩)

آنها سخن خدا را شنيدند و نشنيده گرفتند.

امروز و فردا كردند و با اين كه «در توبه» به رويشان باز بود، توبه نكردند و جز اين جزاى عملشان نيست .

## زنان زناكار و فرزندان حرام

من و «هدايت» براى ديدن احوال عده ديگرى از زنان مسلمان ، كه در جهنم به سر مى بردند رفتيم و در آنجا زنانى را ديديم كه كر و لال و كور بودند و در جايگاهى از آتش قرار گرفته بودند، مثل كسى را كه در گودال پر از آتش بياندازند در حالى كه مغزشان از بينى بيرون مى زد و بدنشان از جزام و برص ، قطعه ، قطعه مى شد. (٧٠)

گفتم : لابد اينها خيلى گنهكارند، مگر چه عمل زشتى را مرتكب شدند كه به اين عذاب گرفتارند؟

هدايت : اينها زنانى ، زناكار بودند كه فرزند حرام را كه از زنا، به دنيا مى آوردند به شوهرشان نسبت مى دادند و مى گفتند اين فرزند از فراش ‍ توست . من از اين كارهايى كه توسط زنان صورت مى گرفت متعجب بودم . به خود مى گفتم چطور يك زن در حالى كه بايد امانت دار باشد به خيانت مى پردازد؟

ما روايات بسيارى در دنيا از بزرگان و پيشوايان شنيده بوديم كه سفارش مى فرمودند؛ «امانتدارى از اركان ايمان است . (٧١)»

مومن بايد امين باشد و يكى از صفات بارز نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همين امانت دارى ايشان بود كه به محمد امين لقب گرفت .

هدايت : بله ، همه اين حرفها درست ، اما در فلسفه دين ما گفتار با عمل خيلى فاصله دارد و تا گفتار با عمل يكى نشود گفتار ارزش ندارد. البته ، مى دانى كه چه مى گويم ؟!

گفتم : بله ولى دوست دارم براى من بيشتر، توضيح دهيد تا در اعماق جانم ، جاى بگيرد.

هدايت : ببين ممكن است ادعا كنم يك پهلوانم ، يا هر چيز ديگر، ادعا زمانى پذيرفته است كه عملا نشان داده شود.

مثل آقايى كه مى گويد من پهلوانم ، تا با پهلوانى قوى پنجه كشتى نگيرد و در ميدان مبارزه بر حريف خود غلبه نكند، پهلوان نيست .

چه بسيار بودند قبل از جنگها مى گفتند: من چنان مى جنگم و بهمان مى كنم اما وقتى به ميدان آمدند و لبه هاى تيز شمشيرهاى برهنه را مشاهده كردند فرار كردند و اينجا است كه بايد گفت به خاطر همين سختى است كه عمل خوب ارزش پيدا مى كند.

نمى گويم نمى شود كار خوب كرد مى گويم كار خوب زحمت مى خواهد و خداوند بزرگ هم بهشت را براى اين رنج و مشقت مرحمت مى كند.

گفتم : بله ، فرمايش شما كاملا متين و جالب بود. و اين زنها كه امين نبودند و به شوهرشان خيانت كردند در حقيقت از همان زمانى كه خود را شناختند نخواستند، ثواب لذت بردبارى و صبر را ببرند و از همان اول ، سست برخورد كردند و به ابليس اجازه دادند تا بر آنها حكم راند و عاقبت ، آنها را به اين روز انداخت كه مى بينيم .

## زنانى كه خود را به نامحرمان عرضه مى كنند

هدايت دستم را گرفت و گفت : برويم كه دير شد و مرا به منزلى برد كه آنجا، زنانى را ديديم كه با قيچى آتشين ، گوشت بدنشان را از سر، پا و جاهاى مختلف بدن مى بريدند (٧٢) و نعره صدايشان گوش فلك را كر مى كرد و كسى به فريادشان نمى رسيد.خيلى عجيب و اسف بار و دلخراش بود و منم از اين حالت سرم گيج رفت و افتادم . هدايت گفت : مى بينى ! اين زنها، زنان زناكار بودند و خود را براى مردهاى اجنبى عرضه مى كردند و حال عذاب ، لذت زودگذر آن زمان را مى بينند. اين زنها خيال مى كردند حساب و كتابى نيست ، اعاذن ا الله ، خيال مى كردند خدا آنها را نمى بيند و در محضر خدا به كار زشت و ناپسند دست مى زدند و با غفلت از دنيا رفتند و دچار اين عذاب سخت الهى گشتند.

آرى تحمل عذاب براى امثال ما كه تاب و توان آتش چوب كبريت را نداريم سخت است و عذاب آن دلخراش اما اين عذاب عذابى است كه خودشان مهيا كرده بودند.

با اينكه خدا فرموده بود «با دست خود، خود را به هلاكت نرسانيد. (٧٣)» با اين حال زندگى زودگذر دنيا را به زندگى ابدى آخرت ترجيح دادند.

آنها مى توانستند، خوب باشند و از بهشت بهره مند شوند. مى توانستند، توبه كنند و از كارهاى پست روگردان باشند و اصلاح شوند ولى نخواستند.

گفتم : آيا براى اين قبيل زنها نيز «توبه» باز است ؟

هدايت : البته ، كه در توبه به رويشان باز بوده و تا انسان نفس مى كشد هر چقدر هم كه گنهكار باشد در صورتى كه از روى صداقت و واقعا از اعمال بد خود پشيمان شود، و خود را اصلاح كند، خداوند كريم او را مى پذيرد و توبه اش را قبول مى كند زيرا يكى از اسماء خداوند تواب است يعنى بسيار توبه پذير است . (٧٤)

گفتم : ما انسانها چقدر بيچاره و بدبختيم اين همه امكانات و راه ها براى سعادت و كاميابى ابدى باز بوده و ما استفاده نكرديم ، واحسرتاه از اين فرصتها. خداوند اين همه بهانه قرار داده كه ما برگرديم و فريب ابليس را نخوريم و آتش جهنم را به جان نخريم در حالى كه نديده گرفتيم و حرف شيطان را كه دشمن سر سخت انسانيت بود، گوش داديم و فرمايش خدا را كه خالق ما بود و به ما از رگهاى گردنمان نزديك تر بود نشنيديم . (٧٥)

چقدر خداوند بزرگ فرمود: «آى انسان شيطان دشمن شماست ، او دشمنى آشكار با شما دارد، از او به پرهيزيد (٧٦) ما انسانها، مثل اينكه گوش نداشتيم و يا كر بوديم ، نمى شنيديم و كور بوديم ، نمى ديديم .

و حالا اين عذاب را كه با ذره ، ذره لذتهاى حرام ، به وجود آمده بايد خريدار باشيد و راه فرار و توبه ديگر «عالم برزخ» نيست و اگر راهى بود تنها و تنها در دنيا امكان داشت و بعد از مرگ هرگز!

## زنانى كه قوادى مى كنند

سپس زنانى را ديديم كه صورت و بدنشان مى سوخت و امعاء و احشاى خودشان را مى خوردند. (٧٧)

گفتم جناب هدايت : اين زنها چه كار كردند؟

هدايت : اين زنها، زنهايى بودند كه قوادى مى كردند.

عرض كردم : قوادى !

 - قوادى ديگر چيست ؟

هدايت : قوادى يعنى «واسطه گرى بين زن و مرد به صورت حرام».

گفتم : يعنى اين عده زن و مرد نامحرم را به هم مى رساندند.

هدايت : بله ، اينها واسطه و دلال اين كار بودند و زنان را مى فريفتند و با مردها جمع مى كردند.

گفتم : چه كار زشتى و اين كار دو گناه محسوب مى شود، اول اينكه دوست داشتن اشاعه فحشاء است ، و دوم اينكه گمراه كردن انسان است و هر كس ، انسانى را گمراه كند مثل اين است كه تمام انسانها را گمراه كرده است . (٧٨)

هدايت : بله كاملا درست است و به همين علت اينها صورت و بدنشان مى سوزد و روده هايشان را مى خورند.

ببين انسان در گرو اعمال خودش هست (٧٩)، و طبق همان اعمال نيز جزا مى شود. و به چيزى كه خودمان درست كرديم نبايد گله مند باشيم .

گفتم : بله ، فرمايش شما، كاملا صحيح است .

متاسفانه ، وزر و وبال منحرف شده به گردن خود منحرف است و چه خوب بود آنهايى كه كارشان انحراف كردن مردم است مى فهميدند و در صدد اصلاح خود بودند و اين عذاب را متحمل نمى شدند.

## احوال زنان سخن چين و دروغگو

رفتيم و رفتيم و به جايى از جهنم رسيديم كه در آنجا عده اى را ديديم كه سر خوك داشتند و بدن الاغ ، و هزاران هزار، از انواع عذابها بر آنها وارد مى كردند تا خواستم بپرسم علت چيست ؟

هدايت گفت : اينها زنان سخن چين و نمام و دروغگو بودند و سخن اين و آن را به ديگرى مى بردند و دروغ مى بستند. (٨٠)

اين زنها به نقل سخن ديگران ، مابين مردم دشمنى ايجاد مى كردند.

گفتم : سخن چين ، تفرقه بين مردم ايجاد مى كند و اين از گناهان بزرگ و نابخشودنى است .

هدايت : بله .

چه بسيار در روايت معصومين عليهم‌السلام آمده كه سخن چينى كار زشت و ناپسند است و ما را از آن منع مى كردند.

مثلا در روايتى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده كه حضرت فرمود: سخن چين به بهشت داخل نخواهد شد. (٨١)

و يا خبر ديگرى حضرت به اصحاب فرمود: آيا شما را به بدترين تان خبر ندهم ؟

گفتند: بفرماييد يا رسول الله .

حضرت فرمود: كسانى كه سخن چينى مى كنند و دوستيها را بهم مى زنند. (٨٢)

## احوال زنان خواننده و مداح و حسود

در يكى از منازل جهنم ، زنانى را ديديم كه صورتشان ، شكل سگ بود. از ناحيه پشت آنها آتش وارد مى شد و از دهانشان بيرون مى آمد و تازيانه هاى سهمگين ملائكه غضب هر لحظه بر سر آنها نواخته مى شد، نعره و صدايشان عالم را گرفته بود. (٨٣)

ديدن اين صحنه ها يكى بعد از ديگرى سخت مرا منقلب كرده بود. با خود مى گفتم اى كاش اينها اسير هواى نفس نمى شدند و اينقدر آلوده به گناه نمى گشتند. و در اين خيال بودم كه جناب هدايت فرمود: مى دانم تو در چه فكرى هستى . خوب مى دانى كه اهل جهنم به طور كلى افراد معصيت كار و لجوج هستند، اينها بسيار شنيدن ولى گوش ندادند و اگر روزى عقلشان كار كرد و آنها را از كار پست منع نمود، فورا با گناهان اين نور را خاموش ‍ مى كنند.

اينها با دست خود اين عذاب را كسب كردند و انسان همانطور كه قبلا هم گفتم خودش هر بلايى را بر سر خود آورد. همين زنها را مى بينى ، بارها، بارها شنيدند كه نبايد صدايشان را نامحرم بشنود و همچنين شنيدند كه در غير ضرورت با نامحرم زيادتر صحبت نكنند اما كو، گوش شنوا!

تازه اين زنها براى نامحرمان شعر و سرود مى خواندند و هر لحظه كه نامحرم او را براى صداى خوشش تشويق مى كرد سعى مى كردند بهتر و بهتر بخوانند تا بيشتر محبوب واقع شوند، غافل از اينكه براى هر حرفى كه خواندند، آتشى را براى خود برافروختند. و بعضى از اين زنان صدايشان را ضبط مى كردند تا علاوه بر مستمعين حاضر ديگران هم استفاده كنند و چه بسيار جوانان ، دختر و پسر كه با صداهاى اينها، مغلوب هواى نفس شده و براى هميشه گمراه شدند و وزر و وبال آنها نيز به گردن اينها است .

آرى اين زنان ، زنان رقاص و خواننده بودند كه براى نامحرم مى خواندند.

## ادامه سفر

بعد از ديدن احوال زنان و عذابى كه به آنها داده مى شد جناب هدايت مرا به استراحتگاه برد و ما با انواع و اقسام نوشيدنيها و ميوه هاى خوش ‍ رنگ و معطر در حالى كه به متكاهاى نرم و لطيف تكيه زده بوديم ، توسط مستخدمهاى مودب و زيبا پذيرايى شديم و جالب اينكه هر چه مى خورديم يكى از ديگرى خوشمزه تر و لذيذتر بود و احساس سير شدن نمى كرديم .

بعد از استراحت جانانه جناب هدايت فرمود:

پا شو كه فرصت كم و صفر ما طولانى است و از خيلى جاها بايد ديدن كنيم . گفتم : فدايت شوم ، اگر ممكن است كمى بيشتر اينجا به استراحت بپردازيم ؟

گفت : نه عزيزم ان شاء الله به موقع خودش .

هدف ما فعلا سفر است و شما به زودى به خواست خدا برمى گردى و از نعمتهاى خدا بهره مند مى شوى ، پس زود پاشو كه دير شده است .

گفتم : ان شاء الله كجا؟

گفت : به جايى مى برم كه خيال نكنى هر چه عذاب است براى زنان مقرر شده . حالا مى خواهم تو را به جايى ببرم كه آنجا ديگر من براى تو توضيح نخواهم داد و اين تو هستى كه بايد از معذبين علت عذاب را بپرسى و پندگيرى .

گفتم : من بپرسم ؟

گفت : بله ، تو مى پرسى و آنها موظفند مو به مو سوالات تو را پاسخ دهند.

گفتم : راستش نمى دانم از كجا و چه چيزى بپرسم .

گفت : وقتى احوال آنها را ديدى يادت مى آيد كه چه بپرسى .

ما وارد منزلى شديم كه ظالمين خود بر افروخته بودند. (٨٤)

## ديدار از احوال ظالمين

هدايت : الان به منزلى خواهيم رسيد كه در آنجا گروه ، گروه از ظالمين با درجات عذاب متفاوت قرار دارند و در عذاب قهر خدا بسر مى برند، از اين به بعد ديگر مى خواهم تو از خود آنها علت عذابشان را بپرسى و پندگيرى و خدا را هميشه حاضر و ناظر بدانى .

گفتم : چشم ، اما اگر زحمتى نيست در مواردى كه يادآورى نكته اى كه فراموش كردم لازم باشد تذكر بفرماييد تا اين سفر تكميل گردد.

هدايت : در اين منزل با كسانى ديدار و گفتگو خواهى داشت كه به ظالمين معروف هستند. (٨٥)

ظالمين در اينجا در طبقات مختلف از آتش قرار دارند چون كه ظلمى كه مرتكب شدند با هم متفاوت است ، در بعضى از اين طبقات مباشرين ظلم در عذابند، و گروهى ديگر به خاطر كمك به ظالمين عذاب مى شوند و گروهى به خاطر اينكه ظالمين را دوست داشتند در عذابند. آرى اينها علاوه بر ظلمى كه بر خودشان كردند...

من يك لحظه فرمايش هدايت را قطع كردم و با تعجب گفتم :

اينها به خودشان هم ظلم كردند؟

هدايت فرمود: آرى اينها به خودشان نيز ظلم كردند چرا كه ظلم بر ديگران حرام است و اينها آن را مرتكب شدند و با اين ارتكاب آتش ‍ غضب الهى را خريدند. آيا كسى كه خود را دانسته به آتش مى اندازد به خود ظلم نمى كند؟

در حالى كه جايگاه اصلى انسان بهشت است ، نه جهنم و سپس اينها به هم نوع خود كه هر كدام ارزششان از كعبه بالاتر بود ظلم كردند.

اينها با رواج فساد در جوامع بشرى ، همدستان ابليس لعين شدند، انسانيت را منزوى كردند و بالاخره انسان را در رسيدن به محبوب خويش باز داشتند.گفتم : سرورم ، آقاى من ، با اين سخن شيرين و دلپذيرت و ديدن عذاب ظالمين كه انتقام هر ذره از آه هاى مظلومين مى باشد، آرامش خاطرم زياد شد، اجازه بفرماييد درباره و رابطه اعمالشان در دنيا بپرسم .

هدايت : محظورى نيست ، ظالمين «لعنهم الله» موظفند به تو پاسخ دهند. برويم كه راه باز است و عبرت زياد.

از يك وادى سر سبز گذشتيم ، كم كم سر سبزى به كويرى سوزناك رسيديم . ديگر قدمها قادر نبودند به حركت ادامه دهند، عرق از سر و صورت و تمام بدنم سرازير شده ، تشنگى بر تمام وجودم غلبه كرده بود، ديگر حال حرف زدن نداشتم و يك دفعه به زمين افتادم و دستم سوخت ، سريع به پا خاستم ، فرياد برآوردم آى هدايت ! اينجا كجاست ، من تا به حال اين قدر رنج نديده بودم ؟

هدايت گفت : اينجا وادى نزديك منزل ظالمين است و حرارت آتش به قدرى زياد است كه اطراف آن نيز متاثر شده است .

گفتم : قربانت گردم من نخواستم ، من نمى خواهم احوال ظالمين را ببينم ، «گر خانه كس است يك حرف بس است».

گفت : عجب ! خيلى بى طاقت شدى ، اگر تو جاى آنها بودى چه مى كردى ؟گفتم : خدا را سپاس مى گذارم كه نجاتم داد و من جاى آنها نيستم . عزيزم ، من حتى به آتش چوب كبريت دنيا، دوام نداشته و ندارم ، چه رسد به اين آتش كه از غضب و قهر خدا نشانت گرفته .

هدايت : خواستم بفهمى كه آنها چه مى كشند و الا از همين لحظه ديگر اين وادى و حتى منزل آتشين ظالمين براى تو سرد و سلامت خواهد شد.

صحبت هدايت تمام نشده بود كه من خنكى را احساس كردم مثل آب روى آهن گداخته ريختند و سرد كردند.

من با آرامش تمام همراه دوست عزيزم ، به راه ادامه دادم تا رسيديم به يك دروازه كه در سر در آن نوشته شده بود، «منزلگاه هميشگى ظالمين».

آرى ما به آن منزل رسيديم ، اما دود سياه ، كه آتش در لابلاى آن مخفى شده بود آن منطقه را پوشانده بود و صداى ناله ها و شيون معذبين بر فلك مى رسيد. (٨٦)

خدايا چقدر اين آتش هولناك است و سهمگين ، پروردگارا! تو را شكر مى كنم كه دستم را گرفتى و مرا از اين مهلكه نجاتم دادى .

خداوند! بر رسول گراميت و آل او درود فرست كه با زحمات شبانه روزى آنها در ساليان دراز، ما هدايت يافتيم و اين نجات ثمره مشقتهايى است كه آنها متحمل شدند. در اين فكر بودم و با خداى خود خلوت كرده بودم كه صدايى مهيب و خشن افكار مرا به هم زد و من از هراس آن صدا از جا پريدم و گفتم :

چه شده ، چه خبره ؟

هدايت : يكى از ظالمين تو را صدا مى زند.

(رو كردم به طرف ظالم) گفتم : چيه ، چه كار دارى ؟

ظالم گفت : از خدايت بخواه ، يك روز از عذاب ما كم كند. (٨٧)

گفتم : اولا اين درخواست تو از حيطه قدرت من خارج است و تو بايد از مامورين خدا مسئلت كنى و دوم اينكه اينجا درخواست شديدتر كردن عذاب اجابت مى شود نه كاستن عذاب . (٨٨)

ظالم : از آنها خواستيم ولى عذاب را بيشتر كردند.

گفتم : بله ، من هم گفتم كه اينجا براى زيادى عذاب راهى هست ولى براى كم شدن آن هرگز.

آى ظالم ، خدا را شكر كه عذاب اليم را دچارتان كرد، يادت مى آمد آن زمان كه پيامبران الهى ، اوصياء آنها اولياء خدا فرياد مى زدند: ( قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا.) (٨٩ )

يادت مى آيد مظلوم از تو استمداد مى كرد از شكنجه هايى كه مى دادند يك ذره كم كنى و تو از كينه اى كه از ايمان و تقواى او به دل داشتى او را بيشتر شكنجه مى دادى !

آيا بياد دارى به زير دستانت با قهقه و تمسخر دستور مى دادى هيچ به مومنين رحم نكنند و تا توانستند آنها را شكنجه روحى و جسمى دهند؟

آرى خداوند هرگز وعده اش تخلف نمى يابد. (٩٠)

 خدايا عذابت را بر اينها چند برابر كن و بر آنها لعنت كن . (٩١)

ظالم : ما غلط كرديم ، ما را به دنيا برگردانيد تا خوب عمل كنيم .

گفتم : اى دروغگو! شما در دنيا هم كذاب بوديد و در اينجا نيز دروغ مى گوييد. ملعون ! خدا مى داند كه شما دروغ مى گوييد. لذا قبلا هم كه اين درخواست را كرده بوديد، خداوند قبول نفرمود. (٩٢)

حال منتظر باش كه اين ذره اى از عذاب الهى است كه مى بينيد چرا كه عذاب اكبر و بسيار دردناك در روز قيامت منتظر شما است .

شما هنوز محاكمه نشده ايد، تازه شاكيان خصوصى ، شكايت مدعى العموم يعنى پيامبران و ائمه و ساير اولياء خدا از شما نشده پس ، منتظر بمانيد. (٩٣)

هدايت گفت : خوب عقده دلت را خالى كردى ، عجب حرفهايى زدى ، آفرين بر تو كه به جا و راست گفتى !

بعد من رو كردم به ظالم و گفتم : از حال خودت به ما بگو چه كردى كه به اين عذاب الهى گرفتار شدى ؟

ظالم از اعمالش در دنيا مى گويد

راستش ما بسيار گنهكاريم ، ما غاصب ، ظالم ، فاسد، و هر چه كه از گناه تصور كنى ، ما به آن وصف شده ايم .

گفتم : اگر چنين نبوديد كه جاى شما اينجا نبود، به ما داستانت را بگو

. ظالم : من حق را از صاحبان حق به زور و حيله تصاحب نمودم ، حكومت را كه فقط از آن خداست و خدا آن را به اولياء خود تفويض كرده بود تا بندگان خدا را به راه درست هدايت كنند تا نماز را اقامه كنند و بندگى خداوند را به نحو شايسته بجا آورند از دستشان گرفتم . ما براى اينكه چند صباحى با زرق و برق ماديادت دنيوى خوش باشيم امر به معروف و نهى از منكر را به مرور زمان از ميان مردم برداشتيم و فساد را رواج داديم ، آنچه حلال خدا بود، حرام نموديم و آنچه حرام بود، حلال جلوه داديم . (٩٤) و مردم را با فرهنگ ابتذال ، همسو كرديم و باطل را چنان جلوه داديم كه فكر كنند هر چه ما مى گوييم احكام خدا است و براى دعاى خود رواياتى را به نفع خود به دروغ جعل كرديم ، و به مرور زمان بر گرده شان ، نشستيم و اين مردم را در مقابل اولياء خداوند كه افرادى راستگو و درستكار بودند و دلسوز، قرار داديم و تا اينكه تبليغات سوء ما در مردم تاثير گذاشت ، با اينكه مردم به درستكارى آنها اعتقاد داشتند اما براى قتل و نابودى آنها مسابقه مى دادند.

گفتم : چطور اين كارها را مى كرديد؟

ظالم : ببين مردم چند دسته اند. گروهى عوام اند و گروه ديگرى خواص و گروه و سوم كسانى هستند كه نه از اين طرفى و نه آن طرفى هستند.

ما ابتدا گروه خواص را البته آنهايى كه شناختشان نسبت به دين عميق نبود ولى در جامعه جا زده بودند، خريديم و با وعده و وعيد با خود همراه نموديم و به بعضى پست و مقام داديم .

از اين خواص عده اى كه بسيار خوب بودند و ايمانشان در دلشان رسوخ كرده بود و واقعا خداوند را در همه حال مد نظر داشتند و اينها رهبران واقعى و جانشينان بحق رسول الله بودند تا توانستيم آنها را منزوى كرده و با حيله و مكرهاى فراوان حضور فيزيكى آنها را از بين مردم برداشتيم .

گفتم : چه كار كردى كه آنها ديگر در بين مردم نباشند؟

ظالم : اگر راهى بود كه از حضور آنها به نفع حكومت غاصبانه استفاده شود از آن راه مى رفتيم كما اينكه فكر كرديم ، اگر على بن موسى الرضا عليه‌السلام را وليعهد خود كنيم مردم به خاطر خوبى آنها فكر مى كنند ما هم خوبيم و ما هر چه خواستيم مى توانيم عملى كنيم و بعد هر وقت مى ديديم ، اينها هر لحظه حضور داشته باشند به همان ميزان پايه هاى حكومتمان را متزلزل مى كنند مثلا يادم مى آيد على بن موسى الرضا عليه‌السلام يكبار خواست نماز عيد بخواند و كار ديگرى نداشت اما آن نماز چون به شيوه واقعى مى خواست برگذار شود من مانع شدم و نگذاشتم بخواند. (٩٥)

و اگر مى ديديم اوضاع و احوال در بين مردم به خاطر سكوت مردم و ترك امر به معروف و نهى از منكر مساعد است . آنها را از بين مى برديم . و اين كار به چند صورت انجام مى گرفت :

اول اينكه سالها آنها را در حبس نگه مى داشتيم (٩٦) وقتى مى ديديم در بين مردم ديگر به آن صورت مطرح نيستند سر به نيستشان مى كرديم و براى اينكه قتل ما موجب قيام مردم نشود آنها را به صورت مرموزى يعنى با سم به شهادت مى رسانديم و بعد شايع مى كرديم مريض شدند و به اجل طبيعى مردند.

دوم اينكه از آن عده اى از خواص كه مردم را به قيام بر عليه ما دعوت مى كردند و حاضر نبودند با ما سر سازش فرود بياورند و از طرفى چون عده اى را داشتند كه تا آخرين قطره خون از او و كيان و ارزشهاى اسلامى دفاع كنند آنها را به عنوان خارجيان ، (٩٧) يعنى كسانى كه بر عليه حكومت اسلامى قيام كردند به مردم معرفى مى كرديم .

و سپس با تشكيل جبهه جنگ ، مردم را براى نابودى آنها روانه مى كرديم .

و براى اينك مردم حرف ما را باور كنند از آن عده خواصى كه با پول و جاه مقام آنها را خريده بوديم ، مثل «شريح قاضى» و ديگران استفاده مى كرديم تا بوسيله فتوايى مبنى بر اينكه قتل اين عده واجب است اقدام كنند. (٩٨)

آنگاه هزاران نفر را براى محو كامل ، خداجويان ، روانه كارزار مى كرديم . و حتى آب را از حيّز وجود آنها منع كرده و به طفل شير خواره نيز رحم نمى كرديم .آن ظالم در حالى كه از ظلمهاى خود مى گفت من بياد اما حسين عليه‌السلام اشك مى ريختم چون با او چنين كردند و بر صغير و كبير رحم نكردند و اهل و عيال فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به وضع خفت بارى با اسارت بردند.

ظالم خطاب به من گفت : چرا اشك مى ريزيى ؟

گفتم : تو كه سازنده ماجراها هستى ، تو كه عمق جنايتهايى كه كردى مى دانى از من مى پرسى چرا گريه مى كنم ؟

مگر من سنگم كه اشك نريزم در حالى كه بر قتل پسر پيغمبر اسلام سنگ نيز اشك ريخت ، زمين و زمان گريست ، جبرئيل امين گريست و...

مثل ابر بهارى ، اشك از گونه هاى من سرازير مى شد در اين اثنا هدايت خطاب به ظالم گفت :

اى ملعون ! ديگر چه كرديد و از كجا اين جرات را پيدا كرديد؟

ظالم : من و همكارانم از ضعف مردم استفاده كرديم .

گفتم : ضعف مردم ! مگر مردم چه ضعفى از خود نشان دادند كه تو و يارانت توانستيد سوء استفاده كنيد؟

ظالم : آرى ما از ضعف مردم استفاده مى كرديم ، مردم از روزى كه رسول خدا سر به زمين گذاشت و رحلت كرد. ضعف خود را نشان دادند يعنى با اينكه همه مى دانستند، جانشين واقعى پيامبر كيست . براى تصميمات شورا سكوت كردند و از آن همه مردم كه در غدير خم حضور داشتند. تنها چهار نفر به پا خواستند و اعتراض كردند و اين سكوت مرگ بار پايه هاى ظلم ما را پى ريزى كرد و ما يواش يواش با تعويض و نابودى مهره هاى خوب و جايگزينى مهره هاى بد و پست ، زمينه حكومتمان را فراهم كرديم . و بالاخره تا زمان خليفه سوم توانستيم اركان اصلى خود را مستحكم نماييم .

و سپس با پراكنده كردن مردم از اطراف على و حسن عليه‌السلام اقدامات خود را به اوج رسانديم .

اين خلاصه اى از ظلمهاى ما بود كه به ريزه كاريهاى آن از قبيل شراب خوارى ، ايجاد حرمسرا و ترويج فحشا و زنا و هزاران كار بد ديگر اشاره نمى كنم !

از اينكه مى ديدم ظالمين به اين صورت عذاب مى بينند خوشحال بودم و خداوند را براى اين انتقام شكر مى كردم و آرزو مى كردم مردم احكام الهى را عمل كنند تا اين چنين صحنه هايى ، ديگر تكرار نشود و به عذاب الهى گرفتار نگردند. گفتم : خدايا بر قاتلان حضرت زهرا و امام على و حسن و حسين و على بن الحسين و امام باقر و امام موسى بن جعفر و امام رضا و امام جواد و امام هادى عسكرى عليه‌السلام ، الساعه تا روز قيامت لعنت بفرست و با ظهور وليت امام زمان ، قلب زهراى اطهر را شاد فرما!

هدايت گفت : آمين يا رب العمالمين ، اللهم العن قتله ائمه المسلمين .

## احوال كسانى كه به نحوى بر حاكم جور كمك كردند

هدايت گفت : رفيق ! به نظر من از آن ظالم كه آنجا بر سر و صورتش ‍ مى زنند علت عذابش را بپرسى .

گفتم : باشد و من به سوى آن ظالم ديگر، حركت كردم و از فاصله اى نه چندان دور پرسيدم :

اى ملعون تو چه كردى كه با اين ظالمين هم منزل شدى ؟

گفت : از من مپرس كه شرم سارم .

گفتم : مگر چه كردى ؟

گفت : من مسلمان بودم ، نماز مى خواندم ، روزه مى گرفتم . اما چون به مال دنيا حريص بودم ، از زبانم و قلمم به نفع حاكم جور كمك گرفتم .

گفتم : خيال كردى آن ظالمها مسلمان نبودن ؟ چرا، آنها هم مسلمان بودند.

پس تو دست كمى از ظالمين ندارى ، آيا در دنيا شنيده بودى كه هر كس ‍ به ظالم كمك كند پس آن ظالم است و اگر چه قلمى را براى ظالم آماده كند و يا مركبى را جهت استفاده ظالم بدهد. (٩٩)

ظالم : بله من مى دانستم كه نبايد به ظالم كمك كنم اما!

گفتم : اما چى ؟

ظالم : اما امان از حرص ، ولع مال دنيا، به حق ، دوستى دنيا راس همه گناهان است (١٠٠ )، چقدر تلاش كردم دنيا زده نباشم ولى بالاخره ، دنيا گريبانم را گرفت و مرا در باتلاق آتشى كه ملاحظه مى فرماييد فرو برد.

گفتم : بله ، چقدر در دنيا بزرگان ما فرمودند و از قول خداوند هم لابد شنيدى كه خداوند تبارك و تعالى خطاب به حضرت عيسى ، فرموده بود: با عيسى ، عقلت را به كار بى انداز و فكر كن و با دقت ببين در اقصى نقاط روى زمين ، حال ظالمين چگونه است (١٠١) آيا تو احوال فرعون و نمرود و ساير ظالمين را شنيده بودى و نگفتى آنها با آن همه قدرت و مكنت در روى زمين فساد كردند و به دست خدا هلاك شدند و دنيا و مال و منال آن نتوانست به دادشان برسد.

آرى خداوند تبارك و تعالى به عيسى عليه‌السلام فرمود: اى عيسى هر وصيتى كه به تو مى كنم براى تو نصيحت است و حرف من حق است و من حق آشكارم و به حق مى گويم . اگر بعد از اينكه تو را از عواقب معصيت خبردار كردم مرا معصيت كنى كسى به تو يارى نتواند كند و دستگيرى غير از من تو را نخواهد بود. (١٠٢)

ولى من فكر مى كنم تو محبتى از ظالم به دل داشتى كه در نهايت به آنها كمك كردى ؟

ظالم : نه من محبتى نسبت به آنها نداشتم ، ولى فكر نمى كردم دنيا براى من خطرى داشته باشد.

گفتم : هلاكت ، از آن كسى است ، كه دنيا را به حال خود، بى خطر بداند و بگويد من مى توانم از عهده دنيا برآيم . (١٠٣)

گفتم : شما بيچاره ها خيال مى كرديد، اين حرفها نسيه است و با وسوسه هاى شيطان خود را در غفلت نگه داشته بوديد و حال اينكه بزرگان دين ، چقدر به ماها سفارش كردند، حتى تا جايى كه مى فرمودند: هر كس به بقاى حاكم جور دعا كند، مثل ، كسى است كه دوست داشته باشد كه خداوند را معصيت كند. (١٠٤)

از اين مهمتر اگر كسى در راه خانه هم چيزى در اختيار ظالم بگذارد و تنها بقاى آنها را به خاطر پرداخت حق الزحمه يا كرايه بخواهد از ظالمان محسوب مى شود. مگر در دنيا نشنيدى امام كاظم عليه‌السلام به صفوان شتربان گفت : اى ابا صفوان همه كارهاى تو خوب است و زيبا جز يك كار.

صفوان گفت : چه كارى ؟

حضرت فرمود: كرايه دادن شتران به اين ظالم ، يعنى هارون الرشيد.

صفوان گفت : من شترها را در اختيار آنها به جهت باطل لهو و لعب قرار ندادم من شترها را براى راه مكه جهت حمل حجاج دادم . اين راه را نيز خودم نمى روم بلكه نوكرانم را گماشتم .

حضرت فرمود: آيا كرايه ها به عهده آنها نيست ؟

صفوان گفت : آرى به عهده آنهاست . جانم فدايت . حضرت فرمود: آيا دوست دارى كه آنها زنده بمانند تا كرايه تو را بعد از برگشتن ، بدهند؟

صفوان گفت : آرى دوست دارم ، زنده بمانند.

حضرت فرمود: هر كس بقاى ظالم را بخواهد از ظالمان است و هر كس از آنها باشد در جهنم مى رود.

پيامبر فرمود: «هر كس قدمى با ظالم بردارد تا او را يارى دهد به تحقيق از دين اسلام خارج شده (١٠٥) (يعنى ديگر مسلمان نيست»).

حال اين تو و اين عذابى كه كم شدنى نيست .

ظالم خطاب به سردمدارشان گفت : خدا عذابتان را زياد كند، اگر شماها، ما را گمراه نمى كرديد ما حالمان چنين نبود. (١٠٦)

اما ديگر دير شده و نمى توانيم گذشته را جبران كنيم اى كاش ، آنهايى كه در دنيا بسر مى برند مى فهميدند كه اينجا چه خبر است و مواظب خود مى بودند.

آنها هم مثل ما خود را بخواب غفلت مى زدند و وقتى مى فهمند كه ديگر دير شده و قابل برگشت نيست .

اگر صداى مرا به گوش مردم دنيا مى رساندند، با تمام توان فرياد مى زدم اى مردم از آتش جهنم بترسد (١٠٧)! اى انسانها! خيال نكنيد براى هميشه در دنيا ماندگاريد تا دنيا را مزه كنيد عمرتان تمام و بيچارگى گريبان شما را مى گيرد.

گفتم : حال نمى خواهد درس اخلاق بگويى ، اگر كسى عقل داشت و فرمايش اولياء الهى را شنيد و به داد خود رسيد، كه رسيد و الا، همين جهنم هر روز مى گويد ( هَلْ مِن مَّزِيدٍ ). (١٠٨)

ظالم : تا انسان طعم زجر و شكنجه و عذاب را نچشد، وقتى به او بگويند مثلا صورتم از آتش مى سوزد درك نمى كند اما وقتى فقط يك بند انگشتش بسوزد مى فهمد سوزش يعنى چه .

گفتم : بله و خيال مى كرديد خود رو آمديد و همه كاره دنيا هستيد و اگر وجدانتان روزى شما را مواخذه مى كرد در جوابش مى گفتيد حالا در فرصتهاى بعدى توبه مى كنيم ، غافل از اينكه مرگ خبر نمى كند.

ظالم : من هم همين جورى خودم را فريب دادم ، امروز و فردا كردم و همين طور تا سى سال گذشت تا به خودم بيايم ، اجلم رسيد و ناگهان ديدم جهان در چشمم سياه شد و صورت وحشتناك ملك الموت را مشاهده كردم ، تا بخواهم از او اجازه بگيرم و گذشته ام را جبران كنم جانم را ستاند كه خدا نياورد آن ساعت را كه هنوز هم بدنم مى لرزد.

گفتم : خدا و رسولش و ائمه معصومين عليه‌السلام راست فرمودند و ما هم به راستى آنها را پذيرفتيم و با جان و دل ، فرامينشان را اجراء كرديم ، چون به روز جزا اعتقاد داشتيم و مى دانستيم هر كس هر عملى مرتكب شود جزاى آن را مى بيند.

من با آن همه صحبت و مكالمه با «ظالم» ديگر خسته شده بودم و از چهره ام كاملا نمايان بود و جناب هدايت نيز به خستگى من پى برد و خطاب به من گفت : رفيق ، مى بينم خيلى خسته شدى ، حال برويم زير سايه درختى استراحت كن و يك نوشيدنى خنك ميل كن تا سرحال بياييد.

گفتم : كجا! كدام درخت ! اصلا در اين مكان درختى پيدا مى شود؟

گفت : آن ، با من .

 فقط از دستم بگير و راه بيا.

گفتم : خدا،ت و را از من نگيرد تو نبودى من چه مى كردم .

هدايت دست مرا گرفت و تا من به خودم بيايم در زير سايه درختى كه سر به فلك كشيده بود، قرار گرفتيم و آنجا تختى مهيا كرده بودند، كه روى آنها زير انداز نرم و بالشهاى نرم و لطيف قرار داشت و در مقابل آن تخت ميزى گذاشته بودند كه در روى ميز جام هاى نوشيدنى كه از انواع ميوه هاى بهشتى آماده شده بود و عطر آن ، نخورده انسان را مدهوش ‍ مى كرد، قرار داده بودند و آنگاه غلامهاى بهشتى براى پذيرايى از ما حاضر شدند، و ليوانى را به من و هدايت دادند و آن غلامان از جام نوشابه ها، ليوان ما را لبريز كرد و من بلادرنگ نوشابه را سر كشيدم و خستگى از تنم بيرون رفت .

دراز كشيدم و سرم را روى بالشت گذاشتم و يك چرتى زدم .

بعد از مدتى هدايت مرا بيدار كرد و به من گفت پا شو، هنوز سفر ادامه دارد. حالا بعد از ديدن منازل جهنميان ، با هم پيش بهشتيان خواهيم رفت و آنجا مى بينى نعمت الهى يعنى چه و صفا و عشق و خلاصه ، بهشتى كه در دنيا تعريفش را شنيده بودى به چشم مى بينى و با اهل آن از كردارشان در دنيا مى پرسى و به حالشان غبطه مى خورى .

گفتم : البته قبلا در ديدار با والد مكرمم گوشه هايى از نعمت هاى الهى كه به بندگان صالح عطا فرموده ملاحظه كردم . و به حق بهشت جايى ماندنى است .

هدايت : مى دانم ولى با حوصله نديدى و وصف آن را از اهلشان نپرسيدى .

گفتم : «رزقنا الله و اياكم».

بعد از حرفهايى كه ميان من و هدايت رد و بدل شد، هدايت رو كرد به من و گفت : برويم سراغ گروه ديگر از جهنميان و باز هم عبرت بگيريم .

## ربا خواران معذب

جناب هدايت مرا دوباره به آن فضاى گرم و سوزان منتقل كرد و در ادامه ديدار از منازل جهنميان به منزلى رسيديم كه آنجا عده اى با شكم هاى بزرگ كه از بزرگى شكم ، قادر به حركت نبودند و ميخ كوب در زمين بودند مواجه شديم . خيلى عجيب بود چرا كه از يك طرف زمين گير شده بودند و از طرفى صبح ها و شب بر اينها آتش مى باريد. (١٠٩)

گفتم : اينها مگر چه كردند و چرا اينها را از عذاب ناحيه شكم بيشتر مى بينند؟

هدايت : اينها مى دانى در دنيا به چه معروف بودند؟

گفتم : نمى دانم ولى مى توانم حدس بزنم ، به احتمال قوى اينها يا حرام خوار بودند و يا ربا خوارند.

هدايت : اينها ربا خوارند، اينها كسانى بودند كه در دنيا پول به مردم مى دادند و نزول مى گرفتند با اينكه خداوند در قرآن مجيد اينها را از ربا منع كرده بود باز هم به اين عمل پست مرتكب مى شدند. (١١٠)

گفتم : واويلاه ، پناه مى برم بر خدا! اينها رباخوارند، گناه يك درهم ربا از هفتاد زنا بيشتر است ، (١١١) پس بگو كه ، چرا هر صبح و شب مثل آل فرعون عذاب مى بينند.

هدايت : آرى اينها دانسته ربا مى خورند و براى اينكه توجيه كنند مى گفتند تجارت هم نوعى ربا است (١١٢) چه مانعى دارد ما از راه تجارت پول در قبال پول ، ارتزاق كنيم .

و خداوند نيز براى اين نافرمانيشان ، شكم گنده و مملو از آتش ‍ كرد. (١١٣)

## احوال زناكاران

سپس هدايت مرا به يك صحراى لم يزرعى برد كه در آن بيابان از كيلومترها بوى تعفن و كثافات ، انسان را سخت اذيت مى داد.

از بوى بد آن محيط سرگيجه گرفتم و چنان شدم كه خيال مى كردم زمين بر سرم مى چرخد و من از شدت سرگيجى به زمين افتادم . وقتى هدايت حال مرا چنين ديد خطاب به من گفت : برادر چه شده ؟

گفتم : از اين بوى بد به خدا پناه مى برم ، اينجا كجاست ؟

هدايت : تازه ما به منزل اصلى نرسيديم و اين بوى بد را كه مى شنوى ، بوى قيح و تعفنى است كه از فروج زناكاران با دشت و حرارت بسيار، بيرون مى ريزد و جهنميان از اين بو بيشتر از آتش جهنم معذب مى شوند. (١١٤)

و اين در حالى است كه اين قيح و تعفن را به شراب خواران مى خورانند. ما هر چه نزديك تر مى شديم بوى بد زيادتر مى شد و من به هدايت گفتم : جناب هدايت يك فكرى به حال من كن و مرا از اين گرفتارى نجاتم بده .

هدايت : ببين من در خدمت تو هستم فقط كمى صبر كن تا برايت عطر مخصوص ، كه بعد از زدن آن بوى بد را احساس نكنى و اذيت نشوى ، بدهم .

گفتم : از مرحمت ، تو سپاسگزارم .

بعد از طى مقدارى از آن بيابان ، جناب هدايت به من عطرى داد و گفت : اين عطر، عطر محمدى است و با وجود اين عطر، هيچ بوى بدى تو را اذيت نكند.

تا اينكه به منزل زناكاران رسيديم و ديديم كه در آنجا از فروج زناكاران آبى خارج مى شد كه به آن قيح مى گفتند و آن بوى بد كه اهل جهنم از بوى بد آن معذب بودند دايم با سوز و حرارت تمام از فروج زناكاران بيرون مى آمد و آنها را عذاب مى داد. بعد از ديدن حال زناكاران از يكى از آنان پرسيدم :

در چه حال هستى ؟

زانى : از حال ما هيچ مپرس .

گفتم : چرا؟

زانى : گفت يك لحظه لذت دنيا، اين همه عذاب ! گفتم : مگر نمى دانستى ، زنا حرام است ؟زانى : مى دانستم ، امان از دست هواى نفس .

گفتم : هيچ فكرى نمى كردى روزى عواقب و تبعات لذتهاى زودگذر دنيا را ببينى ؟زانى : نه فكر نمى كردم اين طور بشود. گفتم : چطور شد به اين راه كشيده شدى ؟زانى : راستش من همين كه خودم را شناختم ابتدا با چشم چرانى نامحرمان را دنبال مى كردم و به مرور زمان من نسبت به نگاه به زنها معتاد بودم و حتى در كوچه و خيابانها كه مى گذشتم . كارم چشم چرانى بود.

گفتم : مگر در دنيا از بزرگان دين نشنيده بودى (١١٥) كه هر كس ‍ چشمش را از نگاه حرام پر كند. خدا چشمانش را در روز قيامت پر از آتش مى كند، مگر اينكه توبه كند.

گفتم : مگر در قرآن مجيد نخوانده بودى كه فرموده بود:

اى پيامبر، بگو به مومنين كه چشمانشان را به نامحرم ببندند و فروجشان را از گناه ، نگه دارند كه چشم پوشى از نگاه براى آنها بهتر است و خدا به كارى كه مى كنند آگاه است . (١١٦)

آيا خدا نفرموده : به زنا نزديك نشويد كه زنا فحشا است و بد راهى است . (١١٧)

مگر در دنيا پيامبر اكرم نفرمود: هر مرد نامحرمى با زن نامحرم و يا زن نامحرم با مرد نامحرم دست بدهد او را در روز قيامت دست بسته مى آورند و آنگاه به او دستور مى دهند برو داخل جهنم . (١١٨)

مگر نمى دانستى ، مصافحه با نامحرم حرام است چه برسد به زنا. (١١٩)

زانى : چرا شنيده بودم ، اما خدا لعنت كند زنان بدى را كه با بى حجابى و با آرايشى كه مى كردند ما را به خود جلب مى كردند.

گفتم : البته زنهاى بى حجاب ، جايگاهشان در اينجا از شما كمتر نيست ، شما نبايد دنباله رو آنها باشيد..

هيچ مى دانستى اگر شخصى چشمش به نامحرم بيافتد و نگاه نكند ثواب او چقدر است ؟

گفت : نه نمى دانستم .

گفتم : هر كس كه چشمش به نامحرم بيافتد و نگاه نكند مثلا، آسمان نگاه كند، يا نگاهش را به زمين بياندازد، چشمش را ببندد تا نامحرم را نبيند، خدا براى او يك حورى در بهشت عطا مى كند. (١٢٠)

زانى : ايكاش به دنبال شهوت نمى رفتيم ، و مى فهميديم كه بعد از اين زودگذر چند لحظه اى ، تا ابد، سوختن هست .

گفتم : چرا از گناهانت توبه نكردى ؟

زانى : مگر مى شد توبه كنم ؟

گفتم : بله خداوند مى فرمايند: كه تواب و رحيم است و حتى توبه كنندگان را دوست مى دارد و از اين بالاتر گناهان را به حسنات تبديل مى كند. (١٢١)

البته به شرطى كه اصرار بر گناه نكند.

زانى : راستش من مى خواستم توبه كنم اما امروز و فردا كردم و در حال گناه بودم ، اجلم رسيد و من به اين عالم منتقل شدم و مرا در آتش جهنم مى بينى . بدبختيهاى من رو سياه ، از وقتى كه مرا به اين عالم منتقل كردند، شروع شد. گفتم : مگر نشنيده بودى حضرت امير عليه‌السلام مى فرمود:

بر حذر باش و بترس ، از اينكه خداوند در حال معصيتش ببيند و در اطاعت خودش نبيند پس اگر در حال گناه تور ببيند، از زيان ديدگان خواهى بود. اگر قدرت داشتى ، توانت را در اطاعت خدا صرف كن و اگر ناتوان شدى ، در گناه ، ناتوان باش . (١٢٢)

آرى اگر آن وقتى كه زن نامحرم به تو روى آورد، تو از خدا حيا مى كردى و زنا نمى كردى ، خدا آتش جهنم را بر تو حرام مى كرد و تو را از ترس و هراس بزرگ روز قيامت امان مى داد. (١٢٣)

من بعد از ديدن احوال زناكاران به ياد فرمايش پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افتادم كه حضرت با آن عظمت به خدا عرض مى كرد: الهى لا تكلنى الى نفسى طرفه عين اءبدا. (١٢٤)

خدايا شكر، كه ما را در حال معصيت قبض روح نكرده ، توفيق توبه به ما ارزانى داشتى .

خدايا در همه حال تو را سپاس .

بعد من و هدايت براى سفر به منزل ديگرى «از منازل جهنم» راه افتاديم .

## لواط كاران ، همجنس بازان به قوم لوط ملحق مى شوند.

بعد از ديدن احوال زناكاران ، هدايت مرا به سرزمين بلاها و عذابها، برد. جائى كه تنها غضب الهى ، حكمفرما بود و بس .

سرزمينى كه از كيلومترها، بوى بد و تعفن ، شما را مى آزرد. اگر نبود عطر محمدى ، از آن بوى بد بى هوش مى شدم . اما خدا را شكر همين كه بوى بد آن سرزمين به مشامم رسيد از آن عطر زدم و ديگر بوى تعفن ، احساس نمى كردم .

مردمانى را ديديم كه به انواع عذابها گرفتار بودند، فرياد سوختنهاى ، اهل آنجا آسمان را پر كرده بود. كسى به فريادشان نمى رسيد.

هر كدام از اهل اين سرزمين را در تابوتهايى كه با ميخهاى آهنين از شش ‍ طرف احاطه كرده بود، قرار داده بود و آنگاه بر سر آنها مى كوبيدند تا در لا به لاى اين ميخهاى فشرده در تابوت ، جاى بگيرند.

از شدت عذاب ، عرق از سراسر تابوتها، بيرون مى زد. از اين عرقها بوى تعفن شديدى مى آمد آنقدر بوى آن بد بود كه ذره اى از آن در دنيا، چهارصد ملت را هلاك مى كرد. (١٢٥)

از ين همه عذاب تعجب كردم و از هدايت پرسيدم :

اين بدبختهاى زبون مگر چه كردند كه اين همه عذاب بر آنها وارد مى شود؟

هدايت : اينجا كسانى را از معصيت كاران مى آورند كه يا به عمل قبيح لواط مرتكب شدند و يا زناكارانى كه از ناحيه پشت زنا كردند.

حال اگر توضيح بيشترى مى خواهى از يكى از آنها بپرس . گفتم : با اجازه من سوالى از يكى از همجنس بازان بپرسم .

هدايت : بفرما.

سپس من سراغ يكى از همجنس بازان رفته و خطاب به او گفتم : آيا شما از خداوند بزرگ شرم نكرديد؟

همجنس باز: اگر خجالت مى كشيديم كه جاى ما اين جا نبود، ما كار خيلى بدى ، مرتكب شديم ما كارى كرده ايم كه در اينجا در ميان قوم لواط به سر مى بريم و هر عذابى كه آنها مى بينند ما هم مى بينيم .

گفت : شما مسلمان بوديد؟

گفت : بله ، ما مسلمان بوديم .

گفتم : مگر از بزرگان و پيشوايان دين نشنيديد كه فرمودند: لواط كفر است يعنى لواطگر و كافر جايگاهش جهنم ابدى است . (١٢٦)

گفت : چرا شنيده بوديم .

گفتم : مگر نشنيده بودى ، پيامبر اسلام فرمود: هر كس پسری را از روى شهوت ببوسد خداوند او را در روز قيامت با آتش جهنم لجام مى كند. (١٢٧)

يك بوسه با شهوت اين همه عقوبت دارد چه رسد به لواط!!!

گفت : بيش از اين مرا مسوزان ، ما همه چيز را مى دانستيم اما چه كنيم كه خود را فريفتيم .

گفتم : از كى شما را به اين سرزمين ، «يعنى سرزمين قوم لوط» منتقل كردند؟

گفت : ما را بعد از سه روز، هم اينكه به «عالم برزخ» منتقل شديم به «قوم لوط» ملحق كردند (١٢٨) و از آن لحظه تاكنون ، با انواع عذابها كه مى بينى ما را تعذيب مى كنند.

گفتم : آيا از لذت گناه به ياد دارى ؟

گفت : به خدا يك لحظه از آن لذتها به خاطرم نمى آيد، اينجا چنان مى زنند، هر غلطى كه كرده ايم از دماغمان بيرون بريزد، اين جا ما تاوان بديهايى كه در دنيا مرتكب شديم مى دهيم .

گفتم : چرا توبه نكردى ؟

گفت : من فكر مى كردم توبه ام پذيرفته نمى شود و از رحمت الهى نااميد شدم را با خود گفتم : حالا كه من آلوده شدم ، ديگر راه برگشت و توبه نيست و بعد با خود نتيجه گيرى كردم و گفتم حالا كه راه برگشت نيست لااقل ، كيف خودمان را بكنيم و به همين علت كه محضرتان عرض شد هر روز بدتر از روز قبل به كارهاى زشت و الواطى پرداخته و بر گناهانمان افزوديم تا جايى كه ديگر جز به گناه فكر نكرده و چيزى كه به ياد نمى آورديم ياد خدا بود، تا اينكه اجلم رسيد و مرا قبض روح كردند و از وقتى كه من به «عالم برزخ» منتقل شدم ، تا اين لحظه ، عذاب دردناك و غير قابل تحمل را بر ما وارد مى آورد و هيچ زمانى ، خلاص نخواهيم شد. (١٢٩)

گفتم : البته ، عذاب اصلى شما براى قيامت مانده و در قيامت اگر خلاص ‍ نشويد، كه نمى شويد بايد الى الابد، جهنمى باشيد و چرا كه گناهان تمام پرونده شما را پر كرده و اگر هم گاهى ، از خوبى انجام داديد آن را از بين برديد. (١٣٠)

همجنس باز: آيا به راستى راه توبه براى ما بود؟ گفتم : البته كه راه توبه براى شما باز بود، اگر چه خيلى گناه شما بزرگ بوده و هست اما هر كس به درستى از اعمال بد، پشيمان شود و برگردد، خداوند بخشنده ، او را مى بخشد و خداوند به پيامبر مكرمش فرمود: نبى ء عبادى اءنى اءنا الغفور الرحيم .

مى دانى معناى اين فرمايش يعنى چه ؟ يعنى اى پيامبر به بندگانم خبر بده بدرستيكه من بسيار بخشنده و مهربانم ، (يعنى اى بنده هاى گنهكار، گناهانتان هر چند بزرگ و هر چه زياد باشد، در رحمتم به روى شما باز است ، توبه كنيد، خودم شما را مى بخشم . از من بخشنده تر و مهربانتر سراغ داريد؟

همجنس باز، گريه كرد و خيلى هم گريه كرد و سرش را پايين انداخت و در حالى كه بغض گلو، نمى گذاشت حرفى بزند گفت :

اگر ما حرف خدا و رسولش را گوش مى داديم و يا عقلمان را به كار مى بستيم ، و به عواقب گناهان ، فكر مى كرديم حالا، جاى ما اينجا نبود. (١٣١)

گفتم : بله ، اگر فكر مى كرديد! اما فكر نكرديد همان طور كه در دنيا مردمانى هستند، گناه مى كنند و فكر اين روز را نمى كنند اما به زودى مى فهمند. (١٣٢)

## شراب خواران

در يكى ديگر از منازل ، گروهى را ديديم كه ليوانى به دست گرفتند و تا مى خواهند محتواى آن را بنوشند قبل از اينكه بخواهند بخورند، گوشت صورتشان در ليوان بدنشان پاره پاره و پوست بدنشان تبديل به لاشه مى شد كه از تعفن آن همه زجر مى ديدند. (١٣٣)

گفتم : اينها كيانند؟

هدايت : اينها چند گروه هستند كه همه در يك درجه از عذاب قرار دارند: اول كسانى بودند كه در دنيا مسكر مى خوردند. يعنى شراب خواران . دوم كسانى كه به اينها شراب مى فروختند. يعنى شراب فروشان . سوم كسانى كه به اينها در حمل و درست كردم و خريد و فروش و بالاخره ، به نوعى در در دست كردن شراب ، كمك كردند. (١٣٤)

گفتم : مگر اينها نمى دانستند شراب حرام و از عمل شيطان است . (١٣٥)

هدايت : همه اين كسانى كه اينجا مى بينى از حرمت عمل با خبر بودن و توبه نكردند و بد راهى را انتخاب كردند.

گفتم : اهل دنيا اگر مى ديدند، آنچه من مى بينيم ، ذره اى از شراب به لب نمى زدند و در اين راه قدم برنمى داشتند.

هدايت : خداوند متعال ، اين جهنم و بهشت را نشان نداد و خواست تا انسانها را امتحان كند و ببيند چه كسى در غيب از خدا مى ترسد، (١٣٦) و چه كسى نمى ترسد و تنها به وعده و وعيد اكتفاء فرمود ولى خبر داد كه اين روز در انتظار بدكاران است . آيا در دنيا حضرت نفرمود شراب خوار مثل بت پرست است (١٣٧) و يا در جاى ديگر فرمود: هر كسى در قلبش آيه اى از قرآن باشد يا حرفى از قرآن و روى آن شراب بريزد روز قيامت قرآن خصم او خواهد بود و همچنين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود شراب ، مادر پليديها است ، همه شرها در يك اتاق قرار بگيرد. كليد آن شرب خمر است و فرمود: با شراب خوار همنشين نشويد و اگر مريض شد به عبادت آن نرويد و اگر مرد در تشيع جنازه آنها حاضر نشويد و براى شراب خوار اگر بميرد نماز ميت نخوانيد و... (١٣٨)

اين همه دستورات براى ما بس نبود و اينها ابلاغ نيست ؟

مگر حضرت نفرمود: هر كس يك جرعه شراب بنوشد، خداوند به پنج چيز مبتلا مى كند، اول اينكه قلب را سياه مى كند. دوم جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و همه ملائكه از او دورى مى كنند. سوم تمام انبياء و ائمه عليهم‌السلام از او تبرى مى جويند. و چهارم خداوند جبار از او برى است . و پنجم جايگاهش جهنم است . و هر زمان بخواهند، از جهنم فرار كنند. دوباره به جهنم برگردانده مى شوند. (١٣٩)

گفتم : چرا، همه فرمايش شما صحيح و متين است و بدون اتمام حجت ، خداوند متعال كسى را مواخذه نخواهد كرد و توسط فرستادگانش ، مردم را انذار و تبشير فرمود و اگر كسى معذب است به خاطر عصيان عمدى و عالمانه و سركشى از فرمان الهى است . (١٤٠)

من كه حرفهاى هدايت را مى شنيدم با خودم گفتم : آرى ما در غفلت بوديم و خود را براى زينت دنيا فروختيم و حالا از آن آثار و تبعات ابدى نصيب ما مى شود. من براى اينكه مى توانستم بهتر باشم ولى نشدم ، حسرت مى خوردم و مى گفتم كاش من هم مى فهميدم و حالم بهتر از اين بود.

هدايت گفت : حسرت اصلى مال قيامت است و در آن روز خوب و بد حسرت خواهند خورد لذا روز قيامت را «يوم الحسره» مى گويند.

عذابى كه اينجا برخى از امت پيامبر مى بينند و يا عذاب سختى كه كفار مى بينند ذره اى از عذاب آخرت است .

. اينجا امكان خلاص شدن هست و عذاب هاى عده اى كفاره گناهان است و بعدا به فضل و رحمت الهى نجات پيدا مى كنند و اما آنهايى كه : اينجا و نه در قيامت رهايى پيدا كنند اول بدبختى و مصيبت او خواهد بود.

## حرام خوران

در ادامه سفر، هدايت گروهى را به من نشان داد كه در مقابلشان دو نوع طعام قرار گرفته بود يك نوع فاسد و كثيف و گنديده و يك نوع غذاى خوب و معطر و لذيذ اما اينها با اينكه غذاى خوب را مى ديدند از غذاهاى گنديده مى خوردند. (١٤١)

. گفتم اينها مگر احمق هستند كه غذاى خوب را رها كردند و غذاى گنديده مى خورند؟

هدايت : اينها كسانى بودند كه حرام مى خوردند و دنبال روزى حلال نبودند با اينكه مى توانستند روزى حلال كسب كنند اما از حرام خوردن لذت مى بردند.گفتم : اينها به حق احمق بودند با اينكه روزى خداوندى براى انسانها تقسيم شده بود (١٤٢) و بيش از نصيب الهى نمى توانستند بهره مند شوند اما به خاطر حرص و طمع و عجولى ، به مال مردم دست درازى كردند.

 - حضرت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هر كى يك لقمه حرام بخورد چهل شب نمازش قبول نيست و چهل روز دعايش مستجاب نمى شود و براى هر قسمت از گوشتى كه از حرام رشد كند تنها آتش براى آن مناسب است چرا كه يك لقمه نيز براى ايجاد گوشت تاثير دارد.

جناب هدايت : در حديث ديگرى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه حضرت فرمود: هر كس زبان و شكم و فرجش را از گناه نگه دارد حتما بهشت براى او واجب است . (١٤٣)

هدايت : گفت اينها، اين اخبار و روايات را در دنيا شنيده بودند و خوب مى دانستند مال حرام عقوبت دارد.

اينها براى اينكه از حرام دست بردارند چقدر از طرف خدا و اوليايش ‍ مورد تشويق قرار گرفتند. امام صادق عليه‌السلام براى نجات انسانها از حرام خورى فرمودند: هر كس مى خواهد از اجابت دعايش خوشحال شود، روزى اش را از پاك و حلال ، كسب كند و باز فرمود: به يك لقمه حرام دست نزن ، ثوابش از هزار ركعت نماز مستحبى بهتر است . (١٤٤)

عده اى خيال مى كنند هر كارى كردند آزادند و كسى نيست كه از اعمال آنها پرس و جو كند و با اين خيال باطل به هر عملى دست مى زدند و اگر روزى وجدانش او را مورد عتاب قرار مى داد در جوابش مى گفتند حالا وقت زياد است ! بعدا كه ثروتمند شديم در راه خدا خرج مى كنيم و مدرسه مى سازيم ، مسجد درست مى كنيم و با اين وسوسه هاى شيطانى مال مردم ، بيت المال و از هر راه چه مشروع و يا نامشروع ، مال اندوزى مى كردند و وقتى ثروتمند مى شدند تازه حريص تر و تشنه تر به مال دنيا بودند و تا به خود بيايند و بخواهند به قول خودشان ، مدرسه بسازند براى اينكه اعمال پست گذشته را جبران كنند، عجل گلويش را مى فشارد و دار و ندارش را به ورثه تحويل داده و لخت و مادر زاد، حتى يك دست لباس ‍ كت و شلوارش را نيز با خود نمى برد، حال وراث ما تَرَك او را نوش جان مى كنند و اين آقايان و خانمها را كه مى بينى از آن اموال بايد جواب گو باشند (١٤٥) و خداوند از حق الناس نخواهد گذشت .

## عيب جويان هرزه زبان

در ادامه سفر هدايت مرا به محلى برد كه آنجا گروهى را ديديم دهانى ، مثل ، دهان شتر دارند و از گوشت بدنشان قيچى كرده و در دهانشان مى گذاشتند. (١٤٦)

به هدايت گفتم : اينها مگر چه كردند كه گوشت بدنشان را مى برند و در دهانشان مى گذارند؟

هدايت : اينها اشخاصى عيب جو و هرزه زبان بودند، دنبال عيبهاى مردم مى گشتند تا آبروى آنها را بريزند، غيبت ديگران مى كردند در رو در رو تعريف و تمجيدشان مى كردند و در پشت سرشان از آنها به بدى ياد مى كردند.

اينها بدترين بندگان خدا بودند چرا كه دو چهره و دو زبان بودند. گفتم : آيا اينها در حقيقت منافق بودند؟هدايت : اينها شعبه اى از نفاق داشتند و اينها معروف به آدمهاى دو رو بودند. گفتم : قرآن مجيد اينها را در دنيا به شدت مورد مذمت قرار داده و مى فرمود: «واى به حال عيب جويان هرزه زبان . (١٤٧)هدايت : اينها آنقدر پست بودند كه پيامبر در موردشان فرموده بود: دو رويان در روز قيامت در حالى ؟ زبانشان از پشت گردنشان بيرون آمده مى آيند و از آخر پاهايشان آتش شعله ور مى شود و تمام بدنشان را در بر مى گيرد بعد ندا مى شود اينها دو رويانند. (١٤٨ ) امام باقر عليه‌السلام در مورد اينها فرموده بودند چه بد بنده اى است آن بنده اى كه دو رو و دو زبان باشد در حضورش او را تعريف كند و در پشت رو او را بخورد (غيبتش كند) اگر به ديگرى نعمتى رسد حسادتش ‍ نمايد و اگر از ديگرى نعمتى سلب شود او را خوار كند. (١٤٩)

## كسانى كه اموال يتيم را به ناحق مى خورند

به منزل ديگرى از منازل جهنم رفتيم ديديم گروهى ، آتش را در دهانشان مى گذارند و از مقعدشان بيرون مى آيد. (١٥٠)

گفتم : اينها در دنيا چه عملى مرتكب شدند كه اين عذاب آنها را احاطه كرده است ؟

هدايت : اينها كسانى بودند كه در دنيا اموال يتيم را به ناحق خورده بودند.

به خيال اينكه آنها سرپرست ندارند. اموالشان را با ستمگرى و حيله و مكر تصاحب كردند و بچه يتيم را از حقش سلب نمودند اموال آنها را خوردند و نمى دانستند كه يتيم اگر چه قدر پدر و يا مادر از دست داده اما خدايى دارد كه حامى و حافظ او و اموالش باشد و خداوند براى حفظ اموال او براى كسى كه از روى ظلم بخواهد مال يتيم را بخورد وعده عذاب داد و مى بينى كه الان معذبند و در روز قيامت نيز اينها در حالى محشور مى شوند كه دهانش از آتش پر شده و مردم از التهاب آتش ‍ مى فهمند كه اين شخص مال يتيم خورده . (١٥١)

گفتم ؛ قرآن مجيد نيز فرمود: «آنان كه اموال يتيمان را به ستمگرى مى خورند در حقيقت آنها در شكم خود آتش فرو مى برند و به زودى به دوزخ در آتش فروزان خواهند افتاد» (١٥٢) و اينجا وعده خداوند محقق گشته و عقوبت نافرمانى را مى بينند.

## رشوه خواران و رشوه دهندگان و واسطه گران

در راه سفر عده اى را ديدم كه آتش مى خورند (١٥٣) و از دهان تا نشيمن گاهشان مى سوخت و از شدت سوزش آن ، فرياد مى زدند و اين خوردن هر بار تكرار مى شد.

هدايت گفت : مى دانى اينها در دنيا چه كار مى كردند؟

گفتم : نه

هدايت : اينها كسانى بودند كه در دنيا رشوه مى گرفتند يعنى مشكل كسى كه به دست او حل مى شد، رفع مى كرد و پول بابت آن مى گرفت و گاه توجيه مى كردند، اسمش را هديه مى گذاشتند و او مى گرفت . (١٥٤)

گفتم : راستش ما در دنيا شنيده بوديم رشوه گيرنده ، رشوه دهنده ، و واسطه بين اين دو يعنى كسى كه مى داند كسى مشكل دارد و به او گويد من كسى را مى شناسم كه كار تو را حل كند اما كمى خرج دارد همه ملعونند. (١٥٥)

و در روايتى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «گيرنده رشوه و دهنده هر دو در آتشند».

و در روايتى ديگر فرمودند: «مبادا رشوه بگيريد كه رشوه خود كفر است و كسى كه رشوه بگيرد بوى بهشت به مشامش نرسد. (١٥٦)

حال سوال من اين است آيا در بين اينها، رشوه دهندگان نيز هستند؟

هدايت : بله ، همان طور كه گفتى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همه را در يك مرتبه قرار داد و رشوه دهنده نيز در اينجا معذب است .

## كسانى كه نماز عشا را نخوانند و ترك كنند

در جايى ديگر يك عده سرو صورتشان را به صخره مى زدند گفتم اينها كيانند؟

هدايت : اينها كسانى هستند كه نماز عشا را نمى خواندند.

گفتم : اينها از هفده ركعت نماز واجبى تنها چهار ركعت نماز را در شبانه روز ترك كردند و اين طور معذبند، اگر كلا نماز را نمى خواندند چه بلائى گريبانگيرشان شده بود؟

هدايت : خيلى واضح و روشن است هر كه «بامش بيش برفش بيش».

گفتم : چطور مگه ؟

هدايت : اگر كسى اوقات نمازش را حفظ نكند و به وقت نماز را نخواند، خدا او را در بيابان جهنمى رها مى كند (١٥٧) و اگر نماز را كه ستون دين است ، عمدا ترك كند دينش را نابود كرده (يعنى بى دين است). (١٥٨)

هدايت : شيطان با آن همه پليدى نگفت من خدا را سجده نمى كنم ، اما آدم بى نماز به خدا بى اعتنايى كرده و سجده نكرد.

نماز آن قدر مهم است كه اگر قبول شود ما بقى اعمال نيز قبول مى شود و اگر مردود شود ساير اعمال نيز مردود مى شود و يك سره به جهنم تشريف مى برد. (١٥٩)

از بى نماز هر چه بگوييم كم گفتيم چرا كه پيامبر اسلام فرمود: نمازهايتان را ضايع نسازيد پس هر كه نمازش را ضايع كند خداوند را با قارون و فرعون و هامان «لعنهم الله و اخزاهم» محشور كند و حق خداست كه او را داخل جهنم نمايد همراه با منافقين . (١٦٠)

## يك لقمه نان به بى نماز، گناهش از كشتن هفتاد پيغمبر بيشتر است

سپس هدايت گفت : مى دانى اگر كسى به يك بى نماز، ولو با يك لقمه نان كمك كند چه گناه بزرگى مرتكب شده ؟

گفتم : نه قربانت گردم .

گفت : پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هر كس به يك بى نماز لقمه طعام يا به يك پيراهنى كمك كند مثل كسى است كه هفتاد پيغمبر را كه اول آنان آدم و آخر آنان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كشته باشد. (١٦١)

گفتم : لا اله الا الله ! كمك به بى نماز اينهمه گناه دارد؟

هدايت : از اين هم بيشتر بگويم ؟

گفتم : بفرماييد.

هدايت : بى نماز از منافق بدتر است و منافق از كافر بدتر است .

حال كه فهميدى چه درجه اى بى نماز دارد بيا تا جايگاه منافق را برايت نشان دهم .

## جايگاه منافقين

هدايت مرا به منزلى از منازل ، جهنم برد كه از همه منازل ، پست تر و آتش ‍ در آن بر افروخته تر و ناله و فريادهاى گوش خراش اهل آن بيشتر بود و تابوتهاى آهنى كه در وسط جهنم آويزان بودند هر يك شخصى را در خود جاى داده بود.

ملائكه غضب الهى با شلاقهاى آتشين در بالا سر آنها حضور داشتند، هر لحظه بر سر و اندام آنها مى نواختند كه اگر يك ضربه از آن شلاقها به آبهاى دريا در دنيا زده شود از شدت حرارت همه مى جوشند.

گفتم : اينجا كجاى جهنم است ؟

هدايت : پست ترين درجه جهنم است .

گفتم : يعنى درك اسفل ؟

هدايت : بله پست ترين درجه جهنم همين جا است ، اينجا است كه خداوند در دنيا به منافقين وعده داده بود يعنى اسفل السافلين در جهنم . (١٦٢)

نمى دانم از عذاب كفار خبر دارى يا نه ؟

گفتم : كم و بيش در مورد عذاب آنها در دنيا چيزهايى شنيده بودم و مى دانستم كفار در جهنم ، الى الابد ماندگارند و سخت ترين عذابها را خواهند ديد.

هدايت : درست گفتى ، خوب است بدانى ، عذاب منافق در اينجا از كافر سخت تر و عذاب بى نماز هم از منافق سخت تر است . تا آنجا كه بى نماز، يعنى «تارك الصلوه» بد است . كه منافق مى گويد خدايا تو را سپاس كه مرا منافق خلق كردى اما بى نماز خلق نكردى . (١٦٣)

بعد از ديدن احوال معصيت كاران هدايت به من فرمود؛ اينجا سفر به منازل جهنم به پايان رسيد و آماده باش كه به منازل نعيم ، برويم .

# قسمت چهارم : ديدار از اهل بهشت در عالم برزخ منازل النعيم

## ديدار با شهداء

سفر در اعماق منازل جهنم براى من بسيار خسته كننده و ملال آور بود هر چند براى درس و عبرت بسيار مفيد بود. چرا كه «قدر عافيت كسى داند كه به مصيبتى دچار آيد».

و علاوه بر اين ، براى من ممكن نبود، كه از احوال تمام معصيت كاران ، اعم از منافقين ، فساق ، مرتدين و... كه هر كدام داراى مراتب و طبقات متفاوتى بودند، مشاهده كنم و از سويى در كنار خوف ، رجاء و اميد لازم بود. چون ترس بدون اميد انسان را مايوس از رحمت الهى مى كند. و در اين صورت قدمها، سست و حركتها، متوقف مى شود و حال اينكه «ان رحمه الله واسعه».

وقتى جناب هدايت خستگى بيش از حد مرا مشاهده كرد خطاب به من فرمود: بنده خدا! نيمه راه را آمدى ! چه خبره !؟ تازه خدا را شكر كن كه تو از اهل جهنم نبودى ، اگر بودى چه مى كردى ؟ بايد تا قيامت عذاب الهى را متحمل مى شدى و وقتى قيامت به پا شد و به حساب تو رسيدگى كردند، اگر خلاص نشوى ، تازه اول راه هستى و در جهنم الى الابد ماندگارى و اگر خيلى سبك شوى يك سيصد سالى در جهنم بايد بمانى و بسوزى و آنهم چه سوختنى !!! گفتم : به خدا از شر نفسمان پناه مى برم .

اللهم ان مغفرتك اءرجى من عملى و ان رحتمك اءوسع من ذنبى ، اللهم ان كان ذنبى عندك عظيما فعفوك اءعظم من ذنبى ، اللهم ان لم اءكن اءهلا اءن اءبلغ رحمتك فرحمتك اءهل اءن تبلغنى و تسعنى لانها وسعت كل شى . (١٦٤)

جناب هدايت من از خداوند، قطع اميد نكردم و به رحمت الهى اميدوارم .

هدايت : البته كه بايد به خدا اميد داشته باشى چرا كه خداوند متعال فرمود:

(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.) (١٦٥)

حالا كه سفر در منازل جهنم را به اتمام رسانديم برويم به طرف منازل النعيم و الجنه ، تا «ان شاء الله» رغبت كنى و خود را به اين منازل برسانى .

گفتم : خدايت رحمت كند، ان شاء الله من از اين سفر عبرت بگيرم و سعى كنم بندگى خدا را به نحو شايسته به جا آورم .

هدايت : ان شاء الله ! اگر چه عصيان و كفران شما به خدا ضررى نمى رساند، چون كه او از بندگانش بى نياز است و نيازى به طاعت شما ندارد و عصيان شما هم به او ضرر نمى رساند. (١٦٦) هر كارى كنيد براى خود كرديد.

خداوند فرمود: «اگر كفر ورزيد به درستى كه او از شما غنى و بى نياز است » (١٦٧) «و ما به حقيقت راه حق و باطل را به انسان نموديم حال خواهد، هدايت پذيرد و شكر اين نعمت گويد و خواهد آن نعمت را كفران كند. (١٦٨ )»

اگر انسان عقل خود را به كار اندازد و در عواقب امور فكر كند بداند از عواقب آن در امان نخواهد بود، قطعا در خط و مشى زندگى مواظب رفتار و كردار و گفتار خود خواهد بود همان طور كه بزرگان دين ما فرمود: «از عواقب گناهان بر حذر باشيد. (١٦٩)»

گفتم : همان طور هست كه مى فرماييد.

«ان شاء الله» كه در من تاثير بگذارد و هم در ساير بندگان خدا باز در خدمت شما هستم كما اينكه قبل از سفر تعهد داده بودم باز در تعهد خود هستم . از خداوند براى انجام تعهد يارى مى خواهم .

هدايت : خدا عاقبت تو را به خير گرداند، حال از اين به بعد هر چه به تو نشان دهم هم صفا و صميميت ، ذكر خدا، ديدار اولياء خدا، حورى ، رضوان و... خواهد بود و چنان كه بخواهى هميشه در آنجا ماندگار شوى .

گفتم : مگر نخواهم ماند؟

هدايت : فعلا در سفر، به سر مى برى و در سفر ماندن معنى ندارد. اما چون تو «لقاء الله» را دوست دارى «ان شاء الله» به معبودت خواهى رسيد و اين نعمتهايى كه گفتم درك خواهى كرد، براى ابدى شدن اسكان در بهشت مواظبت لازم است . چنانكه خداوند مى فرمايد:

بگو اى پيامبر كه من بشرى همچون شما هستم تنها فرق من با شما اين است كه به من وحى مى شود همانا خداى شما يكى است پس هركس ‍ مى خواهد لقاء و رحمت خدا را بايد كارهاى صالح انجام دهد و در عبادت خدا كسى را شريك قرار ندهد. (١٧٠)

و بايد از خدا بخواهى تو مسلمان از دنيا برويد، اسلامى كه انبياء بزرگ از خدا درخواست مى كردند. مثل ، حضرت يوسف عليه‌السلام كه به خدا عرض كرد خدايا مرا مسلمان بميران و به صالحان ملحق گردان . (١٧١)

گفتم : به يارى خدا سعى خواهم كرد. اما اگر خدا دستم را نگيرد من توان حركت به سوى او را ندارم .

هدايت : آرى ، بايد از خداوند در اين راه كمك بگيرى و الا بدون يارى او مى مانى . اما بدان كه خدا بندگانش را دوست دارد و به خاطر همين دوست داشتن ، يكصد و بيست و چهار هزار پيامبر براى هدايتشان فرستاد.

با من همراه شو تا اولين منزل از «منازل النعيم» را برايت نشان دهم ، اينجا تو از اهلشان از كارهايى كه در دنيا كردند، مستحق نعمت الهى شدند سوال كن و از تجربيات آنان براى موفقيت خود استفاده كن و اگر آنچه كه شنيدى و ديدى به كار بندى مطمئن باش رستگار خواهيد شد.

## ديدار با شهداء در منازل رزمندگان

رفيقم مرا به منزلى از منازل بهشت برد كه به آنجا منازل رزمندگان مى گفتند. هر چه از نعمتهاى الهى آنجا بگويم كم گفتم واقعا «شنيدن كى بود مانند ديدن»، دروازه اى ديديم كه سر در آن نوشته بود «منازل رزمندگان» و جناب هدايت درب آنجا را زد و لحظه اى طول نكشيد كه در را باز كردند و جوانى زيبا مثل ماه ، سر و قامت ، چهار شانه درب را به روى ما باز كرد و گفت :

سلام و درود بر شما به بهشت خوش آمديد.

گفتيم : و سلام بر شما و رحمت خدا بر شما و بركات خدا بر شما.

من و هدايت ، وارد آن منزل شديم : چه منزلى !!، باغى داشت به بزرگى آسمانها و زمين (١٧٢) تا چشم كار مى كرد درخت و سبزه و گل ، تا دلت بخواهد درختان ميوه ، آن هم نه يك نوع ميوه بلكه از هر نوع ميوه كه ديدى و نديدى و زيبايى خاصى كه نهرها و رودخانه هاى گونا گون كه از بعضى آب زلال جارى بود و از بعضى شير سفيد و براق و از بعضى شراب و از بعضى عسل خالص كه از سر درختان مى گذشت با صداى دلنشينى كه آب رودخانه ها به بهشت داده بود (١٧٣) و از همه مهم تر غفران الهى كه صفاى بهشت بستگى به آن داشت و به قول شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كجا تو با منى من خوش دلم  |  | گر بود در قعر چاهى منزلم  |

هر كجا يار است آنجا دلگشاست دلگشا بى يار زندان بلاست (١٧٤)

تا چشم كار مى كرد جنگل بود و هر چه در درون آن راه مى رفتى انتها نداشت ، نه طولش پيدا بود و نه عرض آن ، «الله اكبر» از اين عظمت ، «الله اكبر» از اين نعمت .

تعجب من ؛ مرا بر آن داشت تا از اين شخص كه در را به روى ما باز كرده بود سوالى بپرسم . لذا به او گفتم :

برادر! معذرت مى خواهم آيا ممكن است از حضرتعالى سوالى بپرسم ؟

جوان گفت : بفرماييد.

گفتم : اين باغ يا بهتر بگويم اين جنگل به اين عظمت و به اين زيبايى كه نه عرضش پيداست و نه طول آن و با اين همه درختان ميوه و نهرهاى آب زلال و شير و شراب و عسل ، مال شما است ؟

جوان : نه ، من اينجا خدمتكارم .

گفتم : شما خدمتكاريد؟! پس صاحب خانه كجاست ؟

جوان : اينجا تا دلت بخواهد خدمتكار از ملايك خدا حضور دارند و خداوند براى هر كار خدمتكار، مخصوص براى بهشتيان خلق كرده است . (١٧٥)

گفتم : «ان شاء الله»، كى صاحب اين باغ را خواهيم ديد.

جوان : حضرت آقا، در مقابل قصر؛ منتظر شما هستند و آنجا به استقبال شما خواهند آمد.

گفتم : سوال ديگرى داشتم اجازه مى فرماييد؟

جوان : خواهش مى كنم . بفرماييد.

گفتم : خداوند متعال اين باغ به اين بزرگى را با اين همه امكانات و با اين همه نوكر و غلام براى يك نفر عطا فرموده است ؟

جوان : بله : خداوند براى هر متقى از اين بهشت ، عطا مى فرمايد.

## قصرهاى بهشتى

هدايت رو كرد به من و گفت : دوست عزيز، حالا كجاى بهشت را ديدى صبر كن قصرها و كاخهاى بهشت را ببينى ، آن وقت انگشت حيرت به دندان مى گيرى .

در حالى كه ما در آن باغ قدم زنان به طرف كاخ مى رفتيم ترانه اى دلنشين ذكر از سرتاسر بهشت قبلها را جلا مى داد (١٧٦) تا اينكه قصرها نمايان شدند. چه قصرهايى ! واقعا از تعجب انگشت با دندان گذاشتم ! و بى اختيار به ياد عظمت خدا افتادم و گفتم : الله اكبر و لله الحمد الحمد لله على ما هدانا الله اكبر.

قصرهايى از زمرد، ياقوت و مزين به طلا و نقره ، كه هر كدام زيبايى خاصى داشت ، خداوند عطا فرمود.

گفتم كجايند، كاخ نشينهاى دنيا كه با ساختن از خون و گوشت انسانها به آن افتخار مى كردند. حال قصرهايتان نابود شده اما اعمال پست و ظالمانه شما ماندگار، كجاييد اى ظالمها و اى تبهكاران و اى معصيتكاران تا ببينيد خدا وعدهايش راست است و پاداش نيكوكاران را ضايع ، نگردانيد. (١٧٧)

من كه واقعا متحير بودم به فكر رفتم و با خود گفتم . اگر اين بهشت از آن من بود چه مى شد، من كه در دنيا باغى نداشتم و حتى باغچه اى كه سه يا چهار درخت داشته باشد. تازه اينجا كجا و باغهاى دنيا كجا! بهشتى كه جنگلهاى بزرگ دنيا در مقابلش هيچ است . و از طرفى اينجا نه سرما، و نه گرما و نه خزان و پژمردگى هست و نه سرماى سوزان ، اگر مى خواستيم در دنيا يك هزارم اين بهشت را كه در دنيا، نظيرش يافت نمى شود (اگر مى بود) بخريم ، اگر تمام اهل و فاميل ، تمام جد و آباديم شبانه روز فعاليت مى كردند نمى توانستيم بخريم اما خداوند بزرگ براى كارهاى ناقابل ما چه مرحمتى فرمود.

اى خدا! به ما كمك كن ، زينتهاى فريبنده دنيا كه باطنى زشت و متعين دارند: ما را فريب ندهند و ما را جزو صالحان و بندگان شايسته و وارث «جنه النعيم» گردان . (١٧٨)

هدايت : «آمين يا رب العالمين».

گفتم : جناب هدايت تو هم از خدا بخواه مرا به راه راست ، هدايت فرمايد. (١٧٩)

هدايت : «آمين يا رب العالمين».

البته با كمى صبر و پشت پا زدن به زخرف دنيا مالك اين بهشت خواهى شد. (١٨٠) خداوند متعال فرمود: بنده خوبى باشيد، همه چيز به شما مى دهم . (١٨١)

من و هدايت در حال بحث و راز و نياز بوديم كه دوباره صداى دلنشينى دل و قلب ما و را نوازش داد ( سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا )

گفتم : عليكم السلام و رحمه الله و بركاته

در بهشت لباس حرير و طلاجات بر مرد حلال است

ديدم جوانى زيباتر از آن قبلى با لباسهاى فاخر به رنگ سبز از جنس ‍ حرير و ديبا و انگشتر طلا به دست و با دست بند طلا (١٨٢) به استقبال ما آمد و بعد با هم معانقه روبوسى كرديم و ايشان ما را به طرف تختى كه زير سايه درخت قرار داشت راهنمايى كرد.

من مى خواستم به او بابت به دست كردن انگشتر طلا و هم لباس حرير بر تن كرده بود. (هر دو يعنى هم انگشتر طلا و هم لباس حرير مردان در دنيا حرام بود. (١٨٣)و تا لب بگشايم جناب هدايت گفت :

برادر! اينجا بهشت است و آن طلايى كه در دنيا حرام بود و اگر شخصى ، انگشتر طلا به دست مى كرد علاوه بر اينكه نمازش باطل بود و اگر با آن حال مى مرد در حال عصيان مرده بود و جايش جهنم مى بود، اينجا حرام نيست و خداوند منان خود بهشتيان را به اين زيور آلات مزين فرموده است .

آرى آن جوانهايى كه در دنيا زيبايى انگشتر طلا را ديدند: اما گفتند: خداوند حكيم بدون علت چيزى را حرام نكرد و با به دست نكردن انگشتر طلا، حرام مرتكب نمى شوم و حتى وقتى خانواده عروس ‍ پيشنهاد كردند. حلقه طلا به دست كند در جوابش گفتند:

من انگشتر عقيق مى خواهم كه مستحب است . نه انگشتر طلا كه حرام است . و من نمى خواهم زندگى زناشويى را با گناه آغاز كنم ، اينجا مستحق اين نعمت مى گردند و هر چه كه در دنيا سختى ديدند در عوض اينجا در آسايشند. به هدايت گفتم : خدا تو را حفظ كند اگر تذكر نمى دادى من شرمنده مى شدم .

از وقفه اى كه پيش آمد و صحبت بين ، من و هدايت رد و بدل مى شد، جوان بهشتى به تعجب وا داشت و خطاب به من گفت :

عذر مى خواهم ! از من ناراحتيد؟

گفتم : «استغفر الله» چرا از شما ناراحت باشيم ، حقيقت مطلب را با او در ميان گذاشتم و جوان با شنيدن ماجرا، شروع به خنديدن كرد و گفت : من هم ابتداى ورودم به اينجا وقتى اين لباسها و زيور آلات را آوردند گفتم من نمى پوشم ولى در جواب گفتند، اينجا محدوديتى و حرمتى نيست ، حتى شرابى كه برايم آوردند ننوشيدم اما به من گفتند:

اصلا در اين جا تكليف نيست هر حرمتى بود مال دنيا بود و بس . (١٨٤)

حال بياييد؛ براى شما از شراب پذيرايى كنم تا جگرتان حال بيايد.

در روى تخت كه بالشتهاى نرم و لطيف قرار داشت با زير اندازه هاى نرم كه در زير سايه درختان سر به فلك كشيده كه نه آفتابى ديده مى شد كه گرمايش اذيت كند و نه سرمايى بود كه بلرزاند، (١٨٥) نشستيم و تكيه داديم .

غلامان براى ما نوشيدنى آوردند و در جامهاى لبريز از شراب به ما تعارف كردند و هر كدام يك جام گرفتيم و من از بوى خوش شراب ، نخورده مست بودم . اما نه مستى دنيا، بلكه تمام وجودم آكنده از سرور شد و خستگى از تنم بيرون رفت .

شراب را خورديم ، و جانى دوباره گرفتيم و آنگاه ظرفهاى پر از انواع ميوه ها را مقابل ما گذاشتند و هر كدام از ديگرى خوش رنگ تر و هر كدام از ديگرى ، خوش مزه تر و معطر بود و انسان هر چه مى خورد سير نمى شد و اصولا در دنيا اگر چيزى مى خوردى ديگر اشتهايت كور مى شد و به هيچ چيز ميل نداشتى اما اينجا اين طور نبود، هر چه مى خوردى اشتها داشتى و ميوه هاى آن تمام شدنى هم نبود. (١٨٦)

آنگاه من رو كردم به شهيد و گفتم : حال كه خوردنيها را خورديم و با شراب گوارا، جگرمان را جلا داديم و خستگى از تنمان در رفت . اجازه مى خواهم ، سوالاتم را از حضرتعالى بپرسم .

شهيد: بفرماييد. حالا ديگر من در خدمت شما هستم .

گفتم : اولا از اينكه اجازه فرموديد، در خدمت شما باشيم متشكرم . دوم از اينكه وقت گرانبهاى خود را در اختيار ما گذاشتيد و از اهل عيال خود براى مدتى ؛ دور گشتيد عذر مى خواهم .

شهيد: خواهش مى كنم ، اينجا چيزى به بطالت نمى گذرد و هرچه اينجا تبادل شود همه لطف و صفا و سلامتى است . (١٨٧)

گفتم : با اجازه از محضر استاد راهنما و سرور گرامى ، جناب هدايت ، اگر ممكن است بفرمايد در دنيا چه اعمالى را انجام داديد كه با اين مقام والا و فيض بزرگ نائل شديد؟

شهيد: خدا را سپاس كه جان ناقابل ما را پذيرفت ، جان را كه خود به ما داد با ما معامله كرد و فرمود، اين جان را برايم بفروش و در عوض بهشت برايت عطا كنم (١٨٨) و به وعده اش عمل كرد.

ببين ! بدون زحمت هيچ انسانى به مقصودش نرسيد: به قول شاعر نامى سعدى :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نابرده رنج ، گنج مسير نمى شود  |  | مزد آن گرفت كه جان برادر كه كار كرد  |

و اگر قرآن خاطرتان باشد در بيشتر موارد پاداش الهى را به انسان عامل ؛ منتصب مى كند و حتى وعده اى كه مومنان را خوشحال مى كرد همه و همه براى عاملان بود مثل آيه شريفه عنكبوت كه مى فرمود:

آنان كه به خدا ايمان آوردند و به اعمال نيكو پرداختند؛ البته آنها را به عمارات عالى كه از زير درختانش نهرهايى جارى است منزل دهيم كه در آن زندگانى ابدى كنند. چقدر پاداش عاملين خوب است . (١٨٩)

لذا بهشت را به بها مى دهند، به بهانه نمى دهند، نه به بهانه (١٩٠)، سالها ورد (دعاى زير لبى) تو نماز باشد اما تا نماز نخوانى كه گفتن نماز، نماز نمى شود.

ما و امثال ما را هم كه اينجا مشاهده مى كنى در زير سايه قدمهايى است كه در راه حق برداشتيم ، سعى كرديم واجبات را عمل كنيم و از محرمات الهى اجتناب و دورى كنيم و اگر هم توانستيم به مستحبات ، در حد توانمان عمل كرديم ، بله درست است كه اعمال ما ناقابل بود اما خداوند كريم به كرم پذيرفت و ما را جزو مكرمين (١٩١) قرار داد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند  |  | و اندر آن ظلمت شب آب حياتم دادند  |
| بيخود از شعشعه پرتو ذاتم كردند  |  | باده از جام تجلى صفاتم دادند  |
| چه مبارك سحرى بود و چه فرخنده شبى  |  | آن شب قدر كه اين تازه براتم دادند  |
| بعد ازين روى من و آينه وصف جمال  |  | كه در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند  |
| من اگر كام روا گشتم و خوشدل چه عجب  |  | مستحق بودم و اينها بزكاتم دادند  |
| هاتف آنروز بمن مژده اين دولت داد  |  | كه بدان جور جفا صبر و ثباتم دادند  |
| اين همه شهد و شكر كز سخنم ميريزد  |  | اجر صبريست كزان شاخ نباتم دادند (١٩٢)  |

حالا اگر در اين مدت زندگى به گفتن اكتفاء مى كرديم آيا مى توانستيم نظر و رحمت خدا را جلب كنيم ؟

ما دعوت حجت خدا را براى دفاع از دين شنيديم (١٩٣) و در دو راهى بهشت و جهنم قرار گرفتيم .

گفتم : با عرض معذرت ! چرا بين دو راهى قرار گرفتيد؟

شهيد: خوب پر واضح است كه انسان يك تعلقاتى به دنيا دارد از قبيل زن و فرزند و مال و منال و از طرفى دعوت حق و در راه اجابت اين دعوت خطراتى از قبيل كشته شدن ، معلول شدن ، و از خيلى چيزهاى مادى گذشتن ، وجود دارد و اينجاست كه وسوسه هاى نفس اماره و ابليس ‍ شروع مى شود و در اين ميان ، ايمان محكم و راسخ مى خواهد كه بتوانى از اين وسوسه ها نجات پيدا كنى ، آرى اگر دعوت حق را لبيك بگويى بايد از دنيا چشم پوشى كنى و در عوض بهشت نصيب تو خواهد شد و رضوان الهى و اگر دنيا بخواهى ماديات را حفظ كردى اما بايد خسران الهى را خريدارى كنى و عاقبت آن جهنم است و چه بسيار انسانهايى كه در اين دو راهى لغزش كردند و براى هميشه رو سياه شدند.

امام و پيشواى دينم ما را به جهاد در راه خدا ترغيب فرمود (١٩٤) و ما از فضيلت جهاد از حضرتش مسئلت كرديم . (١٩٥)

فضيلت جهاد فرموده و ما به عظمت و فضيلت جهاد پى برديم و فهميديم كه انتخاب جهاد يعنى رستگارى ، يعنى صلاح دنيا و آخرت . صلاح دنياست چون از دنيا سرافرازانه بيرون آمديم و در مقابل شيطان و شيطان صفتان ايستاديم و در تاريخ گلگون اسلام نشان از شجاعت و شهامت و ايثار و فرمانبردارى از امام و رهبر را به جا گذاشتيم و اما آخرت ، همانگونه كه در خدمت شما هستيم . مى بينيد! اينجا عزت و سربلندى است و ما جاودانه با نعمتهاى الهى كه نه كم مى شود و تمام شدنى نيست ، زندگى مى كنيم و به همين خاطر، نه يك دل بلكه صد دل عاشق ، خدا شديم و در اين راه سر نشناختم و از زندگى زودگذر دنيا چشم پوشيديم و «رضوان من الله اكبر» را خريديم .

گفتم : از نبرد خودتان برايمان بگوييد آيا زخمهايى كه بر شما وارد مى شد درد مى كشيديد؟

شهيد: اولا خدا مى داند اگر ايمان نباشد، برق تير و گلوله جان را مثل بيد مى لرزاند اما ما كه به صحنه كارزار جنگ وارد شديم نه تنها نمى ترسيدم بلكه هر لحظه منتظر، لقاء الهى بوديم و بهشت را در يك قدمى خود مى ديديم و لذا هر زخمى كه بر بدن ما وارد مى شد. مثل آب خنك گوارايى كه در يك هواى گرم سوزان براى تشنه لذت مى داد بود. (١٩٦)

گفتم : برادر شهيدم از هنگام شهادتتان برايمان بفرماييد در چه حالى بوديد؟

شهيد: من در ميدان جنگ تنها بياد خدا بودم و تمام وجودم لبريز از ذكر خدا بود و با اين حال به پيشروى ادامه مى دادم تا مى توانستم از دشمنان خدا به يارى خدا به جهنم واصل مى كردم و بالطبع جراحاتى نيز خودم برداشته بودم تا اينكه تيرى به قلبم اصابت كرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در وفاى عشق تو مشهور خوبانم چو شمع  |  | شب نشين كوى سربازان و رندانم چو شمع  |
| روز و شب خوابم نمى آيد بچشم غم پرست  |  | بس كه در بيمارى هجر تو گريانم چو شمع  |
| رشته صبرم به مقراض غمت ببريده شد  |  | همچنان در آتش مهر تو سوزانم چو شمع  |
| گر كميت اشك گلگونم نبودى گرم  |  | رو كى شدى روشن بگيتى راز پنهانم چو شمع  |
| در ميان آب و آتش همچنان سرگرم تست  |  | اين دل زار نزار اشك بارانم چو شمع  |
| در شب هجران مرا پروانه وصلى فرست  |  | ورنه از دردت جهانى را بسوزانم چو شمع  |
| بى جمال عالم آراى تو روزم چون شبست  |  | با كمال عشق تو در عين نقصانم چو شمع  |
| كوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت  |  | تا در آب و آتش ‍ عشقت گدازانم چو شمع  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| همچو صبحم يك نفر باقيست با ديدار تو  |  | چهره بنما دلبرا تا جان برافشانم چو شمع  |
| سرفرازم كن شبى از وصل خود اى نازنين  |  | تا منور گردد از ديدار تو ايوانم چو شمع (١٩٧)  |

و با پاره شدن قلبم پرده هاى ظلمت و تاريكى كنار رفت و من ديدم در مقابلم ، حورالعين ايستاده و مرا به بهشت و كرامت الهى كه خدا وعده فرموده بود بشارت داد. (١٩٨)

در اين حال خنده به لبانم شكوفه زد و من وعده هاى الهى را محقق شده يافتم ، كم كم با دنيا وداع مى كردم و روح از بدنم خارج مى شد وقتى به زمين افتادم ، زمين خطاب به من گفت :

آفرين به روح پاك تو كه از بدن پاك خارج شد، خوشحال باش ! كه براى تو است نعمتهايى است كه نه چشمى ديده و نه گوشى شنيده و به خيال كسى خطور نكرد. (١٩٩)

خداوند فرمود ديگر غصه زن و فرزند و خانواده ات را نخور كه من جانشين تو در بين اهل تو خواهم بود و هر كس خانواده شهداء را گرامى بدارد مرا گرامى داشته و هر كس آنها را برنجاند مرا رنجانده . (٢٠٠)

آنگاه من به سوى بهشت پر كشيدم . (٢٠١)

گفتم : از نحوه ورودتان به بهشت بگوييد.

شهيد: ماموران در ورودى بهشت خطاب به ما گفتند:

بفرماييد داخل بهشت . (٢٠٢)

وقتى وارد بهشت شديم و بهشت را به چشم ديديم و نعمتهاى الهى را به وفور يافتيم به ياد خانواده افتادم و گفتم ايكاش خانواده ام مى دانستند كه خداوند ما را بخشيد و ما را جزو گرامى شده گان قرار داد. (٢٠٣)

آرى ؛ با باز شدن دروازه بهشت ديديم آنچه را كه به فكرمان خطور نمى كرد، بهشتى كه با اين عظمت براى ما خلق شده ، به هر كجاى آن اراده مى كرديم ، مى رفتيم و از درختان ميوه هر كدام از آن كه مى خواستيم مى خورديم و از چشمه هاى زلال و گوناگون از شير، و عسل و شراب مى نوشيديم و با حوريان بهشتى كه خداوند بر ايمان خلق فرموده بود معاشقه مى كرديم . (٢٠٤)

## براى اهل بهشت اسبهاى زيبا خلق شده

گفتم : آيا در بهشت مركب وجود دارد مثل اسب و اين چيزها؟شهيد: بله ، براى ما اسب هايى از ياقوت قرمز وجود دارد كه ما سوارشان مى شويم و در بهشت به گردش مى پردازيم . (٢٠٥)

گفتم : از آنجايى كه ما فرصت باز ديد از تمام نعمتهاى الهى در بهشت را نداريم و از طرفى مى خواهيم براى رغبت و ازدياد عشق و علاقه به راه خدا از تجربيات شما استفاده كنيم ، اگر ممكن است گوشه اى از نعمتهاى ديگر خدا را كه به شما ارزانى داشته برايمان بفرماييد.

شهيد: اجازه مى خواهم ، تنها به يك مورد اشاره كنم و از خدا مى خواهم ، روزى شما قرار دهد و آن اينكه وقتى ما وارد بهشت شديم امكانات بهشت را براى ما نشان دادند. بخشى از نعمتهايى كه شما نديده ايد عرض ‍ مى كنم . گفتم : بفرماييد.

شهيد: هفتاد قصر از قصرهاى فردوسى كه ما بين صنعا و شام قرار دارد كه نور اطراف آن را احاط كرده و در هر قصرى هفتاد دروازه و بر هر دروازه پرده اى بلند كه از طلا بافته شده است نصب كرده اند و در هر قصرى هفتاد اتاق و در هر اتاقى هفتاد تخت كه پايه اى آن از دُر و زبرجد كه به آن نى هايى از زمرد نقش بسته و بر روى هر تختى چهل فرش كه هر فرشى چهل ذراع مى باشد، پهن كرده اند و بر روى هر فرشى يك زن بهشتى كه جوان و شوهر دوستند، خلق فرموده و همه اينها كه خدمتتان عرض كردم براى هر نفر مهيا است . (٢٠٦)گفتم : با اين حساب فكر نمى كنم ديگر آرزويى به دل داشته باشيد؟

شهيد خنديد و گفت : البته نه تنها تمام آرزوهاى ما در اينجا برآورده شد بلكه هر آنچه را كه تصورش نمى كرديم و اگر مى توانستيم تصورش را بكنيم حتما آرزو مى كرديم ، خدا براى ما از فضلش برآورده مى كرد. (٢٠٧)

گفتم : خداوند عزتتان را زياد كند آيا به خانواده هايتان سفارشى كرديد؟

شهيد: از خانواده خود در دنيا هنگامى ياد كرده و ياد خواهيم كرد كه آنها راه ما را ادامه دهند و در غير اين صورت ما از آنها ياد نخواهيم كرد، ما خوشحاليم از آنچه كه خدا عطا فرمود و به آنهايى كه به ما ملحق نشدند، بشارت مى دهيم و در پيش روى شما خطرى نيست و از مرگ نهراسيد و از دست رفتن متاع دنيا غمگين نشويد. (٢٠٨)

همنشينى با پيامبر و ائمه اطهار صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بهشت و ديدار از خانواده در دنيا گفتم : آيا شما به ديدار يكديگر مى رويد و آيا به ميهمانى همديگر مى رويد؟

شهيد: بايد به استحضار شما برسانم ما در اينجا به ملاقات و زيارت پيامبر اكرم و ائمه اطهار عليهم‌السلام مشرف مى شويم و با آن حضرات در يك مجلس مى نشينيم . با آنها صحبت مى كنيم و آن بزرگواران از ما پذيرايى مى كنند و ما از طعام آنها مى خوريم . از شراب آنها مى نوشيم و اين زيارت ، ظهور حضرت حجت (عج) ادامه خواهد داشت و هر وقت حضرت حجت (عج) ظهور كردند، خداوند متعال ، ما را مبعوث مى كند و در ركاب آن حضرت مى جنگيم . (٢٠٩)

گفتم : خوش بحالتان . اعلى الله منزلتكم و رزقنا الله بما فضل الله لكم .

سپس پرسيدم : آيا به ديدار خانواده و بستگانتان در دنيا مى رويد؟

شهيد: بله هر كس به ميزان درجاتى كه در اينجا دارد به ديدارشان مى روند. و ما هر روز و بعضا هر سه روز يك بار و گاه هفته اى و حتى هر يك ماه يك بار به ديدن بستگانمان در دنيا مى رويم . (٢١٠)

بعد از ديدار و صحبت با جناب شهيد براى ديدن منازل ديگر از منازل النعم با شهيد خداحافظى كرده و منازل رزمندگان را ترك كرديم . وقتى از دروازه منازل رزمندگان بيرون مى آمديم هدايت گفت :

برادر توى بهشت خيلى برايت خوش گذشت مگه نه ؟

گفتم : بله اما حيف كه خيلى نمانديم .

هدايت : راستى ! آيا منازل جهنم يادت هست ؟

گفتم : مگر مى شود منازل جهنم از يادم برود من هر وقت به ياد آتش جهنم مى افتم تمام وجودم مى لرزد.

هدايت : خدا را شكر، انسان بايد هم از آتش بترسد و هم به بهشت اميدوار باشد و به اين خوف و رجاء مى گويند.

گفتم : فراموشى در عين حالى كه نعمت است بعضا ما را از ياد خدا غافل مى كند و ما به خدا از غفلت پناه مى بريم .

## ملائكه خدا مشغول ساختن محتواى بهشتند

من و هدايت در حالى كه به طرف يكى ديگر از منازل بهشتى مى رفتيم در سر راه عده اى را ديديم كه مشغول ساختن ساختمانى بودند كه نيمه تمام بود و آجرهاى آن برخى از طلا و برخى از نقره و برخى از ياقوت بودند.

و آنها گاهى كار مى كردند و گاهى از كار دست مى كشيدند و منتظر مى ماندند و عده ديگرى را ديديم كه در حال كاشتن درختانى بودند كه به زيبايى آن درختان ، من جز در بهشت رزمندگان جايى نديده بودم . (٢١١)

از هدايت پرسيدم ؛ چرا اينها بعضى وقتها كار مى كنند و بعضى وقتها بى كارند؟

## ثواب گفتن ذكر

هدايت : اين عمله ها و بناهايى كه اينجا تو مى بينى عمله و كارگران و بناها و باغبانهاى مومنانى هستند كه هنوز در دنيا زندگى مى كنند.

هر وقت مومنى در دنيا به ذكر خدا مشغول مى شود اينها شروع به كار مى كنند.

گفتم : چه ذكرى مى گويد كه اينها بعضى آجرها را مى چينند و برخى درخت مى كارند؟

هدايت : هر وقت مسلمانى بگويد سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر يكى از آجرهاى اين ساختمان گذاشته مى شود و اگر چيزى نگويد اين كارگران بيكارند.

و اگر يك «لا اله الله» يا «سبحان الله» و يا «الحمد لله» و يا «الله اكبر» بگويد يك درخت توسط اين باغبان كاشته مى شود. (٢١٢)

## گناه اعمال نيكو را از بين مى برد

هدايت در حالى كه برايم از ثواب ذكر، مى گفت ناگهان ديدم آتشى آمد و درختان آن باغ را سوزاند و من با تعجب گفتم :

برادر چرا اين درختان مى سوزند؟

هدايت : به خاطر اينكه مومن در دنيا بعد از گفتن ذكر، يا غيبت كرده ، يا بهتان زده و يا اينكه گناهى را مرتكب شده است و اگر مومنى معصيت كند به ميزان گناهى كه مرتكب شده ، درخت بهشتى سوزانده مى شود.

گفتم : «خوشا به حال كسانى كه زبانشان به ذكر خدا مشغول است . ياد خدا آنها را از گناه باز مى دارد. (٢١٣)

هدايت : الان به تو قصرى را نشان مى دهم كه هيچ كجا نديدى ، اگر مى خواهى آن قصر را ببينى با من بيا؟

من به دنبال هدايت به راه افتادم و كمى از راه را رفته بوديم كه از دور قصرى كه از ياقوت قرمز بود وقتى اينكه نزديك شديم ديديم قصرى است كه از شدت نور درون و محتواى آن ديده مى شد.

گفتم : اين قصر مال چه كسى است ؟

هدايت : مال كسانى است كه مثل تو، در حرف زدن نزاكت و پاكدامنى را رعايت مى كنند. بر روزه گرفتن مداومت مى كنند.

بر مستمندان طعام ، انفاق مى كنند و نماز شب مى خوانند. (٢١٤)

## ديدار با اهل معروف در بهشت معروف

حالا مى خواهم تو را به منزل ديگرى ببرم كه به آنجا منازل «اهل معروف» گويند.

ما رفتيم و رفتيم و به دروازه اى رسيديم كه در سر در آن نوشته بودند «منازل اهل معروف».

گفتم : آيا منازل كه مى گفتى همين جا است ؟

هدايت : بله .

گفتم : چرا به اينجا منازل اهل معروف مى گويند؟

هدايت : همين قدر عرض كنم در اين منازل ، مومنينى كه در دنيا به اهل معروف مشهور بودند منزل كردند و به غير اهل معرف اجازه ورود نمى دهند. (٢١٥) و اگر اطلاعات بيشترى مى خواهى «ان شاء الله » از اهلش مى پرسى .

گفتم : از توضيحات حضرتعالى سپاس گذارم .

 سپس جناب هدايت نزديك درب ورودى آن منازل شد. درب زد. پس ‍ از مدتى درب را به روى ما باز كردند و جوانى خوش سيما و زيبا با لباسهاى شيك و تميز به ما سلام كرد و خير مقدم گفت ، بعد ما را به سوى داخل راهنمايى كرد.

وقتى از درب بهشت اهل معروف وارد شديم ديديم سه اسب از ياقوت قرمز در آنجا هستند.

گفتم : آيا در اين بهشت هم اسب وجود دارد؟

جوان گفت : البته كه وجود دارد خداوند متعال حيواناتى را در اينجا براى استفاده اهل بهشت خلق نموده (٢١٦) و ما براى هر كدام از شما يك اسب تيز رو و نجيب مهيا كرديم تا در بهشت بگرديد و آنگاه به ملاقات سرورم برسيد.

من و هدايت و جوان هر كدام سوار اسبى شديم و به طرف اعماق بهشت راه افتاديم و در حالى كه از دو طرف راه ، درختان بهشتى صف بسته بودند و از زير درختان چشمه هاى زلال آب جارى بود و صداى لطيف ، آب نهرها از يك طرف و صداى خش خش برگهاى درختان از هر كدام صداى تسبيح خاصى كه تا بحال نشنيده بودم (٢١٧)، و دل را به وجد در مى آورد صفايى عجيب و مهرانگيز به فضاى بهشت داده بود.

اسب سوارى آن هم در بهشت واقعا لذت دارد.

اينجا بود كه گفتم خداى زيبا، زيبايى را دوست دارد (٢١٨) خداوندا چقدر قشنگ خلق نمودى ما كه در دنيا به يك باغ كوچكى مى رفتيم تا مدتها آن باغ براى ما خاطره مى شد. از آن باغ در محافل و مجالسمان ياد مى كرديم هر دو مخلوق خدا و هر دو زيبا اما اين كجا و آن كجا، ايكاش دلها به نور حق روشن مى شد. و پرده ها كنار مى رفت . مردم آنچه را كه ما مى ديديم مى ديدند.

ما در حالى كه به طرف قصر مى رفتيم نور قصرها، كه از دور تلالو مى كرد چشمان ما را به خود خيره ساخت .

جوان با خوشحالى گفت : به قصر رسيديم و سرورم در انتظار شماست .

ما وقتى به نزديكى قصر رسيديم جوانى خوش سيما همچون قرص ماه نزديك شد و ما از اسبها پياده شديم و با آن جوان كه نورانيت صورتش ما را به خود جذب مى كرد و تبسمى كه در لبانش نقش بسته بود معانقه و روبوسى كرديم . او به ما خير مقدم گفت و ما را به طرف صندلى هاى بهشتى راهنمايى كرد و از ما پذيرايى مفصلى به عمل آمد و بعد از پذيرايى ، خطاب به جوان گفتم :

اگر ممكن است حضرتعالى را بهتر بشناسيم .

جوان گفت : من پسنديده هستم و اين بهشت را خداوند بزرگ به من تمليك نموده است .

گفتم : خوشبختم ، خدا درجاتتان را زياد كند.

پسنديده : به منزل ما خوش آمديد. در اينجا راحت باشيد.

گفتم : حقيقتش ما براى سفرى در برزخ به سر مى بريم و خيلى فرصت نداريم كه به گردش بپردازيم فقط براى كسب تجربيات شما از محضرتان سوالاتى داشتيم و قبلا از اين فرصتى كه به ما داديد از شما ممنونم .

پسنديده : من در خدمت شما هستم .

## چرا به اين بهشت معروف مى گويند؟

گفتم : با اجازه از شما و دوست عزيزم جناب هدايت ، مى خواستم علت نام گذارى منازل شما به منازل معروف را بدانم ؟

پسنديده : همان طور كه مى دانيد معروف در معناى لغوى ، هر چيز خوب و پسنديده را گويند و از نظر شرع علاوه بر وجدانيات نيكو به كارهايى كه خداوند براى انجام آن مردم را امر فرموده نيز اطلاق مى شود و ما چون در دنيا از مومنينى بوديم كه خداوند يكى از صفات مومنين را امر به معروف قرار داد (٢١٩) و اين صفت بايد در ما محقق مى شد. يعنى واقعا اين صفت را در خود پياده مى كرديم و الا ما مومنى بدون محتوا مى شديم .

براى اينكه اين صف در ما حقيقت پيدا كند سعى كرديم اوامر خدا را اول خود عمل كنيم و تا خود را به كار خوب مزين نمى كرديم با ديگران كارى نداشتيم و تا از منكرى خود را دور نمى كرديم ديگران را منع نمى كرديم چون اگر عامل نمى شديم مشمول اين آيه شريفه مى شديم كه مى فرمايد: «چرا كارى كه خود نمى كنيد به ديگران مى گوييد كه انجام دهند. (٢٢٠)»

از وقتى خود را مكلف ديديم سعى كرديم در مرحله اول عيوب خود را برطرف كنيم و تا خودمان عيبى داشتيم ، عيب ديگران را نمى گفتيم . (٢٢١)

## مردم را با عمل به دين دعوت كنيم

گفتم : با اين فرمايش شما نبايد كسى «امر به معروف و نهى از منكر» مى كرد.

پسنديده : اين فرمايش شما صحيح نيست چرا كه بدون اينكه انسان خود از عيبى برى باشد بخواهد عيب ديگرى را بگويد حرف او در آدم عيب دار اثر نخواهد گذاشت لذا دين همه ما مسلمانها را مكلف كرد اول درون خانه را از عيب پاك كنيم بعد فرمود حال كه خود پاك شدى به پاك سازى ديگران بپرداز و چنانكه توضيح دادم براى هيچ مسلمانى نگفتند. بگو من چه كنم يا به من چه ، بلكه مسلمانان همه مثل اعضاى يك بدنند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو عضوى بدرد آورد روزگار  |  | دگر عضوها را نماند قرار  |

گفتم : پس شما كه امر به معروف و نهى از منكر نمى كرديد؟

پسنديده : چرا، وقتى خود عامل شديم آنوقت در مراحل اوليه با ملايمت و نرمى ديگران را امر به معروف مى كرديم و تا مى توانستيم با لباس عمل به ديگران خوبى دين را نشان مى داديم . (٢٢٢)

گفتم : ديگر چكار كرديد كه مستوجب اين نعمت شديد؟

پسنديده : مردم از دست و زبان ما در امان بودند (٢٢٣)، يعنى به اين و آن تهمت و افتراء نمى زديم و تا چيزى را خود به چشم نمى ديديم و يا تا مطمئن نمى شديم به كسى آنرا نمى گفتيم . چرا كه مى دانستيم هر سخنى ، از خير يا شر بر زبان بياوريم در نامه عمل ما ثبت مى گردد چرا كه خدا فرمود:( مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) (٢٢٤) مى ترسيديم اگر شب اول قبر از ما بپرسند چرا فلان حرف زدى و ما جوابى نداشتيم به همين علت ما زبان را از حرف به مردم مى بستيم .

از همه مهمتر از تهمت زدن مى ترسيديم ، در مجالس ، اگر كسى لب به غيبت مردم مى گشود او را منع مى كرديم و اگر ادامه مى داد آنجا را ترك مى كرديم ، تا مى توانستيم در حفظ آبروى ديگران تلاش مى كرديم ، رحمت مومن را از كعبه مهمتر مى دانستيم (٢٢٥) و در برآورده كردن حاجات ديگران دريغ نمى كرديم . نسبت به ديگران سوء ظن زيادى نمى كرديم . (٢٢٦)

گفتم : چطور مى شود به ديگران سوء ظن نكرد؟

پسنديده : ببين ، انسان موجودى اجتماعى است و در اين اجتماع به وسيله تكلم نيازها و علايق و دانش ها و خيلى چيزهاى ديگر، رد و بدل مى شود و در نتيجه ، هم نوعان ما با حرفهاى خود به ما مى رسانند. مثلا چه مى خواهند، وقتى چنين شد چون فقط ما ظاهر الفاظ را مى شنويم و يا مى بينيم از نيات مردم كه ، خبر نداريم لذا به همان ظواهر كلمات حكم مى كنيم .

حالا اگر كسى كلمه اى به زبان آورد كه ما از آن كلمه چيزهاى بدى مى فهميديم وقتى چنين شد ما اينجا دو جور مى توانيم اين حرف را حمل كنيم اول اينكه بگوييم او قصد و مرض دارد و به وسيله همين سوء ظن با او يا دعوا كنيم و يا قطع رابطه كنيم .

دوم اينكه ما تا مى توانيم آن حرف بدى كه شنيديم حمل بر خير كنيم و بگوييم «ان شاء الله» متوجه نبود و يا شايد منظورش را نتوانست خوب بيان كند و از اين قبيل چيزها و ما در دنيا به اين شيوه دوم عمل مى كرديم و همين شيوه را ما از بزرگان دين مان آموخته بوديم . (٢٢٧)

گفتم : براى اينكه ما به منزلت شما برسيم به ما چه توصيه اى داريد؟

پسنديده : عزيز من ، ما در دنيا دريافته بوديم كه ارتباط خوب با خلق خدا البته به خاطر خدا، خيلى از گره ها را باز مى كند و همين كار رحمت و نظر خداوند را جلب مى كند و لذا با خلق خدا چنان برخورد مى كرديم كه احدى از ما نرنجد و تا دم مرگ با مردم خوب بوديم ، با همسايه ها، با اهل و فاميل ، با دوست و آشنا خوب معاشرت مى كرديم آنها نيز ما را دوست مى داشتند. چون ما هم آنها را دوست مى داشتيم . (٢٢٨)

گفتم : واقعا از فرمايشات شما استفاده كردم اجازه مى خواهيم از حضور شما مرخص شويم تا توفيق ديدار از منازل ديگرى را نيز داشته باشيم .

پسنديده : خواهش مى كنم خداوند شما را هم از اهل نعيم قرار دهد.

ما از آقاى پسنديده خداحافظى كرديم و به منزل ديگرى از منازل بهشت به راه افتاديم وقتى از بهشت معروف بيرون آمديم هدايت گفت :

رفيق ديدى همه اهل بهشت چه شهداء و چه اهل معروف و چه در منازل ديگر كه خواهيم رفت همه در سايه عمل ، به اين درجات رسيده اند؟

گفتم : بله ، «ان شاء الله» خدا هم ما را از عاملين قرار دهد.

## بهشت ريّان براى روزه داران

آنگاه هدايت دروازه بهشتى را نشان داد كه بر سر در آن نوشته بودند. «بهشت ريان ».

گفتم : با اجازه سوالى از محضرتان دارم .

هدايت : بفرما

گفتم : چرا به اينجا «باب ريان» گفته مى شود؟

هدايت : چون كسانى كه به بهشت از اين دروازه خواهند شد در شادابى بسر خواهند برد و هيچ تشنگى و گرسنگى نمى بينند.

گفتم : چه كسانى از اين در به بهشت مى روند؟

هدايت : كسانى كه در دنيا اهل روزه بودند. (٢٢٩) چه در سرما و چه در گرماى تابستان به امر الهى ، روزه مى گرفتند. (٢٣٠) تلاش ‍ مى كردند تا مغفرت الهى را در ماه رمضان به دست بياورند و در روزه گرفتن تنها به امساك از خوردن و آشاميدن بسنده نمى كردند و تمام اعضاء و جوارح آنها روزه بود.

گفتم : اگر ممكن است كمى بيشتر توضيح بفرماييد.

هدايت : يعنى روزه را سپر، آتش قرار مى دادند، چطور اگر رزمنده بخواهد از رگبار تير دشمن در امان بماند از سپر استفاده مى كند، روزه دار هم از روزه براى خود سپر براى جلوگيرى از آتش جهنم قرار مى دهد و از اين راه به كمال انسانى نايل مى شود و با روزه گرفتن كه تشنه و گرسنه مى شود و به ياد تشنگى و گرسنگى روز قيامت مى افتند و انسان وقتى احوال عالم برزخ و قيامت را ياد كند مواظب حركات و سكنات خود مى شود و به حول و قوه الهى متقى مى گردد و ثمره روزه گرفتن همين تقوا است .

آرى روزه دار نه تنها از خوردن و آشاميدن دست مى كشد بلكه با روزه تمرين مى كند و غيبت نكند، بهتان نبندد، با گرسنگى به ياد گرسنه ها، به ياد يتيمان باشد، مواظب زبان و گوش و چشم و ساير اعضاى بدن از محرمات الهى باشد و در يك كلمه با روزه گرفتن تمام وجودش را از گناه نگه دارد. (٢٣١)

از اين دروازه ، اينچنين انسان اعم از زن و مرد وارد خواهند شد.

گفتم : معذرت مى خواهم آيا منظور شما از (وارد خواهند شد) اين است كه هنوز كسى به آن بهشت وارد نشده است ؟

هدايت : كاملا درست گفتى دروازه ريان تا روز قيامت به روى كسى باز نخواهد شد و وقتى در بهشت ريان باز شد فقط روزه داران از امت پيامبر وارد خواهند شد. من كه داشتم به عظمت «بهشت ريان» فكر مى كردم شخصى مرا صدا مى زد و مى گفت :

برادر! حاج آقا! حاج آقا...

و من با پريشانى و ترس و لرز از خواب پريدم و گفتم :

چيه ! چيه

آن شخص گفت : شما اينجا خوابتان برده بود خواستم بيدارتان كنم با گريه گفتم :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عمر بگذشت به بيحاصلى و بوالهوسى  |  | اى پسر جام ميم ده كه به پيرى برسى  |
| چه شكرهاست درين شهر كه قانع شده اند  |  | شاهبازان طريقت بمقام مگسى  |
| دوش در خيل غلامان درش ميرفتم  |  | گفت اى عاشق بيچاره تو بارى چه كسى  |
| لمع البرق من الطور و آنست  |  | به فلعلى لك آت بشهاب قبس  |
| كاروان رفت و تو در خواب و بيابان در پيش  |  | وه كه بس بيخبر از غلغل چندين جرسى  |
| بال بگشا و صفير از شجر طوبى زن  |  | حيف باشد چو تو مرغى كه اسير قفسى  |
| تا چو مجمر نفسى دامن جانان گيرم  |  | جان نهاديم بر آتش ز پى خوش نفسى (٢٣٢)  |

ايكاش هيچوقت مرا بيدار نمى كردى ، من تازه به نعمتهاى الهى رسيده بودم ، تازه مى فهميدم حساب و كتاب چيست ؟ آخر چرا؟ چرا مرا بيدار كردى ؟

و حالا من فهميدم كه چرا به من مى گفتند: «به صفر برزخى مى روم» و من به ياد تعهدى افتادم كه هدايت از من گرفته بود و آن تعهد اين بود كه «بعد از آمدن از سفر مواظب خود باشم و با كسب توشه و انجام كارهاى نيكو و خدا پسند (٢٣٣)، خود را به كمال ابدى و رضوان الهى برسانم» و در همين جا، تصميم گرفتم ؛ از اين به بعد سراغ گناه و كارهاى ناپسند، كه قهر و غضب الهى را به همراه دارد؛ نروم و سعى خواهم كرد اعمال نيكو داشته باشم تا هنگام لقايش ، رو سفيد بوده و مشمول اين آيه شريفه باشم كه فرمود: «اى نفس قدسى مطمئن و دل آرام به ياد خداامروز به حضور پروردگارت باز آى كه تو خشنود به نعمتهاى ابدى و او راضى از توست ، باز آى و در صف بندگان خاص ‍ من در آى . (٢٣٤)»

به پايان آمد اين دفتر حكايت همچنان باقى است

و الحمد لله رب العالمين و العاقبه للمتقين و النار للعاصين و الملحدين .

## پى نوشت ها

۱ - سوره زلزال ، آيه ۸: فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره .

۲ - بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۷۳، روايت ۲۶، باب ۴۵: عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا، وزنوها قبل ان توزنوا و تجهز و اللعرض الاكبر.

۳ - مراجعه شود به كتاب معاد حضرت آيت الله مكارم شيرازى و همچنين كتاب عالم ارواح ، تاليف عطاء الله بيان الحق كه نمونه هايى از صحبتها و كيفيت زندگى مرده ها را در آن عالم و همچنين شادى و غم آنها مفصلا بحث كرده است .

۴ - تفسير الميزان ، ج ۲۰، ص ۱۵۸

۵ - حتى اذا جاء اءحدهم الموت قال رب ارجعون لعلى اءعمل صالحا فيما تركت كلا انها كلمه هو قائلها و من ورائهم برزخ الى يوم يبعثون .

۶ - الميزان ، ج ۱۵، ص ۶۷

۷ - زندگى جاويد يا حيات آخروى ، نوشته شهيد آيت الله مطهرى ، ص ۲۰، نشر صدرا، تاريخ نشر ۱۳۶۹.

۸ - سوره مومنون ، آيه ۱۰۰

۹ - تفسير قمى ، جلد ۲، ص ۹۳

۱۰ - منظور حضرت از بيان اينكه نه چيزى بر اعمال صالحشان افزوده مى شود اين است كه خودشان ديگر نمى توانند به عمل خود اضافه كنند چون آنجا ديگر عمل نيست و همانطور كه بعدا خواهد آمد با صدقه جاريه و يا اولاد صالح از جمله وسائط ازدياد عمل صالح محسوب مى شوند.

۱۱ - شرح نهج البلاغه بن ابى الحديد،، ج ۶، ص ۲۶۰، باب ۸۲: و اهل مده البقا الا اونه الفناء مع قرب الزيال و ازوف الانتقال ....

۱۲ - بحارالانوار، ج ۴، ص ۳، روايه ۴، باب ۱: الهمدانى عن على عن ابيه عن الهروى قال : قلت لعلى بن موسى الرضا عليه‌السلام يابن رسول الله فاخبرنى عن الجنه و النار اهما اليوم مخلوقتان ؟ فقال : نعم و ان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قد دخل الجنه و راى النار لما عرج به الى السماء.

۱۳ - تفسير قمى ، جلد ۲، ص ۹۳: قال الصادق عليه‌السلام : و الله ما اخاف عليكم الا البرزخ فاما اذا صار الامر الينافنحن اولى بكم .

۱۴ - مراجعه شود به جلد ۷۶ بحارالانوار مرحوم مجلسى و معاد مرحوم علامه طهرانى و معاد آيت الله مكارم شيرازى و ساير كتب روائى ....

۱۵ - دعوات رواندى ، ص ۲۵۹: قال اميرالمؤ منين على عليه‌السلام : زوروا موتاكم و سلموا عليهم فان لكم فيهم لعبره .

۱۶ - سوره بقره ، آيه ۲: ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين .

۱۷ - از غزليات حافظ، غزل ۳۵۳

۱۸ - سوره يس ، آيه ۱۷ «و ما علينا الا البلاغ المبين .»

۱۹ - سوره بقره ، آيه ۱۹۷: فان خير الزاد التوقى فاتقون يا اولى الالباب .

۲۰ - سوره بقره ۱۵۶.

۲۱ - بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۱، روايه ۲۰، باب ؛ ابن عباس و السدى .... قال : ثم خرج يوم الاربعاء معصوب الراس متكيا على على بيمنى يديه و على الفضل باليد الاخرى فصعد المنير فحمد الله و اثنى عليه ثم قال اما بعد ايها الناس فانه قد حان منى خفوق من بين اظهركم فمن كانت له عندى عده فلياتنى اعطه اياها و من كان له على دين فليخبرنى به فقام رجل فقال يا رسول الله ان لى عندك عده انى تزوجت فوعدتنى ان تعطينى ثلاثه اواقى فقال انحلها يا فضل ثم نزل فلما كان يوم الجمعه صعد المنبر فخطب ثم قال معاشر اصحابى اى نبى كنت لكم الم اجاهد بين اظهركم الى آخر ما اوردنا فى باب و فاته (صلى الله عليه وآله)

۲۲ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۴، روايت ۲۶، باب ۸:

عن سويد بن غفله عن على بن ابى طالب عليه‌السلام قال ابن آدم اذا كان فى آخر يوم من الدنيا و اول يوم من الاخره مثل له ماله و ولده و عمله فيلتفت الى ماله فيقول و الله انى كنت عليك لحريصا شحيحا فما عندك فيقول خذ منى كفنك فيلتفت الى ولده فيقول و الله انى كنت لكم محبا و انى عليكم لمحاميا فما ذا عندكم فيقولون نوديك الى حفرتك و نواريك فيها فيلتفت الى عمله فيقول و الله انى كنت فيك لزاهد و ان كنت على ثقيلا فما عندك فيقول انا قرينك فى قبرك و يوم نشرك حين اعرض انا و انت على ربك فان كان لله وليا اتاه اطيب الناس ريحا و احسنهم رياشا فيقول ابشر بروح و ريحان و جنه نعيم قدمت خير مقدم فيقول من انت فيقول انا عملك الصالح ارتحل من الدنيا الى الجنه و انه ليعرف غاسله و يناشد حامله ان يعجله فاذا ادخل قبره اتاه اثنان هما فتانا القبر يجزان اشعارهما و يبحثان الارض بانيابهما اصواتهما كالرعد العاصف و ابصارهما كالبرق الخاطف ثم يقولان من ربك و مادينك و من نبيك فيقول ربى الله و دينى الاسلام و نبيى محمد فيقولان ثبتك الله فيما تحب و ترضى و هو قول الله يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت فى الحيوه الدنيا و فى الاخره ثم يفسحان له فى قبره مد بصره ثم يفتحان له بابا الى الجنه ثم يقولان له نم قرير العين نوم الشاب الناعم فانه يقول الله اصحاب الجنه يومئذ خير مستقرا و احسن مقيلا و اما ان كان لربه عدوا فانه ياتيه اقبح من خلق الله رياشا و انتنهم ريحا فيقول ابشر بنزل من حميم و تصليه جحيم و انه ليعرف غاسله و يناشد حامله ان يحبسه فاذا ادخل فى قبره اتاه ممتحنا القبر فالقيا اكفانه ثم قالا له من ربك و ما دينك و من نبيك فيقول لا ادرى فيقولان لا دريت و لا هديت فيضربان يافوخه بمرزبه ضربه ما خلق الله من دابه الا تذعر لها ما خلا الثقلين ثم يفتح له باب الى النار ثم يقولان له نم بشر حال فانه الضيق مثل ما فيه القناه من الزج حتى ان دماغه ليخرج ما بين ظفره و لحمه و يسلط الله عيله حيات الارض و عقاربها و هوامها فتنهشه حتى يبعثه من قبره و انه ليتمنى قيام الساعه مما هو فيه من الشر.

۲۳ - عوالى اللئالى ، ج ۱، ص ۲۷۴: فى الحديث ان ابراهيم عليه‌السلام لقى ملكا فقال له من انت قال انا ملك الموت قال تستطيح ان ترينى الصوره التى تقبض بهار روح المومن قال نعم اعرض عنى فاعرض ‍ عنه فاذا هو شاب حسن الصوره حسن الثبات حسن الشمائل طيب الرائحه فقال يا ملك الموت لو لم يلق المومن الا حسن صورتك لكان حسبه ثم قال هل تستطيع ان ترينى الصوره التى تقبض بها روح الفاجر فقال لا تطيق فقال بلى قال فاعرض عنى فاعرض عنه ثم التفت فاذا هو رجل اسود قائم الشعر منتن الرائحه اسود الثياب يخرج من فيه و من مناخيره النيران و الدخان فغشى على ابراهيم ثم افاق و قد عاد ملك الموت الى حالته الاولى فقال يا ملك الموت لو لم يلق الفاجر الا صورتك هذه لكفته .

مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۲۹۰: قال ! البراء بن عازب خرجنا مع رسول الله (صلى الله عليه وآله) على جنازه رجل من الانصار فجلس رسول الله (صلى الله عليه وآله) على قبره منكسا راسه ثم قال اللهم انى اعوذ بك من عذاب القبر ثلاثا ثم قال ان المومن اذا كان فى كان اقبال من الاخره بعث الله له ملائكه كان وجوههم الشمس معهم حنوطه و كفنه فى جلسون مد بصره فاذا خرجت روحه صلى عليه كل ملك بين السماء و الارض و كل ملك فى السماء و فتحت له ابواب السماء فليس منها باب الا يحب ان تدخل روحه منه فاذا صعد بروحه قيل اى رب عبدك فلان فيقول ارجعوه فاروه ما اعددت له من النعيم فانى وعدته منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها نخرجكم تاره اخرى و انه ليسمع خفق نعالهم اذا ولوا مدبرين حتى يقال يا هذا من ربك و من نبيك و من امامك فيقول ربى الله و نبيى محمد و امامى على و يعد الائمه و احدا و احدا قال فينتهرانه انتهارا شديدا و هى آخر فتنه تعرض عليه فاذا قال ذلك نادى مناد صدقت و هى معنى قوله يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت ثم ياتيه آت حسن الوجه طيب الريح حسن الثياب فيقول ابشر برحمه من ربك و جنات فيها نعيم مقيم فيقول و انت بشرك الله بالخير بالجنه من انت فيقول انا عملك الصالح و الله ما علمتك الا سريعا فى طاعه الله تعالى بطيا عن معصيه الله فجزاك الله خيرا قال ثم ينادى منادان افرشواله من فراش الجنه و افتحواله بابا الى الجنه فيفرش له فرش من الجنه فيقول اللهم عجل قيام الساعه حتى ارجع الى اهلى و مالى و اما الكافر فبالعكس كما يلحق المومن من النعيم يلحقه من العذاب بشير عن بعض اصحابه عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال قلت له اصلحك الله من احب لقاء الله احب الله لقائه و من ابغض الله لقاء قال نعم قلت فو الله انا لنكره الموت فقال ليس ذاك حيث تذهب انما ذلك ذاك عند المعاينه ان المومن اذا راى ما يحب عاين الموت فليس شى ء احب اليه من ان يقدم على الله يتقدم و الله يحب لقائه و هو يحب لقاء الله حينئذ و اذا راى ما يكره فليس شى ء اليه ابغض اليه من لقاء اله عزوجل و الله عزوجل يبغض لقائه .

۲۴ - الفضائل ، ص ۸۷؛ اذ مرضت و بقيت فى مرضى اياما حتى انقضت من الدنيا مدتى و قرب موتى فاتانى عند ذلك شخص عظيم الخلقه فظيع المنظر فوقف مقابل وجهى لا الى السماء صاعدا و لا الى الارض نازلا فاشار الى بصرى فاعماه و الى سمعى فاصمه و الى لسانى فاخرسه فصرت لا ابصر و لا اسمع فعند ذلك بكى اهلى و اعوانى و ظهر خبرى الى اخوانى و جيرانى .

۲۵ - غزليان حافظ، غزل ۳۴

۲۶ - معانى الاخبار، ص ۲۸۹؛ قيل لعلى بن الحسين عليه‌السلام : ما الموت قال للمومن كنزع الثياب و سخه ، قمله و فك قيود و اغلال ثقيله و الاستبدال بافخر الثياب و اطيبها روائح و اوطا المراكب و آنس ‍ المنازل ....

۲۷ - روضه الوعظين ص ۱۹۸.

قال طاووس مررت بالحجر فاذا انا بشخص راكع و ساجد فتاملته فاذا هو على بن الحسين عليه‌السلام فقلت يا نفس رجل صالح من اهل بيت النبوه و الله لاغتنمن دعاه فجلعت ارقبه حتى فرغ من صلاته و رفع باطن كفيه الى السماء و جعل يقول الهى سيدى سيدى هذه يداى قد مددتهما اليك بالذنوب مملوه و عيناى بالرجاء ممدوده و حق لمن دعاك بالندم تذللا ان تجيبه بالكرم تفضلا سيدى ام اهل الشفاء خلقتنى فاطيل بكاى ام من اهل السعاده خلقتنى فابشر رجايى سيدى ابضرت المقامع خلقت اعضايى ام اشرب الحميم خلقت امعائى سيدى لو ان عبدا استطاع الهرب من مولاه لكنت اول الهاربين منك لكنى اعلم انى لا افرتك سيدى لو ان عذابى مما يزيد فى ملكك سالتك الصبر عليه غير انى اعلم انه لا يزيد فى ملكك طاعه المطيعين و لا ينقص منه معصيه العاصين سيدى ها انا و ما خطرب هب لى بفضلك و جللنى بسترك و اعف عن توبيخى بكرم وجهك الهى و سيدى ارحمنى مصروعا على الفراش تقلبنى ايدى احبتى و ارحمنى مطروحا على المغتسل يغسلنى صالح جيرتى و ارحمنى محمولا قد تناول الاقرباء باطراف جنارتى و ارحم فى ذلك البيت المظلم وحشتى و غربتى و وحدتى .

۲۸ - مستحب است مشيعين در پشت سر جنازه كلمات لا اله الا الله ، محمد رسول الله ، على ولى الله را بلند ذكر كنند تا اينكه جنازه را دفن كنند.

۲۹ - شعر از بابا طاهر عريان

۳۰ - سوره نحل ، آيه ۹۶: ما عندكم ينفد و ما عند الله باق .

۳۱ - سوره حجرات ، آيه ۱۳: يا ايها الناس انا خاقناكم من ذكر و اءنثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اءكرامكم عند الله اءتقيكم ان الله عليم خبير.

۳۲ - دعاى شريف كميل : كم من ثناء جميل لست اهلاله نشرت .

۳۳ - شرح نهج البلاغه بن ابى الحديد، ج ۱۸، باب ۱۰، ص ۱۰۷: خالطوا الناس مخالطه ان متم معها بكوا عليكم و ان عشتم حنوا اليكم .

۳۴ - اين كار هم از آداب تشيع مى باشد و مستحب مى باشد.

۳۵ - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۲۰، باب ۴۶۲، ص ۱۰: و قال عليه‌السلام : ما لابن آدم و الفخر، اوله نطفه و آخره جيفه ، لا يرزق نفسه و لا يدفع حتفه .

۳۶ - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۱، باب ۳، ص ۱۵۰: اما الذى فلق الحبه و برا النسمه لو لا حضور الحاضر و قيام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء الا يقاروا على كظه ظالم و لا سغب مظلوم لالقيت حبلها على غاربها و سقيت آخرها بكاس اولها و لالفيتم دنياكم هذه از هد عندى من عفطه عنز.

۳۷ - تلقين در اينجا به معناى القاء كلمات به خصوصى كه در روايات كيفيت آن بيان شده و طبق همان روايات مستحب است براى ميت القاء شود. براى توضيح بيشتر به رساله هاى علميه ، قسمت آداب دفن ميت مراجعه شود.

۳۸ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۶۴، روايت ۱۰۸، باب ۸؛ يدخل عليه فى قبره قعيدا القبر منكر و نكير فيلقى و نكير فيلقى فيه الروح الى حقوقه فيقعدانه فيسئلانه فيقولان له من ربك فيقول الله فيقولان و ما دينك فيقول الاسلام فيقولان و من نبيك فيقول محمد فيقولان و من امامك فيقول على فينادى مناد من السماء صدق عبدى افرشواله فى القبر من الجنه و البسوه من ثياب الجنه و افتحوا له فى قبره بابا الى الجنه حتى ياتينا و ما عندنا خير له ثم يقولان له نم نومه العروس نم نومه لا حلم فيها.

۳۹ - سوره مومنون ، آيه ۹۹ و ۱۰۰؛ حتى اذا جاء اءحدهم الموت قال رب ارجعون لعلى اءعمل صالحا فيما تركت .

۴۰ - فراضى از دعاى شريف كميل ، الهى و سيدى اتراك معذبى بنارك بعد توحيدك ... هيهات انت اكرم من ان تضيع من ربيته ...

۴۱ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۲، باب ۸، على بن حاتم عن على بن الحسين النحوى عن البرقى عن ابيه عن سليمان بن مقبل عن موسى بن جعفر عن ابيه (عليه السلام ) قال اذا مات المومن شيعه سبعون الف ملك الى قبره فاذا ادخل قبره اتاه منكر و نكير فيقعدانه و يقولان له من ربك و مادينك و من نبيك فيقول ربى الله و محمد نبيى و الاسلام دينى فيفسحان له فى قبره مد بصره .

۴۲ - بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۴، روايت ، باب ۱۱؛ قسمتى از خبر مربوط به سلمان فارسى : فقال يا عبدالله ابشر بالنعيم الدائم و الخير المقيم ثم انه اضجعنى و قال نم نومه العروس ثم انه فتح لى بابا من عند راسى الى الجنه و بابا من عند رجلى الى النار ثم قال يا عبدالله انظر الى ما صرت عليه من الجنه و النعيم و الى ما نجوت منه من نار الحجيم ثم سد الباب الذى من عند رجلى و ابقى الباب الذى من عند راسى مفتوحا الى الجنه فجعل يدخل على من روح الجنه و نعيمها و اوسع لحدى مد البصر و اسرج لى سراجا اضوا من الشمس و القمر و مضى عنى فهذه صفتى و حديثى و ما لقيته من شده الاهوال .

۴۳ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۵۷، روايه ۹۱، باب ۸: العده عن سهل عن ابن محبوب عن اسحاق بن عمار عن ابى الحسن الاول عليه‌السلام قال : سالته عن الميت يزور اهله قال : نعم فقلت : فى كم يزور قال : فى الجمعه و فى الشهر و فى السنه على قدر منزله ....

۴۴ - علل الشرايع ، ص ۲۱۸، فقد عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انه قال فى تفسير قوله تعالى «وقفوهم انهم مسئولون» انه لا يجاوز قدما عبد حتى يسال عن اربع شبابه فيما الاه و عن عمره فيما افناه و عن ماله من اين جمعه و فيما انفقه و عن حبنا اهل البيت .

۴۵ - بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۵۶، روايت ۱۳، باب ۲؛ عن ابراهيم بن شعيب قال قلت لابى عبدالله عليه السلام ان ابى ق ۶كبر جدا و ضعف و نحن نحمله ۱۵۱را۶الحاجه فقال ان استطعت ان تلى ذلك فافعل و لقمه بيدك فانه جندلك غدا.

۴۶ - شرح نهج البلاغه ابن الحديد، ج ۲، باب ۴۲، ص ۳۱۸؛ قال على عليه‌السلام : اليوم عمل و لا حساب و غدا يوم حساب و لا عمل .

۴۷ - انسان بعد از مردن پدر و مادر نبايد اونها را فراموش كند.

۴۸ - الامالى للشيخ الصدوق ، ص ۱۶۹ عن ابى عبد الله عليه‌السلام قال : خصال ينتفع بها المومن من بعد موته ، ولد صالح يستغفر له و مصحف يقرء منه و قليب يحقره و غرس يغرسه و صدقه ماء يجريه و سنه حسنه يوخذ بها بعده .

۴۹ - در مورد اهوال قبر و سختى آن در روايت سلمان آمده كه ميت به سلمان گفت : و ما لقيته من شده الاهوال و انا اشهد ان مراره الموت فى حلقى الى يوم القيامه فراقب الله ايها السائل خوفا من وقفه المسائل و خف من هول المطلع و ما قد ذكرته لك هذا الذى لقيته و انا من الصالحين دعوات راوندى صحفه ۲۴۳ قال : ابو جعفر عليه‌السلام من ادمن قراء حم الزخرف لمنه الله فى قبره من هوام الارض و من ضمه القبر

و قال ابو عبدالله عليه السلام : من قرا سوره ن فى فريضه او ناقله اعاذه الله من ضمه القبر.

۵۰ - قلت ان سعدا قد اصابته ضمه قال فقال نعم انه كان فى خلقه مع اهله سوء.

۵۱ - قبلا روايت مربوط به ولد صالح از امام صادق عليه‌السلام نقل شد.

۵۲ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۶۸، روايه ۱۲۰، باب ۸: عده من اصحابنا عن سهل بن زياد عن عبد الرحمن بن ابى نجران عن مثنى الحناط عن ابى بصير قال قال ابو عبدالله عليه‌السلام ان ارواح المومنين لفى شجره من الجنه ياكلون من طعامها و يشربون من شرابها و يقولون ربنا اقم لنا الساعه وانجز لنا ما و عدتنا و الحق آخرنا باولنا.

۵۳ - لازم به ذكر است در اين قسمت نقل ؛ معراج پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به استحضار مى رسد كه ما در ذيل هر قسمت روايت مربوطه را از فرمايش آن حضرت در پاروقى خواهيم آورد و آدرس آن فراضها را در ابتدا اولين مورد ذكر مى كنيم و در جاهاى ديگر كه به اين روايت استناد كرديم فقط قسمتى از روايت را كه محل بحثمان هست مى آورديم و با عبارت (همو) بسنده مى كنيم .

۵۴ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۰۹، روايه ۷۵؛ باب ۲۴: الوراق عن الاسدى عن سهل عن عبد العظيم الحسنى عن محمد بن على عن ابيه الرضا عن آبائه عن اميرالمؤ منين صلوات الله عليهم اجمعين قال دخلت انا و فاطمه على رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فوجدته يبكى بكاء شديد افقلت فداك ابى و امى يا رسول الله ما الذى ابكاك فقال يا على ليله اسرى بى الى السماء رايت نساء من امتى فى عذاب شديد فانكرت شانهن فبكيت لما رايت من شده عذابهن ... و رايت امراه معلقه بشعرها يغلى دماغ راسها... فقال يا بنتى اما المعلقه بشعرها فانها كانت لا تغطى شعرها من الرجال ....

۵۵ - سوره احزاب ، آيه ۵۹: يا اءيها النبى قل لازوجك وبناتك و نساء المومنين يدنين عليهن من جلابيبهن ذلك اءدنى اءن يعرفن فلايوذين و كان الله غفورا رحيما. لازم به توضيح است حدود حجاب در رساله هاى عمليه آمده است ، علاقمندان به كتب فقهى مراجعه نمايند و يا يا از اهل خبره استفتاء نمايند. ۵۶ - سوره نور آيه ۳۱: و قل للمومنات يغضضن من اءبصارهن و يحفظن فروجهن و لا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها و ليضربن بخمرهن على جيوبهن و لا يبدين زينتهن الا لبعولتهن او ابائهن او اباء بعولتهن او ابنائهن او ابناء بعولتهن او اخوانهن او بنى اخوانهن او بنى اخوانهن او بنى نسائهن او ما ملكت ايمانهن او التابعين غير اولى الاربه من الرجال او الطفل الذين لم يظهروا على عورات النساء و لا يضربن باءرجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن و توبوا الى الله جميعا اءيها المومنون لعلكم تفلحون .

۵۷ - سوره نور آيه ۳۱: و قل للمومنات يغضضن من اءبصارهن و يحفظن فروجهن و لا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها و ليضربن بخمرهن على جيوبهن و لا يبدين زينتهن الا لبعولتهن او ابائهن او اباء بعولتهن او ابنائهن او ابناء بعولتهن او اخوانهن او بنى اخوانهن او بنى اخوانهن او بنى نسائهن او ما ملكت ايمانهن او التابعين غير اولى الاربه من الرجال او الطفل الذين لم يظهروا على عورات النساء و لا يضربن باءرجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن و توبوا الى الله جميعا اءيها المومنون لعلكم تفلحون .

۵۸ - سوره بقره ، آيه ۲۲۲؛ ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين

۵۹ - همو... و رايت امراه معلقه بلسانها و الحميم يصب فى حلقها... و اما المعلقه بلسهانها فانها كانت توذى زوجلها...

۶۰ - بحارالانوار، ج ۱۰۳، (ص) ۲۵۲، روايت ۵۵، باب ۴: عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال ملعونه ملعونه امراه توذى زوجها و تغمه و سعيده سعيده امراه تكرم زوجها و لا توذيه و تطيعه فى جمع احواله .

۶۱ - بحارالانوار، ج ۱۰۳، (ص) ۲۵۲، روايت ۵۵، باب ۴:... رايت امراه معلقه بثديها... اما المعلقه بثديها فانها كانت تمتنع من فراش ‍ زوجها...

۶۲ - همو... و اما المعلقه بر جليها فانها كانت تخرج من بيتها بغير اذن زوجها...

۶۳ - يس ، آيه ۶۰: يعنى اى فرزندان آدم ايا با شما عهد نبستم اينكه شيطان را پرستش نكنيد او به درستى كه او با شما دشمنى آشكار دارد.

۶۴ - بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۷، روايه ۲، باب ۵: فيما اوصى به البنى ص عليالا تخرج من بيت زوجها الا باذنه فان خرجت بغير اذنه لعنها الله و جبرئيل و ميكائيل و لا تعطى من بيت زوجها شيئا الا باذنه .

۶۵ - بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۷، روايه ۲، باب ۵؛... و رايت امراه تاكل لحم جسدها و النار توقد... و اما التى كانت تاكل لحم جسدها فانها كانت تزين بدنها للناس .

۶۶ - بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۰، روايت ۴۶، باب ۳۳، نسخه بيروت : عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال النظر سهم من سهام ابليس مسموم و كم من نظره اورثت حشره طويله .

۶۷ - بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۰، روايت ۴۶، باب ۳۳، نسخه بيروت :.. و رايت امراه قد شد رجلاها الى يديها و قد سلط عليها الحيات و العقارب ... و اما التى شدت يداها الى رجليها و سلط عليها الحيات و العقارب قانها كانت قذره الوضوء قذره الثبات و كانت لا تغتسل من الجنابه و الحيض و لا تتظف و كانت تستهين بالصلاه .

۶۸ - بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۲۹۱، روايت ۷۲، باب ۸۹، نسخه بيروت : قال النبى ص : النظافه من الايمان و الايمان مع صاحبه فى الجنه .

۶۹ - بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۰۲، روايت ۱، نسخه بيروت : قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم الصلوه عماد الدين فمن ترك صلوته متعمدا فقد هدم دينه و من ترك اوقانها يدخل الويل و الويل واد فى جهنم .

و در ادامه اين روايت مى فرمايد: حافظوا على الصلوات فان الله تبارك و تعالى اذا كان يوم القيامه ياتى بالعبد فاول شى ء يساله عنه الصوله فان جاء بها تامه و الا زخ فى النار.

۷۰ - بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۰۲، روايت ۱، نسخه بيروت :... و رايت اماره صماء عمياء خرساء فى تابوت من نار يخرج دماغ راسها من منخرها و بدنها متقطع من الجذام و البرص ...

۷۱ - بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۲۵۲، روايت ۴۷، باب ۱۶؛ عن ابى عبد الله عليه‌السلام قال لا ايمان لمن لا امانه له .

۷۲ - همو... و رايت امراره تقطع لحم جسدها من مقدمها و موخرها بمقاريض من نار... و اما التى تقرض لحمها بالمقاريض فانها تعرض ‍ نفسها على الرجال .

۷۳ - سوره بقره ، آيه ۱۹۵: لا تلقوا بايديكم الى التهلكه .

۷۴ - سوره بقره ، آيه ۱۶۰: الا الذين تابوا و اءصلحوا و بينوا فاوليك اتوب عليهم و اءنا التواب الرحيم .

۷۵ - سوره ق ، آيه ۱۶: و نحن اءقرب اليه من حبل الوريد.

۷۶ - سوره يس ، آيه ۶۰: اءلم اءعهد اليكم يا بنى آدم اءن لا تعبدوا الشيطااء انه لكم عدو مبين .

۷۷ - سوره يس ، آيه ۶۰: ...و رايت امراه يحرق وجهها و يداها و هى تاكل امعاء... و اما التى كانت تحرق وجهها و بدنها و هى تاكل امعاءها فانها كانت قواده .

۷۸ - سوره مائده ، آيه ۳۲: انه من قتل نفسا بغير نفس اءو فساد فى الارض فكانما قتل الناس جميعا.

۷۹ - سوره المدثر، آيه ۳۸: «كل نفس بما كسبت رهينه».

۸۰ - سوره المدثر، آيه ۳۸: ...و رايت امراه راسها راس خنزير و بدنها بدن الحمار و عليها الف الف لون من العذاب ... و اما التى كان راسها راس ‍ خنزير و بدنها بدن الحمار فانها كانت نمامه كذابه .

۸۱ - كشف الغمه ، ص ۴۱

۸۲ - كشف الغمه ، ص ۴۱

۸۳ - همو ...و اما التى كانت على صوره الكلب و النار تدخل فى دبرها و تخرج من فيها فانها كانت قينه نواحه حاسده .

۸۴ - سوره بقره ، آيه ۲۴: اتقوا النار التى وقودها الناس و الحجاره .

۸۵ - سوره الرحمن ، آيه ۴۱: «يعرف المجرمون بسيماهم».

۸۶ - سوره كهف ، آيه ۲۹: انا اءعتدنا للظالمين نارا احاط بهم سرداقها و ان يستغيثوا يغاثوا بماء كالمهل يشوى الوجود بئس الشراب و سائت مرتفقا.

۸۷ - سوره غافر، آيه ۴۹: و قال الذين فى النار لخزنه جهنم اءدعوا ربكم يخفف عنا يوما من العذاب .

۸۸ - سوره نباء، آيه ۷۸: «فذوقوا فلن نزيدكم الا عذابا.»

۸۹ - سوره نحريم ، آيه ۶: يا اءيها الذين امنوا قوا اءنفسكم و اءهليكم نارا وقودها الناس و الحجاره ... يعنى اى كسانى كه ايمان آورديد خود و اهلتان را از آتش جهنم نگه داريد، آتشى كه مردم و بتها بر افروختند.

۹۰ - سوره حج ، آيه ۴۷: يستعجلونك بالعذاب و لن يخلف الله وعده و ان يوما عند ركب كاءلف سنه مما تعدون .

۹۱ - سوره احزاب ، آيه ۶۸: ربنا اتهم ضعفين من العذاب و العنهم لعنا كبيرا.

۹۲ - سوره مومنون ، آيه ۱۰۰: «كلا انها كلمه هو قائلها...»

۹۳ - سوره اعراف ، آيه ۷۱: «فانتظروا انى معكم من المنتظرين .»

۹۴ - سوره بقره ، آيه ۷۵: و قد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه و هم يعلمون .

۹۵ - بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۳۳، روايه ۹ باب ۱۳: الهمدانى و المكتب و الوراق جميعا عن على بن ابراهيم قال حدثنى ياسر الخادم لما رجع من خراسان بعد وفاه ابى الحسن الرضا عليه‌السلام بطوس ‍ باخباره كلها قال على بن ابراهيم و حدثنى الريان بن الصلت و كان من رجال الحسن بن سهل و حدثنى ابى عن محمد بن عرفه و صالح بن سعيد الراشديين كل هولاء حدثوا باخبار ابى الحسن عليه‌السلام ... فلما حضر العيد بعث المامون الى الرضا يساله ان يركب و يحضر العيد و يخطب لتطمئن قلوب الناس و يعرفوا فسله و تقر قلوبهم على هذه الدوله المباركه فبعث اليه الرضا عليه‌السلام و قال قد علمت ما كان بينى و بينك من الشروط فى دخولى فى هذا الامر فقال المامون انما اريد بهذا ان يرسخ فى قلوب العامه و الجند و الشاكريه هذا الامر فتطمئن قلوبهم و بفروا بما فضلك الله تعالى به فلم يزل يراده الكلام فى ذلك فلما الح عليه قال يا اميرالمؤ منين ان اعفيتنى من ذلك فهو احب الى و ان لم تعفنى خرجت كما كان يخرج رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و كما خرج اميرالمؤ منين على بن ابى طالب قال المامون اخرج كما تحب و امر المامون القواد و الناس ان

يبكروا الى باب ابى الحسن عليه‌السلام فقعد الناس لابى الحسن عليه‌السلام فى الطرفات و السطوح من الرجال و النساء و الصبيان و اجتمع القواد على باب الرضا عليه‌السلام فلما طلعت الشمس قام الرضا عليه‌السلام فاغتسل و تعمم بعمامه بيضاء من قطن و القى طرفا منه على صدره و طرفا بين كتفيه و تشمر ثم قال لجميع مواليه افعلوا مثل ما فعلت ثم اخذ بيده عكازه و خرج و نحن بين يديه و هو حاف قد شمر سراويله الى نصف الساق و عليه ثياب مشمره فلما قام و مشينا بين يديه رفع راسه الى السماء و كبر اربع تكبيرات فخيل الينا ان الهواء و الحيطان تجاوبه و القواد و الناس على الباب قد تزينوا و لبسوا السلاح و تهيوا باحسن هيئه فلما طلعنا عليهم بهذه الصوره حفاه قد تشمرنا و طلع الرضا وقف وقفه على الباب و قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر على ما هدانا الله اكبر على ما رزقنا من بهيمه الانعام و الحمد لله على ما ابلانا و رفع بذلك صوته و رفعنا اصوتنا فتز عزعت مرو من البكاء و الصياح فقالها ثلاث مرات فسقط القواد عن دوابهم و رموا بخفافهم لما نظروا الى ابى الحسن عليه‌السلام و صارت مرو ضجه و احده و لم يتمالك الناس من البكاء و الضجه فكان ابو الحسن عليه‌السلام يمشى و يقف فى كل عشره خطوات وقفه يكبر الله اربع مرات فيتخيل الينا ان السماء و الارض و الحيطان تجاوبه و بلغ المامون ذلك فقال له الفضل بن سهل ذو الرئاستين يا اميرالمؤ منين ان بلغ الرضا المصلى على هذا السبيل افتتن به الناس فالراى ان تساله ان يرجع فبعث اليه المامون فساله الرجوع فدعا ابو الحسن عليه‌السلام بخفه فلبسه و رجع .

۹۶ - مثل حضرت اما موسى بن جعفر و حضرت جواد و امام هادى و امام حسن عسگرى عليه‌السلام .

۹۷ - سوره اعراف ،، ۱۶۲: فبدل الذين ظلموا منهم قولا غير الذى قيل لهم .

۹۸ - كما اينكه در مورد امام حسين عليه‌السلام و زيد بن على اين كار را كردند.

۹۹ - عيون اخبار الرضا عليه‌السلام ، ج ۲، ص ۲۳۵: ابراهيم ابى الهمدانى قال سمعت الرضا عليه‌السلام يقول : من اعان ظالما فهو ظالم و همچنين در ورايتى پيامبر اكرم فرمود: و من تولى خصومه ظالم او اعانه عليها نزل به ملك الموت بالبشرى بلعنه الله و نار جهنم خالدا فيها و بئس المصير و من خف لسلطان جابر فى حاجه كان فرينه فى النار و من دل سلطانا على الجور قرن مع هامان و كان هو و السلطان من اشد اهل النار عذابا.

وسائل السعيه ، ج ۱۲، ص ۱۳۱: و در روايتى ديگر ورام بن ابى فراس فى كتابه قال قال عليه‌السلام : اذا كان يوم القيامه نادى مناد اين الظلمه و اعوان الظلمه و اشباه الظلمه حتى من برى لهم قلما و لاق لهم دواه قال فيجتمعون فى تابوت من حديد ثم يرمى بهم فى جهنم .

۱۰۰ - حب الدنيا راس كل خطيئه .

۱۰۱ - امالى الشيخ الصدوق ، ۵۲۱: يا عيس اعقل و تفكر و انظر فى نواحى الارض كيف كان عاقبه الظالمين .

۱۰۲ - امالى الشيخ الصدوق ، ص ۵۲۱: يا عيسى كل وصيتى نصيحه لك و كل قولى حق و انا الحق المبين و حقا اقول لان انت عصيتنى بعد ان انباتك مالك من دونى ولى و لانصير.

۱۰۳ - نهج البالاغه ابن ابى الحديد، ج ۶، ص ۲۳۳: قيل لعلى بن الحسين عليه‌السلام من اعظم الناس خطرا؟ قال من لم ير الدنيا لنفسه خطرا.

۱۰۴ - ارشاد القلوب ، ص ۷۶: قال الحسن عليه‌السلام : من دعا لظالم بالبقاء فقد احب ان يعصى اله .

و در كتاب وسايل الشيعه ، ج ۱۲، ص ۱۳۱ روايتى است كه ابا صفوان از امام ابى الحسن اول نقل مى كند قال : دخلت على ابى الحسن الاول فقال لى ابا صوفان كل شى ء منك حسن جميل ما خلا شيئا واحد قلت جعلت فداك اى شى ء قال اكراوك جمالك من هذا الرجل يعنى هارون قلت و الله ما اكريت اشرا و لا بطرا و لا للصيد و لا للهور و لكنى الكريته لهذا الطريق يعنى مكه و لا اتولاه بنفسى و لكنى ابع معه غلمانى فقال لى يا صفوان ايقع كراوك عليهم قلت نعم جعلت فداك قال فقال لى اتحب بقاء هم حتى يخرج كرواك فقلت نعم قال من احب بقاءهم فهو منهم و من كان منهم ورد النار....

۱۰۵ - مجموعه ورام ، ج ۲، ص ۲۳۳: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : من مشى مع ظالم ليعينه فقد خرج من الاسلام ...

۱۰۶ - سوره اعراف ، آيه ۳۸: قال ادخلوا فى اءمم قد خلت من قبلكم من الجن و الانس فى النار كلما دخلت امه لعنت اءختها حتى اذا اداركوا فيها جميعا قالت اخراهم لاولاهم ربنا هولاء اضلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار قال لكل ضعف و لكن لا تعلمون .

۱۰۷ - سوره تحريم ، آيه ۶: قوا اءنفسكم و اءهليكم نارا وقودها الناس و الحجاره عليها ملائكه غلاظ شداد لا يعصون الله ما اءمرهم و يفعلون ما ياءمرون .

۱۰۸ - سوره ق . آيه ۳۰: يوم نقول لجهنم هل امتلات و تقول هل من مزيد.

۱۰۹ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۳۹، روايه ۵۹ باب نهم : ثم مضيت فاذا انا باقوام يريد احدهم ان يقوم فلا يقدر من عظم بطنه فقلت من هولاء يا جبرئيل قال هولاء الذين ياكلون الربالا يقومون الا كما يقوم الذى يتخبطه الشيطان من المس و اذا هم بسبيل آل فرعون يعرضون على النار غدوا و عشيا يقولون ربنا متى تقوم الساعه .

۱۱۰ - سوره آل عمران ، آيه ۱۳۰: يا ايها الذين آمنوا لا تاكلوا الربا اءضعافا مضاعفه و اتقوا الله لعلكم تفلحون .

۱۱۱ - خصال ، ص ۵۸۳: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فى وصيته له ... يا على درهم ربا اعظم من سبعين زنيه .

۱۱۲ - بحارالانوار، ج ۱۸،س ۳۲۴، روايت ۳۴، باب ۳؛... لا يقومون الا كما يقوم الذى يتخبطه الشيطان من المس و اذا هم بسبيل آل فرعون يعرضون على النار غدوا و عشيا يقولون ربنا متى تقوم الساعه .

۱۱۳ - سوره بقره ، آيه ۲۷۵: قالوا انما البيع مثل الربوا و اءحل الله البيع و حرم الربوا فمن جاءه موعظه من ربه فانتهى فله ما سلف و اءمره الى الله و من عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون .

۱۱۴ - بحار، ج ۷۹، ص ۱۳۱، روايه ۲۰، باب ۸۶؛ فى روايه ابى الجارود عن ابى جعفر عليه‌السلام قال حق على الله ان يسقى من شرب الخمر مما يخرج من فروج المومسات و المومسات الزوانى يخرج من فروجهن صديد و الصديد قيح و دم غليظ مختلط يوذى اهل النار حره و نتنه .

۱۱۵ - بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۳۲۸، روايه ۱، باب ۶۷؛ قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : من ملا عينه من حرام ملا الله عينه يوم القيامه من النار الا ان يتوب .

۱۱۶ - سوره مومنين ، آيه ۵؛ قل للمومنين يغضوا من البصارهم و يحفظوا فروجهم ذلك اءزكى لهم ان الله خبير بما يصنعون و قل للمومنات يغضضن من اءبصارهن ...

۱۱۷ - سوره اسراء، آيه ۱۵۲: لا تقربوا الزنا انه كان فاحشه و ساء سبيلا.

۱۱۸ - بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۱۳، روايه ۱۱۶، باب ۸، قال النبى : و من صافح امراه حراما جاء يوم القيامه مغلولا ثم يومر به الى النار.

۱۱۹ - بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۱۳، روايه ۱۱۶، باب ۸، قال النبى : و من صافح امراه حراما جاء يوم القيامه مغلولا ثم يومر به الى النار.

۱۲۰ - بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۷، روايت ۲۸، باب ۲۳؛ عن الصادق عليه‌السلام : قال من نطر الى امراه فرفع بصره الى السماء او غمض ‍ بصره لم يرتد اليه بصره حتى يزوجه الله من الحور العين .

۱۲۱ - سيئاتهم حسنات و كان الله غفورا رحيما

۱۲۲ - شرح نهج البلاغه الحديد، ج ۱۹، باب ۳۸۹، ص ۳۲۴؛ قال على عليه السلام : احذر ان يراك الله عند معصيته و ييفقدك عند طاعته فتكون من الخاسرين و اذا قويت فاقو على طاعه الله و اذا ضعف فاضعف عن معصيه الله .

۱۲۳ - بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۰۳، روايه ۶۰، باب ۱۵؛ عن النبى صلى الله عليه و آله قال من عرضت له فاحشه او شهوه فاجتنبها من مخافه الله عزوجل حرم الله عليه النار و آمنه من الفزع الاكبر.

۱۲۴ - خدايا مرا به اندزه يك چشم بهم زدن به حال خودم وا مگذار.

۱۲۵ - بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۱۳، روايه ۱۱۶، باب ۸، عن ابن عباس ‍ عن النبى صلى الله عليه و آله قال من نكح امراه حراما فى دبرها او رجلا او علاما حشره الله يوم القيامه انتن من لجيفه تتاذى به الناس حتى يدخل جهنم و لا يقبل الله منه صرفا و لا عدلا و احبط الله عمله و يدعه فى تابوت مشدود بمسامير من حديد و يضرب عليه فى التابوت بصفائح حتى يشتبك فى تلك المسامير فلو وضع عرق من عروقه على اربعمائه امه لماتوا جميعا و هو اشد الناس عذابا.

۱۲۶ - بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۶۷، روايت ۲۱، قال ابو عبدالله عليه السلام قال اميرالمؤ منين ص : اللواط ما دون الدبر و هو لواط و الدبر هو الكفر.

۱۲۷ - بحارالانوار، ج ، ص ۷۲، روايه ، باب ۷۱، قال النبى صلى الله عليه و آله من قبل غلاما من شهوه الجمه الله يوم القيامه بلجام من نار.

۱۲۸ - بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۲۳۰، روايه ۱۰، باب ۹۷، ابوالقاسم الكوفى و القاضى النعمان فى كتابيهما قالا رفع الى عمران عبدا قتل مولاه فامر بقتله فدعاه على عليه السلام فقال له اقتلت مولاك قال نعم قال فلم قتلته قال غلبنى على نفسى و اتانى فى ذاتى فقال لاولياء المقتول ادفنتم وليكم قالوا نعم قال و متى دفنتموه قالوا الساعه قال لعمر اجبس هذا الغلام فلا تحدث فيه حدثا حتى تمر ثلاثه ايام ثم قل لاولياء المقتول اذا مضت ثلاثه ايام فاحضرونا فلما مضت ثلاثه ايام حضروا فاخذ على عليه السلام بيد عمر و حرجوا ثم وقف على قبر الرجل المقتول فقال على عليه السلام لاوليائه هذا قبر صاحبكم قالوا نعم قال احفروا فحفروا حتى انتهوا الى اللحد فقال عليه السلام اخرجوا ميتكم فنظروا الى اكفانه فى اللحد ولم يجدوه فاخبره بذلك فقال على عليه السلام الله اكبر الله اكبر و الله ما كذبت و لا كذبت سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يقول من يعمل من امتى عمل قوم لوط ثم يموت على ذلك فهو موجل الى ان يوضع فى لحده فاذا وضع فيه لم يمكث اكثر من ثلاث حتى تقذفه الارض الى جمله قوم لوط المهلكين فيحشر معهم .

۱۲۹ - بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۷۱، روايه ۲۲، باب ۷۱، من لاط بغلام فعقوبته اءن يحرق بالنار او يهدم عليه حائط او يضرت بالسيف و لا تحل له اخته فى التزويج ابدا و لا ابنته و يصلب يوم القيامه على شفير جهنم حتى يفرع الله من حساب الخلائق ثم يلقيه فى النار فيعذبه بطبق من طبقه منه حتى يوده الى اسفلها فلا يخرج منها ابدا.

۱۳۰ - سوره بقره ، آيه ۸۱: بلى من كسب سيئه و احاطت و خطيئته فاوليك اصحاب النار هم فيها خالدون .

۱۳۱ - سوره ملك ، آيه ۱۰: و قالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فى اصحاب السعير.

۱۳۲ - سوره نبا، آيه ۴و ۵: «كلا سيعلمون ثم كلا سيعلمون»

۱۳۳ - جامع الاخبار، ص ۱۵۱: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من شرب الخمر فى الدنيا سقاه الله عزوجل من سم العقارب شربه يتساقط لحم و جهه فى الاناء قبل ان يشربها فاذا شربها تفسخ لحمه و جلده كالجيفه يتاتى به اهل الجميع

۱۳۴ - شاربها و عاصرها و معتصرها فى النار و بايعها و متبايعها و حاملها و المحمول اليه و آكل ثمنها سواء فى عارها و اثمها.

۱۳۵ - سوره مائده ، آيه ۹۰، ۹۱: يا ايها الذين امنوا انما الخم و المسير و الانصاب و الازلام رحبس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون ...

۱۳۶ - سوره مائده ، آيه ۹۴: يا ايها الذين امنوا ليبلونكم الله بشى من الصيد تناله ايديكم و رماحكم ليعلم الله من يخافه بالغيب ....

سوره الانبياء، آيه ۴۹: الذين يخشون ربهم بالغيب و هم من الساعه مشفقون .

۱۳۷ - بحارالانوار، ج ۷۹، سص ۱۴۸، روايه ۸۶، باب ۸۶: و قال صلى الله عليه و آله شارب الخمر كعابد الوثن .

۱۳۸ - بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۴۸، روايه ۶۳، باب ۸۶: و قال صلى الله عليه و آله من كان فى قبله آيه من القرآن او حرف فصب عليها الخمر يوم القيامه يخاصمه القرآن و قال صلى الله عليه و آله الخمرام الخبائث و قال صلى الله عليه و آله جمع الشر كله فى بيت و جعل مفتاحه شرب الخمر.

۱۳۹ - بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۴۸، روايه ۶۳، باب ۸۶: عنه عليه‌السلام انه قال العبد اذا شرب شربه ميكائيل و اسرافيل و جميع الملائكه و فى الثالثه تبرء منه جميع الانبياء و الائمه و فى الرابعه تبرء منه الجبار جل جلاله و الخامس قوله عزوجل و اما الذين فسقوا فماواهم النار كلما ارادوان يخرجوا منها اعيدوا فيها و قيل لهم ذوقوا عذاب النار التى كنتم بها تكذبون .

۱۴۰ - سوره نوح ، ۱: انما ارسلنا نوحا الى قومه ان انذر قومك من قبل ان ياتيهم عذاب اليم .

۱۴۱ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۳۹، روايه ۵۹، باب ۸: فى الخبر الطويل فى المعراج عن ابى عبد الله عليه‌السلام الى ان قال فاذا انا بقوم بين ايديهم موائد من لحم طيب و لحم خبيث و هم ياكلون الخبيث و يدعون الطيب فسالت جبرئيل من هولاء فقال ياكلون الحرام و يدعون الحلال من امتك .

۱۴۲ - و قسم بينهم معايشهم .

۱۴۳ - بجار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۲، روايه ۲۹، باب ۱۶، نسخه بيروت : عن النبى ص قال : من اكل لقمه حرام لم تقبل له صلوه اربعين ليله و لم تستجب له دعوه اربعين صباحا و كل لحم ينبته الحرام فالنار اولى به و ان لقمه الواحده تبنت اللحم . و قال من وقى شر لقلقه و قبقبه و ذبذبه فقد و جب له الجنه و اللقلق اللسان و القبقب البطن و الذبذب الفرج .

۱۴۴ - بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۲، روايت ۱۶، باب ۲۴: روى على بن اسباط عن ابى عبد الله عليه‌السلام قال من سره ان يستجاب دعاوه فيطيب كسبه و قال عليه‌السلام ترك لقمه حرام احب الى الله تعالى من صلوه الفى ركعه تطوعا.

۱۴۵ - سوره زلزل ، آيه ۷و ۸: فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره .

۱۴۶ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۳۹، روايت ۵۹، باب ۸ نسخه تهران : قال ثم مررت باقوام لهم مشافر الابل يقرض اللحم من اجسامهم و يلقى فى افواههم فقلت من هولاء يا جبرئيل فقال هم الهمازون المازون .

۱۴۷ - سوره همزه ، آيه ۲: «ويل لكل همزه لمزه»

۱۴۸ - كتاب ثواب الاعمال ، ص ۲۶۹: زيدين على عن آبائه عليه‌السلام قال قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يجى ء يوم القيامه ذو الوجيهن دالعا لسانه فى فقاه آخر من قدامه يتلهب نارا حتى يلبها جسد ثم يقال له هذا الذى كان فى الدنيا ذا الوجهين و لسانين يعرف بذلك يوم القيامه ...

۱۴۹ - ثواب الاعمال ، ص ۲۶۹: عن ابى جعفر عليه‌السلام قال : بئس ‍ العبد عبدايكون ذا الوجهين و ذا لسانين يطرى اخاه شاهدا و ياكله غائبا ان اعطى حسده و ان ابتلى خذله .

۱۵۰ - ثم مضيت فاذا باقوام يقذف بالنار فى افواههم فتخرج من ادبارهم فقلت من هولاء قال هولاء الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما انما ياكلون فى بطونهم نارا و سيصلون سعيرا.

۱۵۱ - البحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰، روايه ۳۳، ۳۲: عن ابى الجاورد عن ابى جعفر قال قال رسوال الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

يبعث ناس عن قبورهم يوم القيامه تاجج افواهم نارا فقيل له يا رسول الله من هولاء قال الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما انما ياكلون فى بطونهم نارا و سيطلون سعيرا.

۱۵۲ - نساء، آيه ۱۰، ان الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما انما ياكلون فى بطونهم نارا و سيطون سعيرا.

۱۵۳ - سوره مائده ، آيه ۶۲، و ترى كثير منهم يسارعون فى الاثم و العدوان و اءكلهم و السحت لبئس ما كانوا يعلمون .

۱۵۴ - جامع الاخبار، ص ۱۵۶، و روى عن الرضا عليه‌السلام انه قال حدثنى ابى عن على بن ابى طالب عليه‌السلام فى قول الله تعالى اكالون للسحت قال هو الرجل يقضى لاخيه الحاجه ثم يقبل هديته .

۱۵۵ - جامع الاخبار، ص ۱۵۶: و قال عليه‌السلام : الراشى و المرتشى و الماشى بينهما ملعونون .

۱۵۶ - جامع الاخبار، ص ۱۵۶: و قال عليه‌السلام : اياكم و الرشوه فانها محض كفر و لا يشم صاحب الرشوه ريح الجنه .

۱۵۷ - جامع الاخبار، ص ۷۴: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : من ترك اوقاتها يوخل الويل و الويل واد فى جهنم .

۱۵۸ - جامع الاخبار، ص ۷۳: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : الصلوه عماد الدين فمن ترك صلوته متعمدا فقد هدم دينه .

۱۵۹ - ان قبلت قبلت ما سواها و ان ردت ردت ما سواها.

۱۶۰ - جامع الاخبار، ص ۷۴: قال لا تضيعوا صلاتكم فان من ضيع صلاته حشره الله مع قارون و فرعون و هامان لعنهم الله و اخزاهم و كان حقا على الله ان يدخله النار مع المنافقين .

۱۶۱ - جامع الاخبار، ص ۷۴: قال النبى ص : من اعان على تارك الصلوه بلقمه او كسوه فكانما قتل سبعين نبيا اولهم آدم و آخرهم محمد.

۱۶۲ - سوره نساء، آيه ۱۴۵: ان المنافقين فى الدرك الاسفل من النار و لن تجد لهم نصيرا.

۱۶۳ - جامع الاخبار، ص ۷۴: و المنافق يقول الحمد لله الذى خلقنى منافقا و لم يخلقنى تارك الصلوه .

۱۶۴ - مفاتيح الجنان ، از تعقيبات مشترك : حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده هر كه خواهد كه خداوند او را در قيامت بر اعمال بد او مطلع نگرداند و ديوان گناهان او را نگشايد بايد كه بعد از هر نماز اين دعا را بخواند.

۱۶۵ - سوره زمر، آيه ۵۳: اى بندگان من كه به خود ظلم كرديد از رحمت خدا نااميد نشويد البته خدا همه گناهان شما را مى بخشد او همانا بسيار بخشنده و مهربان است .

۱۶۶ - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۱۰، باب ۱۸۶، ص ۱۳۲، از خطبه همام : اما بعد فان الله سبحانه و تعالى خلق الخلق حيث خلقهم غنيا عن طاعتهم آمنا عن معصيتهم لانه لا تضره معصيه من عصاه و لا تنفعه طاعه من اطاعه ...

۱۶۷ - سوره زمر، آيه ۷: ان تكفروا فان الله غنى عنكم

۱۶۸ - سوره انسان ، آيه ۳: انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا

۱۶۹ - بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۳۲، باب ۸۷: عن على عن ابيه عن ابن ابى عمير عن جميل بن صالح قال قال ابو عبدالله عليه‌السلام : احذروا عواقب العثرات .

۱۷۰ - سوره كهف ، آيه ۱۱۰: قل انما انا بشر مثلكم يوحى الى انما الهكم اله واحد فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعباده ربه احدا.

۱۷۱ - سوره يوسف ، آيه ۱۰۱: توفنى مسلما و اءلحقنى بالصالحين

۱۷۲ - سوره آل عمران ، آيه ۱۳۳: و سارعوا الى مغفره من ربكم و جنه عرضها السماوات و الارض اءعدت للمتقين .

۱۷۳ - سوره محمد ص ، آيه ۱۴: مثل الجنه التى وعد المتقون فيها اءنهار من ماء غير آسن و اءنهار من لبن لم يتغير طعمه و اءنهار من خمر لذه للشاربين و اءنهار من عسل مصفى و لهم فيها من كل الثمرات و مغفرة من ربهم الايه

۱۷۴ - كتاب زندگانى امام رضا عليه‌السلام ، چاپ آستان قدس رضوى

۱۷۵ - سوره الطور، آيه ۲۴: و يطوف عليهم غلمان لهم كانهم لؤ لؤ مكنون .

۱۷۶ - بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۵۴۷، روايت ۷۲۰، باب ۳۰، فقال رجل يا رسوال الله انى يعجبنى الصوت الحسن اففى الجنه صوت الحسن قال نعم والذى نفسى بيده ان الله ياءمر لمن احب ذلك منهم صوتا بالتسبيح ما سمعت الاذان باحسن منه قط.

۱۷۷ - سوره آل عمران ، آيه ۱۷۱: «ان الله لا يضيع اجر المؤ منين» و همچنين در سوره هود، آيه ۱۱۵ فرمود: و اصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين

۱۷۸ - سوره شعرا، آيه ۸۵: واجعلنى من ورثه جنه النعيم

۱۷۹ - سوره حمد، آيه ۵: «اهدنا الصراط المستقيم»

۱۸۰ - جزاهم بما صبروا جنه و حريرا

۱۸۱ - سوره اعراف ، آيه ۹۶: و لو اءن اءهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الاءرض و لكن كذبوا فاءخذناهم بما كانوا يكسبون

۱۸۲ - سوره كهف ، آيه ۳۱: يحلون فيها من اءساور من ذهب و يلبسون ثيابا خضرا من سندس و استبرق ...

۱۸۳ - از نظر اسلام ساخت و فروش و بدست كردن انگشتر طلا و زنجير طلا و لباس حرير حرام است و تمام مسلمانان اعم از شيعه و سنى بر حرمت آن متفقند.

۱۸۴ - نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۲، ص ۳۱۸، باب ۴۲: قال على عليه‌السلام : اليوم عمل و لا حساب و غدا حساب و لا عمل .

۱۸۵ - سوره انسان ، آيه ۱۳: متكئين فيها على الارئك لا يرون فيها شمسا و لا زمهريرا.

۱۸۶ - سوره محمد، آيه ۱۴: «...و لهم فيها من كل الثمرات ...»

۱۸۷ - سوره مريم : لا يسمعون فيها لغوا الا سلاما

۱۸۸ - سوره توبه ، آيه ۱۱۱: ان الله اشترى من المؤ منين اءنفسهم و اءموالهم بان لهم الجنه ...

۱۸۹ - و الذين آمنوا و عملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنه غرفا تجرى من تحتها الانهار خالدين فيها نعم اجر العاملين .

۱۹۰ - از فرمايش مرحوم آيت الله دكتر بهشتى رحمة الله .

۱۹۱ - سوره يس ، آيه ۲۶: بما غفر لى ربى و جعلنى من المكرمين .

۱۹۲ - غزليات حافظ، غزل ۱۷۷

۱۹۳ - هل من ناصر ينصرنى

۱۹۴ - بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲، روايه ۲۷، باب ۱، نسخه تهران : عن الرضا عن آبائه عن على بن الحسين عليه‌السلام قال بينما امير المؤ منين على بن ابى طالب عليه‌السلام يخطب الناس و يحضهم على الجهاد. ۱۹۵ - بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲، روايه ۲۷، باب ۱، نسخه تهران : فقال على عليه‌السلام : كنت رديف رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على ناقته العضباء و نحن قافلون من غزوه ذات السلاسل فسالته عما سالتنى عنه فقال ان الغزاه اذا هموا بالغزو كتب الله لهم براءة من النار فاذا تجهزوا لغزوهم باهى الله تعالى بهم الملائكه فاذا ودعهم اهلو هم بكت عليهم الحيطان و البيوت و يخرجون من ذنوبهم كما تخرج الحيه من سلخها و يوكل الله عزوجل بهم بكل رجل منهم اربعين الف ملك يحفظونه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و لا يعمل حسنه الا ضعفت له و يكتب له كل يوم عباده الف رجل يعبدون الله الف سنه كل سنه ثلاث مائه و ستون يوما و اليوم مثل عمر الدنيا و اذا صاروا بحضره عدوهم انقطع علم اهل الدنيا عن ثواب الله اياهم فاذا برزوا لعدوهم و اشرعت الاسنه و فوقت السهام و تقدم الرجل الى الرجل حفتهم الملائكه باجنحتهم و يدعون الله لهم بالنصر و التثبيت فينادى مناد الجنه تحت ظلال السيوف .

۱۹۶ - همو: فتكون الطعنه و الضربه على الشهيد اهون من شرب الماء البارد فى اليوم الصائف .

۱۹۷ - غزليات حافظ، غزل ۲۸۷

۱۹۸ - همو: و اذا زال الشهيد عن فرسه بطعنه او ضربه لم يصل الى الارض حتى يبعث الله عزوجل زوجته من الحور العين فتبشره بما اعد الله له من الكرامه .

۱۹۹ - همو: فاذا وصل الى الارض تقول له مرحبا بالروح الطيبه التى اخرجت من البدن الطيب ابشر فان لك ما لا عين رات و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر.

۲۰۰ - همو...: و يقول الله عزوجل انا خليفته فى اهله و من ارضاهم فقد ارضانى و من اسخطهم فقد اسخطنى .

۲۰۱ - همو: و يجعل الله روحه فى حواصل طير خضر تسرح فى الجنه حيث تشاء.

۲۰۲ - سوره يس ، آيه ۲۶: «قيل ادخل الجنه»

۲۰۳ - يس ، آيه ۲۶: قال يا ليت قومى يعملون بما غفر لى ربى و جعلنى من المكرمين .

۲۰۴ - سوره زخرف ، آيه ۷۰: ادخلو الجنه انتم و اءزواجكم تحبرون .

۲۰۵ - بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۵۴۷، روايت ۷۲۰، باب ۳۰، نسخه تهران : قال رجل يا رسول الله انى احب الخيل فهل فى الجنه خيل قال نعم والذى نفسى بيده ان فيها خيلا من ياقوت احمر عليها يركبون فتدف بهم خلال ورق الجنه .

۲۰۶ - بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲، روايه ۲۷، باب ۱، نسخه تهران : و يعطى الرجل منهم سبعين غرفه من غرف الفردوس ما بين صنعاء و الشام يملا نورها ما بين الخافقين فى كل غرفه سبعون بابا على كل باب سبعون مصراعا من ذهب على كل باب ستور مسبله فى كل غرفه سبعون خيمه فى كل خيمه سبعون سريرا من ذهب قوائمها الدر و الزبرجد موصوله بقضبان من زمرد على كل سرير اربعون فرشا غلظ كل فراش اربعون ذراعا على فراش زوجه من الحور العين عربا اترابا.

۲۰۷ - سوره نمل ، آيه ۴۰ «هذا من فضل ربى»

۲۰۸ - سوره آل عمران ، آيه : فرحين بما آتاهم الله من فضله و يستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم اءلا خوف عليهم و لا هم يحزنون .

۲۰۹ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۹۷، روايت ۵۱، باب ۷: ثم يزور فى جنان رضوى فياءكل معهم من طعامهم و يشرب معهم من شرابهم و يتحدث معهم فى مجالسهم حتى يقوم قائمنا اهل البيت فاذا قام قائمنا بعثهم الله .

۲۱۰ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۵۶، روايت ۹۳، باب ۸: عن اسحاق بن عمار قال قلت لابى الحسن الاول عليه‌السلام بزور المؤ من اهله فقال نعم فقلت فى كم قال على قدر فضائلهم منهم من يزور فى كل يوم و...

۲۱۱ - بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۷۶، روايه ۱۲۹، باب ۲۳: من تفسير النعمانى فيما رواه عن امير المؤ منين عليه السلام قال : قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : لما اسرى بى الى السماء دخلت الجنه فرايت فيها قيعان و رايت فيها ملائكه يبنون لبنه من ذهب و لبنه من فضه و ربما امسكوا فقلت لهم ما بالكم قد امسكتم فقالوا حتى تجيئنا النفقه فقلت و ما نفقتكم قالوا قول المؤ من سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر فاذا قال بنينا و اذا امسك امسكنا.

۲۱۲ - بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۸۶، روايه ۱۵۴، باب ۲۳: الفامى عن الحميرى عن ابيه عن البرقى عن ابيه عن محمد بن سنان عن ابى الجارود عن الصادق عن آبائه عليه‌السلام قال قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من قال سبحان الله غرس الله له بها شجره فى الجنه و من قال الحمد لله غرس الله له بها شجره فى الجنه و من قال لا اله الا الله غرس الله له بها شجره فى الجنه و من قال الله اكبر غرس الله له بها شجره فى الجنه فقال رجل من قريش يا رسول الله ان شجرنا فى الجنه لكثير قال نعم و لكن اياكم ان ترسلوا عليها نيرانا فتحرقوها و ذلك ان الله عزوجل يقول يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالكم .

۲۱۳ - بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۸۶، روايه ۱۵۴، باب ۲۳: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : اياكم ان ترسلوا عليها نيرانا فتحرقوها و ذلك ان الله عزوجل يقول يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالكم .

۲۱۴ - بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۷۶، روايه ۱۲۹، باب ۲۳: من تفسير النعمانى فيما رواه عن امير المؤ منين عليه‌السلام قال قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دخلت الجنه فرايت فيها قصرا من ياقوت احمر يرى داخله من خارجه و خارجه من داخله من نوره فقلت يا جبرئيل لمن هذا القصر فقال لمن اطاب الكلام و ادام الصيام و اطعم الطعام و تهجد بالليل .

۲۱۵ - بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۵۶، روايت ۹۶، باب ۲۳: على عن ابيه عن ابن ابى عمير عن منصور بن يونس عن اسحاق بن عمار عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : ان للجنه بابا يقال له المعروف لا يدخله الا اهل المعروف و اهل المعروف فى الدنيا هم اهل المعروف فى الاخره .

۲۱۶ - بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۵۴۷، روايت ۷۲۰، باب ۳۰: فقال رجل يا رسول الله انى احب الخيل فهل فى الجنه خيل قال نعم والذى نفسى بيده ان فيها خيلا من ياقوت احمر عليها يركبون فتدف ببهم خلال ورق الجنه .

۲۱۷ - بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۵۶، روايت ۹۶، باب ۲۳: فقال رجل يا رسول الله انى يعجبنى الصوت الحسن افى الجنه صوت الحسن قال نعم و الذى نفسى بيده ان الله يامر لمن احب ذلك منهم صوتا بالتسبيح ما سمعت الاذان باحسن منه قط.

۲۱۸ - عوالى اللئالى ، ج ، ص ۳۲۱، المسلك الاول : و روى عن الحسن بن على يقول ان الله جميل يحب الجمال ...

۲۱۹ - سوره توبه ، آيه ۷۱: المؤ منون و المؤ منات بعضهم اءولياء بعض ‍ ياءمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر...

۲۲۰ - سوره صف ، آيه ۲: يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون .

۲۲۱ - بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۵۰، روايت ۵۲، باب ۱۲: قال اميرالمؤ منين على عليه‌السلام فى بعض خطبه يا ايها الناس طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس .

۲۲۲ - كونوا دعاه للناس بغير السنتكم .

۲۲۳ - بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۲، روايت ۳۱، باب ۱۴: عن ابى جعفر عليه‌السلام قال قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه .

۲۲۴ - سوره ق ، آيه ۱۸: سخنى از خير و شر بر زبان نياورد جز آنكه هماندم رقيب و عتيد بر آن آماده اند.

۲۲۵ - بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۱، روايه ۳۵، باب ۱: عن ابى عبد الله عليه‌السلام قال المؤ من اعظم حرمه من الكعبه .

۲۲۶ - سوره حجرات ، آيه ۱۲: يا ايها الذين امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا يغتب بعضكم بعضا اءيحب احدكم اءن ياءكل لحم اخيه ميتا فكرهتموه و اتقوا الله ان الله تواب رحيم .

۲۲۷ - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۱۹، باب ۳۶۶، ص ۲۷۷: لا تظنن بكلمه خرجت من احد سوءا و انت تجد لها فى الخير محملا.

۲۲۸ - شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۱۸، باب ۱۰، ص ۱۰۷: قال على عليه‌السلام : خالطوا الناس مخالطه ان متم معها بكوا عليكم و ان عشتم حنوا اليكم .

۲۲۹ - بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۸۵، روايه ۱۴۷، باب ۲۳: قال و للجنه باب يقال له الريان لا يفتح الى يوم القيامه ثم يفتح للصائمين و الصائمات من امه محمد (ص) ثم ينادى رضوان خازن الجنه يا امه محمد هلموا الى الريان فيدخل امتى من ذلك الباب الى الجنه فمن لم يغفر له فى شهر رمضان ففى اى شهر يغفر له .

۲۳۰ - سوره بقره ، آيه ۱۸۳: يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون .

۲۳۱ - بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۵۶، روايه ۲۵، باب ۴۶؛ النقاش و القطان و المعاذى و الطالقانى جميعا عن احمد الهمدانى عن على بن الحسن بن فضال عن ابيه عن ابى الحسن الرضا عن ابيه عن آبائه عن اميرالمؤ منين عليه‌السلام قال ان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطبنا ذات يوم فقال ايها الناس انه قد اقبل اليكم شهر الله بالبركه و الرحمه و المغفره شهر هو عند الله افضل الشهور و ايامه افضل الايام و لياليه افضل الليالى و ساعاته افضل الساعات هو شهر دعيتم فيه الى ضيافه الله و جعلتم فيه من اهل كرامه الله انفاسكم فيه تسبيح و نومكم فيه عباده و عملكم فيه مقبول و دعاوكم فيه مستجاب فسلوا الله ربكم بنيات صادقه و قلوب طاهره ان يوفقكم لصيامه و تلاوه كتابه فان الشقى من حرم غفران الله فى هذا الشهر العظيم و اذكروا بجوعكم و عطشكم فيه جوع يوم القيامه و عطشه و تصدقوا على فقرائكم و مساكينكم و وقروا كباركم و ارحموا صغاركم و صلوا ارحامكم و احفظوا طيه و غضوا عما لا يحل النظر اليه ابصاركم و عما لا يحل الاستماع اليه اسماعكم و تحننوا على ايتام الناس يتحنن على ايتامكم و توبوا الى الله من ذنوبكم و ارفعوا اليه ايديكم بالدعاء فى اوقات صلواتكم فانها افضل الساعات ينظر الله عزوجل فيها بالرحمه الى عباده يجيبهم اذا ناجوه و يلبيهم اذا نادوه و يستجيب لهم اذا دعوه ايها الناس ان انفسكم مرهونه باعمالكم ففكوها باستغفاركم و ظهوركم ثقيله من اوزاركم فخففوا عنها بطول سجودكم و اعلموا ان الله تعالى ذكره اقسم بعزته ان لا يعذب المصلين و الساجدين و ان لا يروعهم بالنار يوم يقوم الناس لرب العالمين ايها الناس من فطر منكم صائما مومنا فى هذا الشهر كان له بذلك عند الله عتق رقبه و مغفره لما مضى من ذنوبه قيل يا رسول الله و ليس كلنا يقدر على ذلك فقال صلى الله عليه و آله اتقوا النار و لو بشق تمره اتقوا النار و لو بشربه من ماء ايها الناس ‍ من حسن منكم فى هذا الشهر خلقه كان له جوازا على الصراط يوم تزل فيه الاقدام و من خفف فى هذا الشهر عما ملكت يمينه خفف الله عليه حسابه و من كف فيه شره كف الله عنه غضبه يوم يلقاه و من اكرم فيه يتيما اكرمه الله يوم يلقاه و من وصل فيه رحمه وصله الله برحمته يوم يلقاه و من قطع فيه رحمه قطع الله عنه رحمته يوم يلقاه و من تطوع فيه بصلاه كتب الله له براءه من النار و من ادى فيه فرضا كان له ثواب من ادى سبعين فريضه فيما سواه من الشهور و من اكثر فيه من الصلاه على ثقل الله ميزانه تخف الموازين و من تلا فيه آيه من القرآن كان له مثل اجر من ختم القرآن فى غيره من الشهور ايها الناس ان ابواب الجنان فى هذا الشهر مفتحه فسلوا ربكم ان لا يغلقها عليكم و ابواب النيران مغلقه فسلوا ربكم ان لا يفتحها عليكم و الشياطين مغلوله فسلوا ربكم ان لا يسلطها عليكم قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام فقمت فقلت يا رسول الله ما افضل الاعمال فى هذا الشهر فقال يا اباالحسن افضل الاعمال فى هذا الشهر الورع عن محارم الله عزوجل ...

۲۳۲ - غزليات حافظ، غزل ۴۴۸.

۲۳۳ - سوره بقره ، آيه ۱۹۷: و تزودوا فان خير الزاد التقوى و اتقون يا اءولى الالباب .

۲۳۴ - سوره فجر، آيات ۲۷ تا ۳۰: يا ايتها النفس المطمئنه ارجعى الى ربك راضيه مرضيه فادخلى فى عبادى و ادخلى جنتى .

فهرست مطالب

[سخنى با خوانندگان 2](#_Toc487019805)

[قسمت اول : پيش گفتار در رابطه با برزخ 6](#_Toc487019806)

[بخش اول : برزخ از ديدگاه عقل 7](#_Toc487019807)

[بخش دوم : برزخ از ديدگاه قرآن 9](#_Toc487019808)

[بخش سوم : برزخ از ديدگاه معصومين عليه‌السلام 11](#_Toc487019809)

[قسمت دوم : سفر به عالم برزخ 13](#_Toc487019810)

[دوست همسفر 14](#_Toc487019811)

[چهل روز بعد 20](#_Toc487019812)

[آغاز مسافرت 21](#_Toc487019813)

[نماز ميت و طواف 25](#_Toc487019814)

[داخل قبر 26](#_Toc487019815)

[تلقين به ميت 27](#_Toc487019816)

[روح در قبر به جسم وارد مى شود 28](#_Toc487019817)

[ديدار از خانواده بعد از مرگ 31](#_Toc487019818)

[. چند سوال از رفيق 34](#_Toc487019819)

[ديدار با كسان خود در عالم برزخ 35](#_Toc487019820)

[قسمت سوم : ديدار از اهل جهنم در عالم برزخ 38](#_Toc487019821)

[احوال بعضى از بانوان مسلمان كه در برزخ عذاب مى شوند 38](#_Toc487019822)

[زنانى كه شوهرشان را اذيت مى كنند 40](#_Toc487019823)

[زنانى كه شوهرشان را تمكين نمى كنند 41](#_Toc487019824)

[زنانى كه بدون اجازه شوهرشان بيرون مى روند 42](#_Toc487019825)

[زنانى كه آرايش مى كنند و خود را به نامحرمان نشان مى دهند 43](#_Toc487019826)

[زنانى كه به احكام شرع ، اهميت نمى دهند 45](#_Toc487019827)

[زنان زناكار و فرزندان حرام 47](#_Toc487019828)

[زنانى كه خود را به نامحرمان عرضه مى كنند 49](#_Toc487019829)

[زنانى كه قوادى مى كنند 51](#_Toc487019830)

[احوال زنان سخن چين و دروغگو 53](#_Toc487019831)

[احوال زنان خواننده و مداح و حسود 54](#_Toc487019832)

[ادامه سفر 56](#_Toc487019833)

[ديدار از احوال ظالمين 58](#_Toc487019834)

[احوال كسانى كه به نحوى بر حاكم جور كمك كردند 67](#_Toc487019835)

[ربا خواران معذب 73](#_Toc487019836)

[احوال زناكاران 74](#_Toc487019837)

[لواط كاران ، همجنس بازان به قوم لوط ملحق مى شوند. 78](#_Toc487019838)

[شراب خواران 82](#_Toc487019839)

[حرام خوران 85](#_Toc487019840)

[عيب جويان هرزه زبان 87](#_Toc487019841)

[كسانى كه اموال يتيم را به ناحق مى خورند 88](#_Toc487019842)

[رشوه خواران و رشوه دهندگان و واسطه گران 89](#_Toc487019843)

[كسانى كه نماز عشا را نخوانند و ترك كنند 90](#_Toc487019844)

[يك لقمه نان به بى نماز، گناهش از كشتن هفتاد پيغمبر بيشتر است 91](#_Toc487019845)

[جايگاه منافقين 92](#_Toc487019846)

[قسمت چهارم : ديدار از اهل بهشت در عالم برزخ منازل النعيم 94](#_Toc487019847)

[ديدار با شهداء 94](#_Toc487019848)

[ديدار با شهداء در منازل رزمندگان 98](#_Toc487019849)

[قصرهاى بهشتى 100](#_Toc487019850)

[براى اهل بهشت اسبهاى زيبا خلق شده 110](#_Toc487019851)

[ملائكه خدا مشغول ساختن محتواى بهشتند 113](#_Toc487019852)

[ثواب گفتن ذكر 114](#_Toc487019853)

[گناه اعمال نيكو را از بين مى برد 115](#_Toc487019854)

[ديدار با اهل معروف در بهشت معروف 116](#_Toc487019855)

[چرا به اين بهشت معروف مى گويند؟ 119](#_Toc487019856)

[مردم را با عمل به دين دعوت كنيم 120](#_Toc487019857)

[بهشت ريّان براى روزه داران 123](#_Toc487019858)

[پى نوشت ها 126](#_Toc487019859)

[فهرست مطالب 150](#_Toc487019860)